

متن مصاحبه "راه توده" با "رادیو ۲۴" ساعته ایرانیان مقیم امریکا

ص ۱۵-۲۲

"گفتگو با تاریخ"

نورالدین کیانوری در تهران:
**احزاب سیاسی باید
به صحنه بازگردند!**

در چارچوب قانون اساسی و در کنار چهار
تشکل خط میانه [چپ مذهبی] کارگزاران،
نهضت آزادی و راست، که اکنون هم فعال
است، باید حزب مدافع حقوق کارگران و
زحمتکشان نیز وارد صحنه سیاسی جامعه
شود! (ص ۳۳-۳۵)

راه

۳۶ صفحه

توده

دوره دوم شماره ۶۳ شهریور ۱۳۷۱

انشعاب، نه!
واقع بینی، بله!

(ص ۳)

**فراز جنبش
فرود**

**اپوزیسیون
مهاجر**

(ص ۱۱)

**کودتای ۲۸ مرداد
نگ تاریخ ایران**

(ص ۵)

"مهار دوگانه"

به چه مفهوم است؟

(ص ۱۳)

* فستیوال جوانان در کوبا

* جنبش نوین سوسیالیستی

* نگاهی به رویدادهای

جدید مصر، آلبانی و

السالوادور

* پیش از انتخابات، پس از

انتخابات

مردم رهبر پاسخگو می خواهند!

هفت خوانی که محمد خاتمی، طی دو ماه، برای پرگماری اعضای کابینه اش پشت سر گذاشت، یکبار دیگر نشان داد، که سرمایه داری تجاری به قدرت دست یافته و روحانیون پشتیبان آن با تمام امکان خویش از سنگر هائی که در جمهوری اسلامی فتح کرده اند، دفاع می کنند!

مصاحبه هائی که طردشدگان انتخابات اخیر در مطبوعات کشور به چاپ رساندند، مطالبی که روزنامه ارگان ارتجاع، "رسالت" نوشت، مواضعی که در نماز جمعه ها اتخاذ شد، تکرار ماجراجوئی هائی نظیر حمله به دفاتر نشریات غیر حکومتی، خیز برداشتن برای سرهمبندی کردن محاکمه فرج سرکوهی، سردبیر نشریه "آدینه"، جنجال عوامفریبانه دزدبگیری در شهرداری تهران و باصلاح مبارزه با نوکیسه ها... همه و همه بخشی از دفاع آشکار این طیف از مواضعی است که در جمهوری اسلامی در اختیار دارد. و این تازه بخش آشکار این دفاع است، چرا که به یقین، در پشت صحنه و پنهان از چشم و گوش مردم این دفاع از سنگر هائی که در آن قرار گرفته اند، بسیار تندتر و بی پرده تر بوده است.

این ارزیابی عمومی در ایران، که «اگر از بیم واکنش مردم نبود، ارتجاع کمین کرده در مجلس اسلامی در برابر محمد خاتمی بیش از این از خود مقاومت نشان داده بود، که نشان داده» دقیق ترین ارزیابی است. این مقاومتی است در برابر رای و اراده مردم برای طرد این طیف حکومتی، که در صورت درهم کوبیده شدن آن، می تواند به اشکالی دیگر و تا مرز ماجراجوئی های نظامی، گسترش ترورها، تکرار مرگ های ناگهانی و سربه نیست شدن چهره های آشنا در جمهوری اسلامی پیش برود. با توجه به تجربه تلخ مبارزات طبقاتی در همه اعصار تاریخ، و حتی با نیم نگاهی به تاریخ پر حادثه ۱۸ سالی که از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ می گذرد، باید با هر نوع خوش خیالی در این زمینه مقابله کرد و خواب و خیال های خوشبآورانه را از سر بیرون کرد. ارتجاع مذهبی و وابستگان اقتصاد دلالی و آنها که به نان "تجارت آسان و پول باد آورده" در جمهوری اسلامی عادت کرده اند، در تمام سال هائی که مردم در سردرگمی بسربردند، احزاب سیاسی در میدان نبودند، برخی مطبوعات شرط احتیاط را برای بقای خویش لازم دانستند، مصالحه های پشت پرده اجازه آشکار شدن چهره های واقعی را نداد، و ماجراجوئی ها و سیاست های شعاری مردم را گیج کرد، آنها کلیدی ترین مواضع را در جمهوری اسلامی اشغال کردند. در حقیقت رسیدن به ریاست جمهوری و قبضه کامل قدرت اجرائی، نه اولین گام آنها، بلکه آخرین گامشان برای تثبیت قدرت همه جانبه شان در جمهوری اسلامی بود.

آن مقابله ای که ما آنرا در شرایط کنونی ایران برای به عقب راندن ارتجاع مذهبی و بازاریهای غارتگر، مفیدترین و کارآمدترین می دانیم، سلاح افشاگری و شتاب بخشیدن به آنست. مردم نه تنها حق دارند، بلکه باید بدانند آن «ملاحظات» که دوماه در پشت صحنه تلاش برای تعیین کابینه خاتمی جریان داشته، کدام بوده و هدایت کننده و هدایت کنندگان این ملاحظات کدام نظر را به سود چه جریان حکومتی داشته است. انقلاب عظیم بهمن ۵۷ با همین ملاحظات پشت پرده و محروم نگاه داشتن مردم از دانستن واقعیات، به پرتگاه کنونی هدایت شد. بدون تردید این امر ممکن نیست، مگر با گسترش هرچه سریعتر فضای سیاسی داخل کشور، بازگشت احزاب سیاسی و بویژه شناخته شده ترین احزاب سیاسی کشور به صحنه فعالیت قانونی و رفع هر نوع مانع حکومتی و غیر حکومتی از سر راه انتشار مطبوعات مستقل و یا مطبوعات وابسته به این احزاب! (صفحات ۲ و ۳۶ را بخوانید)

مردم رهبری پاسخگو می خواهند!

آنچه که بعنوان شایعات در جامعه زمزمه می شود، در حقیقت خواست ها و انتظاراتی است، که میلیون ها مردم ایران برای تحقق آن روز شماری می کنند. تغییر در مدیریت رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی، برکناری فرماندهان آلوده به تجارت و دلالتی از راس نیروهای نظامی، پایان بخشیدن به یک تازی روحانیون حامی چماقداران و یا وابسته به بازار در نماز جمعه های تهران، رسیدگی واقعی به پرونده دزدها و رشوه خواری های نجومی - بویژه در سپاه پاسداران جمهوری اسلامی و وزارت دفاع -، تغییر ترکیب شورای نگهبان قانون اساسی و پاکسازی آن از روحانیون حجتیه ای وابستگان به بازار و موفله اسلامی، حذف طردها و حذف کاندیدان انتخابات مجلس پنجم و انتخابات ریاست جمهوری از ترکیب شورای مصلحت نظام، رسیدگی به شکایات مردم شهرهای مختلف ایران نسبت به تقلب در انتخابات مجلس پنجم و تجدید انتخابات در این شهرها، تغییر ترکیب هیات رئیسه مجلس، که صلاحیت اکثریت قاطع آنها در دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری از طرف مردم رد شده است و سرانجام تغییرات اساسی در قوه قضائیه کشور، برکناری "علی خامنه ای" آیت الله یزدی بعنوان مخالف آشکار نظم و قانون و آزادی، بازگرداندن هویت واقعی وزیر دادگستری، بعنوان رابط این قوه و قوه مجریه به این مقام!

هر نوع تجدید نظر در ساختار اداری کشور و تغییر سیاست ها و برنامه ها، تا وقتی ارکان یاد شده در بالا در اختیار بازندگان انتخابات و طردها و شادگان از سهم، میلیون ها مردم ایران باشد، یا ناممکن خواهد شد و یا با انواع و اقسام همراه خواهد شد!

امروز آشکارتر از دیروز و فردا آشکارتر از امروز، بر توده مردم ایران روشن شده و روشن تر خواهد شد، که هر نوع تغییر در مدیریت ارکان یاد شده، طی سال های گذشته در اختیار رهبر کنونی جمهوری اسلامی "علی خامنه ای" بوده است. بنابراین یا او چشم امید از ادامه حمایت بازاری ها و روحانیون وابستگرا و وابسته به بازار بر خواهد گرفت و امید خویش را در این مقام * به مردم خواهد دوخت و یا در کنار امثال آیت الله مهدوی کنی، آیت الله شیخ خزعلی و آیت الله سودائی "جنتی" سرنوشت خویش را به سرنوشت آنها گره خواهد زد. امروز، دفاع همه جانبه و بی وقفه بازاری ها و روحانیون مرتجع و طرده شده از سوی مردم، از رهبر کنونی جمهوری اسلامی و چابکدستی که آنها در این زمینه در جامعه براه انداخته اند، بیش از پیش چشم و گوش توده مردم را در ارتباط با نقشی که وی در سال های پس از مرگ آیت الله خمینی ایفاء کرده گشوده است. مردم دیدند و امروز بسیار آگاه تر از گذشته می بینند، که در دوران زمامداری او مرتجع ترین روحانیون و حتی روحانیون و غیر روحانیونی که از سوی آیت الله خمینی طرد شده بودند، سکان های رهبری جمهوری اسلامی را در اختیار گرفتند و در مقابل، تمامی روحانیون و غیر روحانیونی که نسبت به آرمان های انقلاب بهمین از خود وفاداری نشان دادند، کنار گذاشته شدند. امروز این سؤال مردم واقعا سؤالی به جا و بوقع است، که چرا بازاری ها، تجار دلال پیشه، روحانیون زدوبندچی با انگلستان، روحانیون منتسب به حجتیه، روحانیون مرتجع، جمعیت موفله اسلامی و سران توطئه گر آن، امام جمعه های تهران و شهرستان ها که هنوز هم نتیجه انتخابات اخیر ریاست جمهوری را نپذیرفته اند، واقعا چرا این طیف طرفدار "ولایت مطلقه" او شده اند؟ چرا این طیف، مثلا طرفدار ولایت مطلقه "آیت الله منتظری" نبودند و با توسل به انواع توطئه ها او را از میدان سیاست دور کردند؟ چرا این طیف خواهان جمع کردن بساط جمهوری و برقراری دیکتاتوری مطلقه "ولایت فقیه" هستند؟ آنها عشق و علاقه شخصی نسبت به رهبر کنونی جمهوری اسلامی دارند؟ خود را میرید و او را مرجع تقلید خویش می دانند؟

هر سیاستمداری، که آینده خویش را در خدمت به آرمان خویش و وطن خویش جستجو کند، باید همین سؤالات مردم را در خلوت خویش، با خود مطرح کند! پاسخ به این سؤالات صف ها را از هم جدا می کند: در کنار مردم و یا در برابر مردم!

همگان می دانند، که رهبر کنونی جمهوری اسلامی نه مرجع تقلید بود و نه نسبت به همه اعضای مجلس خبرگان رهبری اعلیت داشت و نه سیاستمداری بی همتا در جمهوری اسلامی بود. بنابراین انتخاب او به رهبری موقت و سپس رهبری جمهوری اسلامی در مجلس خبرگان، بیش و پیش از همه تحت تاثیر محاسبات سیاسی جناح ها در پشت صحنه بود. تا آنجا که آشکار شده است، همه اعضای مجلس خبرگان نیز یک نظر واحد در مورد مسئله رهبری نداشتند. مخالفین این تصمیم نیز، که عمدتا از همکاران نزدیک آیت الله خمینی در طول حیاتش بودند، بعدها یکی پس از دیگری از صحنه حذف شده و خانه نشین شدند.

روحانیونی نظیر مهدوی کنی، جنتی، حائری شیرازی، خزعلی و... به امید رهبری جمهوری اسلامی از پشت صحنه و بدست "علی خامنه ای" او را تأیید کردند و شاید او نیز بر این عقیده و امید بود، که پس از گرفتن این تأیید و انتخاب از جانب این طیف و محکم ساختن زیر پای خویش، اهداف و تفکرات خویش را پیگیری کند. هر نوع محاسبه، از هر دو، امروز، که مردم به تحولات در جمهوری اسلامی رای داده اند و محمد خاتمی با بیش از ۲۰ میلیون رای به عنوان یک روحانی همطراز رهبر کنونی جمهوری اسلامی، سکان ریاست جمهوری را در اختیار گرفته است، به تجدید نظر نوینی نیازمند است.

شتاب سران موفله اسلامی و امثال آیت الله شیخ محمد یزدی، رئیس قوه قضائیه برای لغو جمهوریت و برقراری حکومت "عدل اسلامی" آشکارتر از آنست که نیازمند تفسیر باشد: آنها انتخابات را بازاری خطرناکی برای موقعیت خویش در جمهوری اسلامی می دانند و به این دور خیز خود برای برقراری حکومت مطلقه خویش، از طریق لغو جمهوریت و برقراری "حکومت عدل اسلامی" به اشکال و اسامی دیگر ادامه خواهند داد. در این تلاش، آنها هرگز تعلل "علی خامنه ای" را در یکی از حساس ترین شرایط، برای لغو انتخابات و برگماری ریاست جمهوری اصلح، یعنی ناطق نوری، به وی نخواهند بخشید و امثال مهدوی کنی، او را شایسته کارگزاری خویش نخواهند دانست. ضمنا در چنان حکومتی، یعنی حکومت عدل اسلامی، حکومت از نظر شرعی به مراجعی می رسد، که علی خامنه ای در میان آنها نیست! آنها برای حادثه آفرینی تجربه کافی در اختیار دارند.

بنابراین، برای رهبر کنونی جمهوری اسلامی، راه چاره نه در ادامه سیاست و روشی است که در سال های پس از مرگ آیت الله خمینی پی گرفته است، بلکه راه چاره برای خدمت به مردم و ایران، قرار گرفتن در کنار مردم و مخالفت آشکار با چابکدستی ها و تلاشی است که برای برقراری "ولایت مطلقه" از سوی آن طیفی که به آن اشاره کردیم جریان دارد و پیوسته به آن دامن زده می شود. راه چاره، در پیوستن به جنبش آزادی خواهی مردم ایران و پاسخگو بودن به مردم و حرکت در چارچوب قانون اساسی است. همان قانونی که مطابق آن به این مقام رسیده است. با "ولایت" و یا بدون "ولایت" می توان از سوی مردم به رهبری انتخاب شد، اما شرط نخست آن همگامی با مردم است و نه قرار داشتن در کنار طردها و عملا در برابر مردم!

وقتی انواع مقابله ها از سوی روحانیون منتخب وی در سراسر ایران در جریان انتخابات انجام می شود، وقتی مدیریت تحت حمایت وی در تلویزیون جمهوری اسلامی خود را پاسخگو به مردم نمی داند، وقتی روحانیون منتخب او در نماز جمعه ها مردم را تهدید می کنند و برای رای دادن به ناطق نوری تعیین تکلیف می کنند، وقتی بزرگ ترین فسادها و رشوه گیری ها در نیروهای مسلح، که فرماندهی کل آن در اختیار رهبری است، روی می دهد، وقتی فرماندهان همین نیروهای مسلح تا مرز کودتا علیه رای مردم پیش می روند، وقتی فقهای منتخب او در شورای نگهبان دست از ستیز و مقابله با مردم بر نمی دارند، وقتی عالی ترین مقام قوه قضائیه و درعین حال متخلف ترین فرد قضائی کشور که قانون اساسی را قبول ندارد، منتسب و منتخب مقام رهبری است، وقتی ترکیب هیات رئیسه مجلس، علیرغم طردها همه آنها از جانب مردم به خواست او در مقام و موقعیت خویش باقی می ماند، وقتی در اختیارات رئیس قوه مجریه برای تعیین کابینه اش انواع اعمال نظرها را خواهان است و... چگونه و بر اساس کدام قانون و معیار حکومتی، چنین فردی نمی تواند و نباید به مردم پاسخگو باشد؟ شعار توطئه آمیز "ولایت مطلقه فقیه" و سنگر گرفتن ارتجاع و غارتگران بازاری در پشت این شعار، امروز در جامعه ایران اینگونه افشاء شده و هر نوع تلاش در جهت آن و یا سکوت رضایت آمیز در برابر آن، مقابله مردم را در پی خواهد داشت. همانگونه که مخالفت با این حيله ها و دست رد گذاشتن بر سینه طرح کنندگان واقعی آن حمایت مردمی را در پی خواهد داشت!

* حزب توده ایران، همان زمان که قانون اساسی انتشار یافته و تدارک رفتار انوم آن فراهم می آمد، با صراحت اعلام داشت که با اصل ولایت فقیه موافق نیست و امیدوار است در متمم قانون اساسی، این اصل حذف شود.

اهداف "راه توده" در پیگیری بحث های درون سازمان اکثریت کدامست:

"انشعاب"، نه! واقع بینی، بلکه!

در ارتباط با مطالبی که "راه توده" پیرامون دیدگاه های مطرح شده رهبران سازمان فدائیان اکثریت در نشریه "کار" منتشر می سازد، از ما می پرسند: «شما منتظر انشعاب در این سازمان هستید؟» و صریح تر می پرسند: «شما می خواهید نقش مشوق انشعاب را در سازمان ایفا کنید؟» این نوع سؤالات و اشارات، که گاه در برخی تماس های مستقیم نیز مطرح می شود، بویژه پس از برگزاری انتخابات اخیر ریاست جمهوری و شکست سیاست تحریم و با اشاره به سیر رویدادهای نخستین سال های پس از انقلاب و روند اتحاد و وحدت سازمان فدائیان خلق ایران و حزب توده ایران بیش از گذشته مطرح می شود.

گرچه این سؤالات و اشارات در محافل محدود و گاه در بسته مطرح می شود، اما از آنجا که "انشعاب" در سازمان ها و احزاب سیاسی ایران ریشه ای به قدمت نخستین خیزش ها برای تشکیل احزاب در ایران دارد، شاید مرور نکات زیر لازم باشد:

تاریخ انشعاب های سیاسی در ایران، حتی آنگاه که با پایه های بسیار ملون ایدئولوژیک نیز همراه بوده، هرگز سرانجام مثبتی نداشته است. پیوسته از دل نخستین انشعاب، انشعاب های کوچکتر شکل گرفته و در مجموع، این انشعاب ها، در هر دوره ای از ادوار گذشته، به وحدت درونی احزاب و اتحاد نیروها برای تمرکز همه توان خویش جهت مبارزه لطمات بسیار جدی زده است. تقار و جدائی تا حد کینه جوئی، رشد تشت سیاسی، عقیم ماندن کوشش بسیار حیاتی برای تحمل پذیری سیاسی و احترام به تنوع برداشت ها، سانسور پذیری تا حد طرد این یا آن حزب و سازمان و یا نشریه وابسته به آن، تخریب شخصیت ها و انواع دیگر پدیده های منفی، پیوسته طبعات انشعاب های سیاسی بوده است.

مرور گذشته های دور و کنوکار در تاریخ نهضت جنگل، حکومت گلان، انشعاب نیروی سوم (خلیل ملکی)، انشعاب های مائوئیستی از حزب توده ایران... در جنبش چپ و کمونیستی ایران و یا انواع انشعاب ها در سازمان ها و احزاب ملی (نظیر انشعاب های متعدد در جبهه ملی)، مذهبی (نظیر انشعاب های متعدد در فدائیان اسلام و یا حتی مجاهدین خلق) و یا ملی-مذهبی (نظیر سوسیالیست های خدابرست، حزب مردم ایران و...) ملال انگیزتر از آنست که تکرار آنها ضرورت داشته باشد.

سرگذشت انشعاب در خود سازمان فدائیان اکثریت باندازه کافی گویای آن نظری است که ما درباره انشعاب داریم و در بالا بدان اشاره کردیم: از دل نخستین انشعاب به ظاهر سیاسی و منتقد مشی حزب توده ایران در سازمان فدائیان، سازمانی بیرون آمد، که از همان ابتدا بر سر نام "اکثریت" به ادعا برخاست. رهبری این انشعاب را "علی کشتگر" و "لیل رودی" بر عهده داشتند و یک چند نیز هیئت! الله معینی نیز با آنها همگام شد، که بعدها از این همگامی بارها ابراز پشیمانی کرد. این انشعاب از چپ و در مخالفت با نزدیکی بخشی از رهبری سازمان به حزب توده ایران صورت گرفت. عبرت انگیز آن بود، که بعد از انشعاب، گروه بندی علی کشتگر دو آتش به طرفداری از جمهوری اسلامی برخاست و نشریه اش، پس از یورش به حزب توده ایران، بدون هیچ مانع حکومتی وسیعاً انتشار یافت! و حیرت انگیزتر آنکه همین گروه بندی انشعابی، در مهاجرت چنان به راست گرایش پیدا کرد، که رهبر انشعابی آن "علی کشتگر" نقش مفسر و کارپرداز سیاسی کیهان لندن را بر عهده گرفت! و اکنون نیز زیر علم سوسیال دمکراسی، تلاش بسیار می کند تا به کمک چند تن از همفکران خلیل ملکی نظیر "علی اصغر حاج سید جواد" و "کاتوزیان" در این خیمه جانی برای خود بیابد! نشریه "میهن"، ارکان آخرین مرحله از آن انشعاب پر سرو صداست، که معلوم نیست آخرین آن باشد!

بقول مولوی، "چونکه صد آمد نود هم پیش اوست". شاید سرنوشت بقیه انشعاب های فدائیان برای جنبش چپ ایران تلخی نباشد، اما کام هیچ توده ای از بقیه انشعاب ها نیز شیرین نشده است!

حتی در جریان روند اتحاد و وحدت حزب و سازمان در سال ۶۱، حزب توده ایران با خروج اعضای سازمان فدائیان از تشکیلات خود - که اغلب بصورت گروهی و فراکسیونی انجام می شد، و پیوستن آنها به حزب مخالفت کرده و خواهان باقی ماندن این عده در سازمان خودشان بود. حزب توده ایران، حتی با انشعاب گروه طرفداران حزب توده ایران از درودن "چریک های فدائی خلق ایران" که بعدها بنام "منشعبین از چریک های فدائی خلق" شهرت یافتند موافق نبود و عقیده داشت آنها نیز بهتر است در سازمان خودشان باقی بمانند، مگر زمانی که خطر جانی آنها را تهدید کند، که در این صورت سازمان "نویز" مسئولیت حفاظت از این افراد را برعهده داشت!

این اشارات به گذشته بدان خاطر است، که مخالفت ریشه دار حزب توده ایران با انشعاب در سازمان های سیاسی نشان داده شود، که البته این بحث موارد استثنائی و غیر قابل پیش بینی را شامل نمی شود. همین اعتقاد موجب شد، تا رهبری حزب توده ایران در آستانه بازگشت از مهاجرت و در سال های نخست پس از پیروزی انقلاب، با تحمل سیاسی و حتی تشکیلاتی آندسته از اعضای رهبری حزب که دارای دیدگاه های متفاوت با اکثریت بودند، از هر نوع انشعاب جلوگیری کند. نمونه بازو این دسته از اعضای رهبری حزب، زنده یاد "ایرج اسکندری" و "بابک امیرخسروی" بودند.

در طول سال های مهاجرت اخیر نیز حزب توده ایران تجربه تلخ انشعاب را یکبار دیگر و در چند نوبت پشت سر گذاشت، که بارزترین نمونه آن، یارگیری ابتدائی "بابک امیرخسروی" از میان مهاجرین حزبی و سپس بنیانگذاری حزب جدیدی بنام "حزب دمکراتیک مردم ایران" بود. عوارض همین انشعاب نیز، مانند همه انشعاب های مشابه، در همه سازمان های سیاسی، بازی با شخصیت های شناخته شده حزب ما و به پیرامه کشاندن برخی چهره های قدیمی بود. اگر در انشعاب قاسمی-فروتن، قربانی مظلوم "سغانی" بود، در انشعاب امیرخسروی، قربانی اصلی زنده یاد "ایرج اسکندری" بود، که او را پل عبور از فراز چند دهه توده ای بودن خویش کردند و سپس پل های پشت سر خویش را نیز ویران ساختند. پدیده تکراری و عبرت آموز در همین انشعاب نیز همگامی اولیه سه مشاور کمیته مرکزی حزب ما با بابک امیرخسروی و سپس جدا شدن از او و پیوستن آنها به سازمان "راه کارگر" بود، که از میان آنها یک تن در این سازمان فعال باقی ماند و بقیه انفعال سیاسی پیشه کرده اند.

همه یادمانده های تلخ انشعاب های سیاسی در تاریخ حزب ما و تاریخ احزاب سیاسی ایران حکم می کند، تا نه تنها طرفدار تکرار آن در سازمان های دیگر نباشیم، بلکه با تمام توان و قدرت با تکرار آن در حزب توده ایران نیز مخالفت کنیم. ما حتی بر این عقیده ایم که اگر مشی غلط و انزوا طلبی و خود محور بینی در رهبری محدود حزب توده ایران در مهاجرت اخیر تلاش نمی کرد تا خود را تحمیل کند، منتشر کنندگان و نویسندگان "راه توده" نیز ترجیح می دادند، ارکان های حزبی هويت واقعی خود را یافته و در چارچوب آنها، نظرات منتشر شود! براساس همین باور است که "راه توده" تاکنون به همه علاقمندانی که با آن تماس برقرار کرده اند، توصیه موکد کرده است، که چنانچه در حوزه و یا واحدی متشکل هستند در همانجا باقی بمانند، تا وضع کنونی در نهایت خود به سود وحدت سیاسی، ایدئولوژیک و سازمانی حزب توده ایران خاتمه یابد!

براساس همین باور است، که ما پیوسته امکان بحث درونی در سازمان اکثریت را سستی مثبت در این سازمان ارزیابی کرده ایم. به همین دلیل نیز برخی پرخاش ها، اتهامات واهی و پرونده سازی ها، تخیلات و پیشداوری های اخیر (بجای بحث اصولی پیرامون مشی حزب توده ایران در برابر انقلاب بهمن و روند اتحاد و وحدت بین سازمان و حزب) در صفحات نشریه کار را تدارک توقف این روند می دانیم. این نگرانی بدان خاطر است، که اعتقاد داریم در صورت ادامه این نوع تخریب ها و تلاش برای در حاشیه نگذاشتن و به حاشیه راندن دارندگان نظر و دیدگاه، خطر تجزیه سازمانی و انشعاب یکبار دیگر بر این سازمان سایه گسترده، که ما در آن هیچ جنبه مثبتی نمی بینیم.

بنابراین، تحلیل و بررسی دیدگاه های موجود در سازمان اکثریت، نه در راستای تقویت گرایش به انشعاب، بلکه طرح نقطه نظر است، که تصور می کنیم، طرح آنها کمک خواهد کرد به رسیدن سازمان مذکور به وحدت لطمه دیده ایدئولوژیک-سیاسی، که در مهاجرت اخیر لطمات بسیار جدی بدان وارد آمده است. در عین حال "راه توده" در راستای اعتقاد به اتحاد و وحدت نیروها، می کوشد تا حداقل در این مرحله از ادامه روند دوری بیشتر سازمان مذکور از حزب توده ایران جلوگیری کند و در صورت امکان آنها را به همان نقطه ای بازگرداند، که در گذشته و در جریان روند وحدت بوده است. اگر خاتمه یافتن

کارزار جدید علیه حزب توده ایران، نشاندهنده حضور رو به گسترش حزب در داخل و خارج از کشور است!

وزارت امنیت ج.ا. در داخل کتاب و در خارج نوار ویدئو منتشر می کند!

وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی، اخیراً در ایران کتابی از سخنان زیر شکنجه رهبران حزب توده ایران سرهمبندی کرده و منتشر ساخته است. نحوه تنظیم این کتاب و حاشیه‌هایی که بر آن نگاشته شده، بسیار شبیه برنامه "هویت" تلویزیونی علیه ملیون و ملیون مذهبی ایران و همچنین روزنامه نگاران مستقل و هنرمندان کشور است. کتاب مذکور نه تنها در بازار کتاب ایران بی مشتری مانده، بلکه یکبار دیگر و با شناخت بیشتری که مردم ایران از جنایات و شکنجه‌های زندان‌های جمهوری اسلامی، منت آورده‌اند، بی‌جونی نظرات حزب توده ایران را در قبال انقلاب و رهبران جمهوری اسلامی به همراه آورده‌است. این امر بویژه در میان نسل بعد از انقلاب، که شاهد فعالیت علنی و نیمه علنی حزب ما نبوده‌اند و اکنون برای نخستین بار با نقش حزب توده ایران در انقلاب بهمن و ستیزش برای جلوگیری از قدرت‌یابی ارتجاع و سرمایه‌داری بازاری در جمهوری اسلامی آشنا می‌شوند، چشمگیرتر است. این واقعیت، در تماس‌ها و ارتباط‌های مختلفی که با ما گرفته می‌شود، مطرح شده و موکداً نیز از ما خواسته می‌شود، که به هر طریق ممکن درباره این نقش حزب ما در برابر حاکمیت چند گونه جمهوری اسلامی و مشی و سیاستی که دنبال کرد، بگوئید و آنرا در داخل کشور بسط دهید!

سرهمبندی کردن کتاب جدید وزارت اطلاعات و توزیع آن با قیمت ارزان را می‌توان واکنشی نسبت به همین واقعیت نیز ارزیابی کرد. این واقعیت که اندیشه و تفکر پیرامون مشی حزب توده ایران در برابر جمهوری اسلامی، سرعت در جامعه و بویژه نسل جوان کشور گسترش می‌یابد. وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی بدین ترتیب به ستیز با این واقعیت برخاسته‌است!

کوشش وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی تنها در داخل کشور متمرکز نیست. بنابر اطلاعاتی که به ما رسیده‌است، در خارج از کشور نیز، بدنبال نقشی که "راه توده" در ترویج واقع بینانه پیرامون اوضاع ایران کنونی ایفاء کرده و بویژه روشننگری پیرامون سیاست و مشی حزب توده ایران در برابر انقلاب بهمن و جمهوری اسلامی، وزارت اطلاعات و امنیت دست به کار ضد تبلیغاتی مشابه آنچه که در ایران انجام می‌دهد شده‌است. از جمله ترفندهای این کارزار خارج از کشور، یک نوار ویدئویی است که شرکتی بنام "پارس ویدئو" مبتکر توزیع آن شده‌است. این نوار با مونتاز بخش‌هایی از دفاعیات خسرو گل‌سرخ و کرامت دانشیان در بیدادگاه نظامی شاه و سپس وصل کردن آن به حاصل شکنجه‌هایی که در تلویزیون جمهوری اسلامی بنام اعترافات رهبران حزب توده ایران به نمایش گذاشته شد و سرانجام افزودن صحنه‌ای از فیلم اخراج دیپلمات‌های سفارت شوروی در فرودگاه مهرآباد، علاوه بر توده‌ای ستیزی، می‌خواهد اندیشه دیگری را نیز تلقین کند و آن نفوذ مارکسیست‌ها در میان مذهبیون است. این هدف از آنجا مشخص می‌شود، که مونتازکننده واقعی این نوار، یعنی وزارت اطلاعات و امنیت که فیلم اخراج دیپلمات‌های اتحاد شوروی از ایران را نیز در آرشیو خود داشته، با حذف آن بخش از سخنان گل‌سرخ و دانشیان که خود را مارکسیست اعلام داشته‌اند، به برجسته ساختن آن بخش از سخنان گل‌سرخ که وی طی آن احترام خود را به اسلام و نهضت آزادیخواهی امام حسین اعلام داشته‌است، می‌پردازد. براساس این نوار، گل‌سرخ و دانشیان نیز ماسک مذهبی داشته و نفوذی در میان جنبش مذهبی بوده‌اند!!

یکی از همکاران و علاقمندان راه توده، که در فرانکفورت آلمان این نوار را بدست آورده و آنرا در اختیار ما نیز گذاشته، طی یادداشتی به ما می‌نویسد:

«... من در زندان کودتاچیان ۲۸ مرداد بودم و با شیوه بازجویی فرمانداری نظامی آشنا هستم. در دوران یک تازی ساواک نیز بازجویی شده‌ام. پس از یورش به حزب نیز به زندان افتادم و بازجویی‌های جمهوری اسلامی را نیز از سر گذراندم. در طول بازجویی‌های توأم با شکنجه در زندان جمهوری

توده‌ای ستیزی در صفحات نشریه "کار" گامی مثبت و محسوس در این زمینه ارزیابی شود، که بنظر ما همین‌گونه‌است، چرا نباید امیدهای فراتر از این گام داشت؟ ما وقتی با دوری سازمان از حزب توده ایران مخالفیم، چگونه می‌توانیم موافق انشعاب و جدائی‌ها در خود سازمان مذکور باشیم؟

چرا این همه حساسیت؟

گاه از ما می‌پرسند که چرا اینقدر نسبت به سازمان اکثریت حساسیت نشان می‌دهید؟ سازمان‌های دیگری هم در طیف چپ هستند، چرا به آنها نمی‌پردازید؟ و اصولاً وقتی سازمانی خط سیاسی و ایدئولوژیکی را جدا کرده، دیگر چه نیازی به این همه بحث با آنست؟

الف- این عده فراموش می‌کنند که سیاست اتحاد، تجمع نیروها، جبهه و سرانجام و پیشاپیش همه آنها وحدت همه جانبه گردان‌های معتقد به سوسیالیسم علمی، از ابتدای بنیانگذاری حزب ما، مشی و سیاستی پایدار بوده‌است. حزب توده ایران و سازمان فدائیان اکثریت نه تنها مرز اتحاد را پشت سر گذاشتند، بلکه در دوره‌ای گام‌های اساسی برای وحدت را برداشتند. ما یقین داریم که نه تنها در مهاجرت، بلکه مهمتر از آن، در داخل کشور بخش بسیار قابل توجهی از علاقمندان و هواداران این سازمان همچنان بر سر اعتقاد خود برای وحدت همه جانبه با حزب توده ایران ایستاده‌اند. همین بخش با ایدئولوژی زدائی در سازمان نیز موافق نیستند و همانند ما اعتقاد دارند، سنگ پایه وحدت با حزب را همین ایدئولوژی زدائی در سازمان، ویران ساخته‌است. روندی که تئورسین‌های سرمایه‌داری، پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم و برجسته ساختن ضعف‌های این اردوگاه بی‌وقفه استدلال‌های نوینی را برای ادامه آن به درون صفوف چپ جهانی هدایت می‌کنند. ما یقین داریم که سیر رویدادهای داخل کشور و حوادث جهانی نه تنها حقانیت طرفداران ایدئولوژی علمی در سازمان مذکور را تقویت خواهد کرد، بلکه مشی و سیاست حزب توده ایران در برابر انقلاب بهمن و حکومت برآمده از آن را نیز، در کلیت خود بار دیگر در دستور کار این سازمان قرار خواهد داد. حتی در بحث‌های اخیر که در نشریه "کار" پیرامون میزان دوری و نزدیکی به لنینیسم و یا مارکسیسم و سوسیالیسم جریان دارد، و یا آنچه که بنام تفسیر و تحلیل‌های متفاوت پیرامون انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری در نشریه "کار" انتشار می‌یابد، این واقع بینانه بسیار برجسته‌تر از گذشته‌است.

ب- تمامی سازمان‌های طیف چپ که از آن نام برده می‌شود، به نوعی با چریک‌های فدائی خلق ایران و یا سازمان فدائیان اکثریت پیوند داشته‌اند. بنابراین، علاوه بر روابط گذشته حزب توده ایران و سازمان اکثریت و تلاش برای تجدید آن، این امر نیز مورد توجه ماست، که سازمان‌های کوچک و بزرگ مورد اشاره نمی‌توانند از تغییرات در مشی و سیاست سازمان مذکور تاثیر نپذیرند. نمونه این امر را، در همین دوران اخیر، در تفسیری که نشریه "راه کارگر" و در پرخاش به نرمش مطرح شده در نشریه "کار" برای شرکت مشروط در انتخابات ریاست جمهوری شاهد بودیم. تفسیری که با پرخاش و تهدید به تکفیر نیز همراه بود و متأسفانه تاثیر خود را نیز برجای گذاشت. این تاثیر در ابتدا موجب متوقف ماندن طرح دیدگاه‌های متفاوت نسبت به انتخابات ریاست جمهوری در نشریه کار شد و سپس موجب شد تا بیمناک از تکفیر، از دل یک سیاست راست روانه، شعار چپ نمایانه "تحریم بیرون بیاید!"

پایان انفعال

از جمله انگیزه‌های "راه توده" در پیگیری بحث‌های درون رهبری سازمان اکثریت و وقت و انرژی بسیاری که در این عرصه صرف می‌کند، آنست که این سازمان هر چه زودتر از بحث‌های مطرح، و مقایسه مضامین و مفاهیم آنها با واقعیات ایران و جهان به نتیجه قطعی رسیده و توان بالقوه خود را با انسجام بخشیدن به سیاست و مشی خویش در خدمت جنبش مردم ایران بکار گیرد. راه توده، وزود سازمان اکثریت به این مرحله را یک گام بزرگ برای جنبش چپ ایران ارزیابی می‌کند و یقین دارد، که در اینصورت واقعیات و رویدادهای خود بزرگ‌ترین مشوق و هدایت کننده برای گام‌های بعدی خواهد بود.

اسلامی بارها شاهد پادوئی ساواکی‌های شاه که زیر دست باصطلاح حزب الهی‌ها کار می‌کردند، بودم. بنظر من این همکاری تنگاتنگ که مبتکر و سازمانده اولیه آن ارتشبد فردوست، چشم و گوش شاه و سرجاسوس انگلیس‌ها در دربار شاهنشاهی بود، همچنان ادامه دارد و در خارج از کشور نیز سازمان یافته‌است. این همکاری تنها در خبرچینی و چهره نگاری برای سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی خلاصه نمی‌شود. فروش و توزیع نوارهایی از این دست که برایتان ارسال داشتیم، از جمله این فعالیت‌هاست، که زیر پوشش فعالیت‌های هنری و فرهنگی پیش برده می‌شود. همزمانی انتشار کتاب اعترافات در تهران و توزیع نوار مورد بحث در خارج از کشور، دو روی سکه کارزار جدیدی است که وزارت اطلاعات و امنیت علیه حزب توده ایران آنرا تشدید کرده‌است.»

کودتای ننگین

۲۸ مرداد

آنگونه که روی داد، نه آنگونه که خود باختگان مهاجر تفسیر می کنند!

م. امید

تلاش پژوهشگرانه ای، که برای دستیابی به اسناد کودتای ۲۸ مرداد و تجزیه و تحلیل دقیق این رویداد ضد ملی، پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ شروع شده بود، هم بدلیل وقوع انواع رویدادهای جدید در ایران و هم بدلیل یورش که ارتجاع حاکم بر جمهوری اسلامی به آزادی های برآمده از انقلاب آورد، متوقف ماند. این کوشش عقیم مانده، دو پیامد منفی را در پی داشت:

اول- گروهبندی های حکومتی، که دسترسی به اسناد این کودتا داشتند، هر یک براساس توان و قدرتی که در حکومت داشتند، این اسناد را به سیاق مرسوم در جمهوری اسلامی به مخفیگاه های حکومتی-دولتی خود برده و با تحریف و تفسیر خود خواسته منتشر کردند.

دوم- بی اعتمادی عمومی نسبت به تفسیر و انتشار اسناد تاریخی، که در جمهوری اسلامی و توسط مراکز انتشاراتی وابسته به سازمان های حکومتی انتشار می یابد و سانسور و تحریف این اسناد، زمینه ساز یک تازی عاملین کودتا در مهاجرت شد. این عاملین زیر پوشش خاطره نویسی از کودتای ۲۸ مرداد، در چارچوب همان نیرنگی که شاه به عنوان "قیام ۲۸ مرداد" راه انداخته بود، به دفاع برخاستند.

در ادامه این کارزار است، که ناکهان در امریکا اعلام می شود، اسناد مربوط به کودتای ۲۸ مرداد، توسط سازمان اطلاعات مرکزی این کشور "سیا" از بین رفته است! و بدین ترتیب دسترسی به جزئیات این کودتا ممکن نیست.

اما در این میان، پدیده نویسی هم در سال های اخیر شکل گرفته است. برخی مدعیان و وابستگان جبهه چپ ایران نیز، آشکار و یا نیمه آشکار، با انگیزه های متفاوت تحلیل و تفسیرهای مخدوشی از ماجرا ارائه می دهند، که شاید راه یابی در جبهه مشروطه طلب شده ها و یا سلطنت خواهان از یکسو و فاصله گیری هر چه بیشتر از درکی که چپ انقلابی از امپریالیسم امریکا دارد، از سوی دیگر انگیزه آن باشد. این عده، که چهره تحلیلگر و پژوهشگر نیز به خود گرفته اند، در خارج از کشور، مطالب خود را نوشته و بلافاصله در داخل کشور منتشر می سازند. از جمله این گروه از پژوهشگران، یکی هم "بابک امیرخسروی"، رهبر حزب دموکراتیک مردم ایران است، که پس از چند دهه حضور در حزب توده ایران، پیوند خود را از آن بریده و روبروی آن ایستاده است. از جمله کتاب هائی که در جریان تلاش برای مخدوش جلوه دادن کودتای ننگین ۲۸ مرداد صورت می گیرد، کتاب اخیر وی می باشد، که در تهران منتشر شده است. البته این در حالی است، که برخلاف دیگر کتب خاطرات و تاریخ، که در سال های اخیر در ایران انتشار یافته، از این کتاب در ایران استقبال نشده است. بابک امیرخسروی، در این تلاش باصطلاح پژوهشگرانه خود، از اسناد و مدارکی نام می برد، که به ادعای خود وی، در امریکا و از آرشیو ملی این کشور (یعنی طراح مستقیم کودتا و همان که سازمان جاسوسی اش ادعا می کند اسنادش از بین رفته!) در اختیارش گذاشته شده است. براساس ادعاهای بابک امیرخسروی، کودتا چندان هم تفسیر امریکا نبوده، بلکه حزب توده ایران و اصولا مردم ایران مشوق آن بوده اند!

تحلیل و تفسیر آنچه بابک امیرخسروی، بعنوان استنباط ها و تحلیل های مبتکرانه خودش درباره کودتای ۲۸ مرداد نوشته، به فرصتی دیگر و نقدی درخور نیازمند است، اما آنچه را نمی توان درباره اش منتظر فرصت مناسب و آینده شد، تلاش و کوشش صادقانه و میهن دوستانه برخی چهره های ملی ایران است، که برخلاف آقای امیرخسروی نه با طناب اسناد کتابخانه ملی امریکا به چاه رفته اند و نه از بیان واقعیت پروائی به خود راه داده اند. من بعنوان تلنگری به ذهن امثال آقای امیرخسروی، که فراموش کرده اند، امریکا کیست و با جهان دیروز چه کرد و برای جهان پیش رو چه کابوسی در سر دارد، تلاش کرده ام، گزیده هائی از برخی کنکاش های خود را بنویسم. من بویژه این ادعای "بابک امیرخسروی" را مد نظر داشته ام، که در صفحه ۵۰۲ کتاب خود "نظری از درون به نقش حزب توده ایران" می نویسد: «بررسی دقیق رویدادهای آن چند روز سرنوشت ساز، نشان می دهد که دکتر مصدق هشیارانه متوجه خطر بود، اما بدبختانه به طرز وحشتناکی دست تنها بود... آیا واقعا اینگونه بود؟ اسناد و مدارک منتشر شده توسط فرزند دکتر مصدق، مهر صداقت بر این ادعای بابک امیرخسروی می زند؟ آیا اگر کودتا درهم شکسته می شد و شاه به کشور باز می گشت، خواست دکتر مصدق برآورده شده بود و مهمترین سوال اینکه می شد کودتای ۲۸ مرداد و توطئه ها دیگر را درهم کوید، بدون آنکه به دم و دستگاه سلطنت آسیبی وارد آید و تغییر در کل آن نظام بوجود آید؟ تاکید دکتر مصدق بر اینکه او قصد تغییر نظام شاهنشاهی را نداشته و با هر نوع حرکتی، مبنی بر جمهوری مخالف بوده، در کدام گوشه تاریخ ایران جای می گیرد؟ البته، در این میان، علاوه بر روی سخنی که با امثال آقای امیرخسروی وجود دارد، موضع گیری برخی باقی ماندگان نهضت ملی و دولت مصدق است، که همچنان بر اندیشه ها و تحلیل و تفسیرهای خود پای فشرده و از تحلیل واقعی اوضاع آروز ایران و به یادگار گذاشتن تجربیات، برای آیندگان پرهیز دارند! این درحالی است که هم آنها و هم برخی مدعیان جبهه چپ، بی وقفه نقش حزب توده ایران را تحلیل و تفسیر کرده و فارغ از تحلیل همه جانبه موقعیت، شرایط، آرایش نیروها و آگاهی و بسیج عمومی مردم، قلم خود را بر اساس "توان حزب توده ایران برای درهم کوبیدن کودتا و تزلزل های احتمالی آن بر کاغد می گذارند!"

ابتدا نگاهی بیاندازیم به خود کودتا:

سرنوشتی دولت مصدق، که با یک کودتای از پیش تدارک دیده شده، بوسیله عمال امریکا وانگلیس و با اجرای طرح سرویس های اطلاعاتی این کشور صورت گرفت، به شکست جنبش ملی ایران در سال ۳۲، اعدام گروه کثیری از میهن دوستان توده ای، بازگشت استبداد و زندانی شدن جمع زیادی از توده ای ها و هواداران مصدق منجر شد. بدنبال این کودتا، شبکه های امنیتی و سرکوبگر دربار گسترش یافت و سرانجام ساواک شاهنشاهی بر جان و مال مردم حاکم شد. قراردادهای اسارت بار با شرکت های نفتی منعقد شد و نزدیک به ۶۰ هزار مستشار امریکائسی (با احتساب خانواده) تا آستانه انقلاب بهمن ۵۷ استقلال کشور را در چنگال خود داشتند. در چارچوب چنین رژیم، میلیاردها دلار ثروت مملکت به جیب درباریان و بویژه شخص شاه و خانواده او سرازیر شد و وابستگان به دربار نیز از این غارت بهره بردند.

آنچه را در زیر می خوانید، نگاهی است به اسناد و مدارکی که در کتاب "خاطرات وتالمات دکتر محمد مصدق"، به همت فرزند وی انتشار یافته است.

۱- «...آلن دالس، رئیس سرویس امنیت مرکزی امریکا، زمینه سقوط آن پیرمرد لجباز را فراهم می کرد و مصدق نیز همان الفاظ و عباراتی که همیشه بکار می برد تکرار می نمود.

در ۱۱ اوت ۵۳ (۲۰ مرداد ۳۲) آلن دالس جلسه ی محرمانه ای یکی از پایگاه های آلپ سوئیس با شرکت دو شخص عالی مقام تشکیل داد: یکی "لوی هندرسن" سفیر کبیر امریکا در ایران که بنا به مصلحت چندی از ایران غیبت کرده بود و دیگری شاهزاده خانم اشرف خواهر دو قلوئی شاه که او هم بواسطه سوء تفاهمی که با شاه داشت از ایران خارج شده و در سوئیس اقامت گزیده بود و جای شخص چهارمی که ژنرال "رمان شوارتسکف" یکی از شخصیت های عالی سرویس امنیتی امریکا است در این جلسه خالی بود که حضور و غیابش فرق نداشت، چونکه چند روز قبل از تشکیل این جلسه راجع به این موضوع بحث مفصلی با آلن دالس کرده و دالس حضار را از نظریات او مستحضر نموده بود. -شوارتسکف در سیاست ایران بسیار وارد بود و از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۸ سمت مشاور شخص پادشاه ایران را عهده دار شده بود و او کسی است که پلیس ایران را آلت دست دربار کرده و دوستی با ژنرال زاهدی رئیس پلیس ایران از همان تاریخ شروع گردیده بود و بهمین جهت هم روزی که در

عده ای وطن پرست را که با سیاست استعمار مخالف بودند عضویت حزب توده متهم کردند و از بین بردند. بطور خلاصه حزب توده و یک عده ای وطن پرست هر کدام از یک نظر و جهات خاصی با دولت دیکتاتوری مخالف بودند و هم اکنون هستند.

۶- مصدق در روزهای کودتا

عجیب این است که عمال بیگانه علت سقوط دولت را نعمات ناموزون بعضی از اخلاگران ذکر نموده اند. در صورتیکه دستخط عزل، ۲۲ مرداد، یعنی همان روز نصب نخست وزیر صادر شده بود و ساعت یک روز ۲۵ مرداد قبل از نعمات ناموزون بمن ابلاغ گردید. (ص ۲۹۵)

تصمیم برکناری من از کار و انتصاب سرلشکر زاهدی در جلسه پایگاه آلپ گرفته شده بود و صبح روز ۲۸ مرداد نقشه کودتا بموقع اجرا رسید و معلوم نشد که از من چه خلاقی سرزده بود که تسلیم دادگاه نظامی شدم. (ص ۱۹۶)

پس از ۹ اسفند که می خواستند مرا مقابل درب کاخ اختصاصی و بعد در خانه ی خودم از بین ببرند سرتیپ ریاحی، معاون خود را بریاست ستاد ارتش منصوب نمودم و باو دستور دادم کلیه تانک هایی که در کاخ ییلاقی سعدآباد بود حمل شهر کنند و این دستور از این نظر [داده شد] که روزی این قوا را بر علیه من بکار نبرند.

شنبه ۲۴ مرداد بین ساعت ۶ و ۷ شخص ناشناسی مرا پای خانه ی خودم خواست و گفت عده ای مامور شده اند که در این شب کودتا کنند و شما را دستگیر نمایند. دو عراده تانک هم از سعدآباد به شهر می فرستند که در یکی از خیابان های نزدیک خانه شما متوقف شود که بلافاصله من سرتیپ ریاحی را که در شمیران اقامت داشت خواستم و دستور تقویت قوای محافظ خانه خود را باو دادم و راجع به دو عراده تانک هم که گفتند از سعدآباد می آید سوال کردم آیا برخلاف دستور در سعدآباد تانکی گذاشته اید.

۷- آیا حزب توده در صدد توطئه علیه مصدق بود؟

راجع باظهارات بعضی از نمایندگان که در زمان دولت این جانب حزب توده آزادی عمل داشته است و چنانچه دولت سقوط نمی کرد بر اوضاع مسلط می شد باید عرض کنم که حزب توده ای وجود نداشت، افراد همان حزب بنام احزاب و دستجات دیگر مثل سایر احزاب از اصول دموکراسی برخوردار بودند. دولت نه می توانست این آزادی را از مردم سلب کند، چونکه در سایه این آزادی بود که مملکت بآزادی و استقلال رسید و نه می توانست یک عده نامعلومی را از این اصول محروم نماید.

مسلط شدن افراد چه بر اوضاع حرفی بود بی اساس، چونکه احزاب چه اسلحه نداشتند تا بتوانند بر اوضاع مسلط بشوند. با تمام جدیتی که بعد از سقوط دولت این جانب بکار رفت آیا ده قبضه تفنگ در خانه ی افسران و یا در محلی مربوط به احزاب چه بدست آوردند؟ (ص ۲۸۸)

اگر افراد چه اسلحه داشتند و می توانستند بر اوضاع مسلط شوند چه وقت مقتضی و شایسته تر بود که بعد از کشف اسرار دستجات چه آن را بکار برند و خود را از خطری که متوجه آنها شده بود حفظ نمایند.

روزنامه "اتحاد ملی" در شماره ۳۹۰ مورخ ۱۶ آبان ماه ۳۴ صفحه ی زیر عنوان "تصمیمی که از آن عدول شد" می نویسد. این جانب پس از وصول و زیارت دستخط تصمیم گرفته بودم که فردا یعنی روز ۲۵ مرداد از کار کناره جویی کنم و از شهر باتفاق همسر خود به احمدآباد بروم و ساعت ۵ روز ۲۵ مرداد که دکتر فاطمی از توقیف گاه سعدآباد بخانه من آمد "طوری وسوسه کرد که مرا از این کار مانع شد."

در صورتیکه با حقیقت وفق نمی دهد و شرح قضیه این است که عصر روز ۲۴ مرداد که آن شخص ناشناس مرا از کودتائی که در شرف تکوین بود بوسیله تلفن مطلع نمود این خبر کسانم را آنقدر مضطرب و متوحش نکرده بود که تا ساعت یک صبح ۲۵ مرداد که دستخط عزل رسید حتی یک نفر در آن خانه بتواند راحت کند و من برای اینکه شب راحت کنند به همسر خود گفتم دست از کار می کشم و به احمدآباد می روم. اگر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق داشتند نخست وزیر را عزل فرمایند، و اگر کناره جویی من در صلاح مملکت بود و من می خواستم به احمدآباد بروم دیگر لزوم نداشت که مامور فرمان عزل را توقیف کنم.

هفته دوم ماه اوت (بین ۱۶ تا ۲۳ مرداد) به تهران آمد هیچکس از ورود شوارتسکف تعجب نکرد چون او برای دیدار دوستان آمده و سلامی به دوستان کرده بود و در نتیجه مسافرتش این شد که شاه که تا آن زمان خواهی نخواهی با مصدق راه می رفت یکمرتبه او را رها کرده و عزل کرد و ژنرال زاهدی دوست وفادار شوارتسکف را به جای او نصب نمود.

و در همان ایام هم بود که والا حضرت اشرف پهلوی ناگهان به تهران آمدند و پس از یک توقف کوتاه و مشورت با شاه مراجعت و در این جلسه شرکت نمودند. (صفحه ۱۹۴)

اهداف کودتا

۲- ... از آنچه گذشت خوب معلوم شد که عزل من برای ترس از کمونیسم نبود و ترس از کمونیسم بهانه برای عزل من و چپاول مال ملت بوده است که چنین قرار دادی تصویب شود، معادن نفت کماکان در ید شرکت های خارجی در آید تا هر چه می خواهند ببرند و هر حسابی که می خواهند درست کنند و طبق یک چنین حسابی ۵۰ درصد به دولت بپردازند و دول ذینفع هم از این عوائد آنقدر که بتوانند از طریق اقتصاد و امور سوق الجیشی استفاده نمایند و برای حفظ این وضعیت ملت را از آزادی محروم و مجلس را در دست بگیرند.

عزل مصدق

۳- ... اگر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق عزل نخست وزیر را داشتند، چرا دستخط مبارک را آنوقت شب آنهم با افراد مسلح و تانک بصورت کودتا ابلاغ نمودند؟ باز تکرار می کنم که تا ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد حتی یک نفر هم از جمهوری حرف نزده بود.

۴- اختلاف من با دربار روی این اصل نبود که دولت می خواست سلطنت مشروطه را به جمهوری دموکراتیک یا هر رقم جمهوری دیگری تبدیل کند، بلکه روی این اصل بود که شاه می بایست سلطنت کند نه حکومت و این همان اصلی است که در ممالک مشروطه درجه اول دنیا مجرا و معمول شده است.

شخصیت شاه در این نیست که هر کاری خواست بکند مسوول هم نباشد، بلکه عظمت پادشاه در این است که بقانون اساسی احترام کند و جز مقررات قانون چیزی در نظر نگیرد. هیچ شنیده نشده است در ممالکتی مثل انگلستان و یا سوئد پادشاه در این صدد برآید که اختیارات خود را زیاد کند و مسوول هم نباشد. این قبیل هوا و هوس بیشتر در ممالکی روی می دهد که ملت بحق خود عارف نیست.

من نه فقط با جمهوری دموکراتیک، بلکه با هر رقم دیگر آن هم موافق نبودم، چونکه تغییر رژیم موجب ترقی ملت نمی شود و تا ملتی دانا و رجالی توانا نباشند کار مملکت بهمین منوال خواهد گذشت.

چه بسیار ممالکی که رژیمشان جمهوری است، ولی آزادی ندارند و چه بسیار ممالکی که سلطنت مشروطه دارند و از آزادی و استقلال کامل بهره مندند. (ص ۲۷۳)

۵- وطن پرستان را به عضویت حزب توده متهم کردند

همه می دانند که سلسله پهلوی مخلوق سیاست انگلیس است، چونکه تا سوم اسفند ۱۲۹۹ غیر از عده ای محدود کسی حتی نام رضاخان را هم نشنیده بود و بعد از سوم اسفند که تلگرافی از او به شیراز رسید هر کس از دیگری سوال می کرد و می پرسید این کی است، کجا بود و حالا اینطور تلگراف می کند. (ص ۳۴۳)

بدیهی است شخصی که با وسایل غیر ملی وارد کار شود نمی تواند از ملت انتظار پشتیبانی داشته باشد. بهمین جهت هم اعلیحضرت شاه فقید و سپس اعلیحضرت محمد رضا شاه هر کدام بین دو محضور قرار گرفتند. چنانچه می خواستند با یک عده وطن پرست با خشونت عمل می کردند و برای این سلسله خیشیتی باقی نمی ماند تا بتوانند بکار ادامه دهند. این بود که هر کس ابراز احساساتی می کرد و یا انتقادی از اعمال شاه می نمود وصله عضویت حزب توده (ایران) را باو می چسبانیدند و او را به اشد مجازات محکوم می کردند. تبعید و قتل مدرس و فرخی در زندان که نتوانستند آنان را متهم بمرام کمونیستی بکنند یک دلیل بارز و مسلمی است برصدق این مقال و تا صفحات تاریخ باقی است خواهند گفت آنها را برای چه در زندان از بین بردند.

من نمی خواهم عرض کنم بین افسران و درجه داران وزارت جنگ عده ای با حزب توده ارتباط نداشتند، ولی می خواهم این را عرض کنم که

درس تلخی که نباید فراموش شود!

رفقای راه توده!

شاید عده‌ای تصور کنند، که انتخابات تمام شده و دیگر ضرورتی ندارد اینهمه درباره آن بنویسید؛ اما کسانی مانند من نیز هستند که چنین باوری ندارند. امثال من فکر می‌کنند که اگر راه توده در فاصله انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری، بیش از آنچه که نوشت و تلاش کرد، می‌نوشت و تلاش می‌کرد، احتمالا تاثیر بیشتری می‌توانست روی جریان‌های سیاسی چپ مهاجر بگذارد و بویژه مانع تحریم صریح انتخابات از جانب سازمان اکثریت شود. البته امثال من هم نمی‌خواهند همه امیدشان را به نتیجه انتخابات ریاست جمهوری ببندند، چرا که مبارزه اجتماعی بالا و پائین بسیار دارد و همیشه با پیروزی همراه نیست؛ بنابراین آنچه که برای امثال من مهم است اینست که ضرورت دارد همه ما توجه بیشتری به نحوه و اشکال مبارزه در داخل کشور بکنیم و با دقت بیشتری حوادث را دنبال کنیم. به همین دلیل است که من و رفقای من که با هم تماس داریم، بر این نظر پافشاری می‌کنیم که نباید اجازه داد هشدارهای راه توده در فاصله دو انتخابات ریاست جمهوری و حتی انتخابات مجلس اسلامی دستخوش مرور زمان شود. بویژه حالا که همه می‌خواهند ثابت کنند که دیگران هم درباره انتخابات غافلگیر شدند و از قبل پیش‌بینی نتیجه آنرا نکرده بودند، ضرورت دارد تا مواضع راه توده به یاد این مدعیان آورده شود، تا در آینده بیش از گذشته به تحلیل‌های راه توده توجه کنند. این نیروها نخواستند و یا نتوانستند به نتایج انتخابات مجلس پنجم توجه کنند و غفلتشان تا پایان انتخابات ریاست جمهوری ادامه یافت. اینکه می‌خواهند شما را شریک این غفلت کنند، کذب محض است. کافی است شماره‌های آستانه انتخابات مجلس و فاصله آن تا انتخابات ریاست جمهوری مرور شود تا این ادعا رسوا شود. راه توده از زوایا و ابعاد مختلف رویدادهای این دوره را بررسی کرد و توصیه‌های خود را نیز ارائه داد. من فقط چند ارزیابی راه توده را در زیر می‌آورم و امیدم اینست که حتی اگر ناچار شوید چند مطلب را حذف کنید که این مطالب بجای آنها چاپ شود، اینکار را بکنید.

"سوئد- محمود"

مشت واحد!

راه توده شماره ۵۵ دیماه ۷۵ در مقاله "مشت واحد کجا باید فروآید؟"

چنین نوشت:

"... مردم "تان"، "مسکن"، "استقلال" و "آزادی" را می‌خواهند و "چپ" هم همین را می‌خواهد. بنابراین ما وظیفه داریم توده مردم را بعنوان اساسی‌ترین و مهمترین نیروی بوجود آورنده تحولات، علیه حکومت، طبقه و اقتدار و تشکیلاتی بسیج کنیم که با این خواست‌ها مخالف است و در برابر آن ایستاده است. بگذارید مردم خود ببینند، بشنوند و بدانند کسانی که در مقابل این خواست‌های توده‌ای ایستاده‌اند کیستند و عمامه و عبا و ریش آنها چه رنگ است و چه نام دارند و کدام ارکان حکومتی را در اختیار گرفته‌اند.

هر تحلیل و ارزیابی و شعاری که تنها متکی به اشکال حکومتی، رنگ عمامه و یا بحث‌های دینی و مذهبی باشد، عملا مردم را گمراه و سردرگم کرده و میدان را برای بهره‌برداری قشری‌ترین گرایش‌های مذهبی و غارتگران طرفدار سرکوب و زدویند با قدرت‌های خارجی آماده می‌کند! طی تمام سال‌های گذشته -بویژه از سال‌های آخر جنگ با عراق تاکنون- غارت مملکت و سرکوب مردم با استفاده از همین سردرگمی مردم ممکن شده است. گردانندگان واقعی و غارتگران بزرگ با استفاده از همین سردرگمی توانستند بزرگ‌ترین سازمان‌های مخفی و علنی را بوجود آورند و امروز نیز متکی به همین قدرت مالی، سازمانی و تشکیلاتی برای قبضه باقی مانده ارکان حکومتی خیر برداشته‌اند. تشکیلات عظیم و سراسری "موتلفه اسلامی" و شبکه مافیائی "حجتیه" در جمهوری اسلامی با استفاده از همین غفلت توانستند تا حد تعیین تکلیف برای ولی فقیه و حوزه علمیه قم و ... پیش بروند. اگر این غفلت ادامه یابد و "چپ" همچنان در اسارت توهمات باقی بماند، شاهد و ناظر تبدیل "ایران" به "اوین" و تشکیل حکومتی نظیر حکومت "طالبان" در افغانستان خواهیم بود. از همین رو باید از افشاکاری جنبش دانشجویی و طیف چپ، مترقی و ملی-مذهبی فعال در

داخل کشور، با تمام نیرو و با هدف افشاء و مقابله با تکامل قدرت‌یابی ارتجاع "بازاری-روحانی" حمایت کرد و این ممکن نیست، مگر متکی به درک شرایط فعالیت آزاد و نیمه آزاد این نیروها در داخل کشور، خواست‌های توده‌های مردم، تحلیل شرایط مشخص و یافتن شعار مشخص متکی به این شرایط!

در مقاله "چپ‌ناسی" مشی حزب توده ایران نیست شماره ۵۷ اسفندماه ۱۳۷۵ صفحه ۱۵ چنین می‌خوانیم:

"... ادعای مشترک همه چپ‌روها، که در "رژیم ولایت فقیه" آزادی یا اصلاحات امکان پذیر نیست، بر خلاف ظاهر انقلابی آن، در واقع به معنی صرفنظر کردن از انقلاب است؛ زیرا هر دگرگونی مثبتی در ایران الزاما با خواست آزادی‌ها و اصلاحات آغاز خواهد شد و هیچ تحولی از روز نخست با سرنگونی جمهوری اسلامی و طرد ولایت فقیه شروع نخواهد شد. سردادن یک شعار غیر عملی که اصلا در جامعه و بویژه در میان توده‌های مردم، که هر تحولی از نظر ما توده‌ای‌ها، در گرو بسیج آنها می‌باشد، مطرح نیست و در توان جنبش مردم قرار ندارد، جز اینکه آنها را ناامید کرده و نسبت به قدرت و توان خود بدبین سازد، چه نتیجه دیگری می‌تواند داشته باشد؟

ما در جریان انتخابات اخیر مجلس شورای اسلامی دیدیم که سیاست شرکت در انتخابات و رای ندادن به ارتجاع چه تاثیر مثبتی در جامعه و مردم بجا گذاشت. برای نخستین بار مردم دیدند و احساس کردند که می‌توان ارتجاعی‌ترین نیروها را در جمهوری اسلامی به عقب راند. این تاثیر مثبت می‌توانست دهها بار بیش از این باشد، اگر مجموعه اپوزیسیون مترقی ایران سیاست واحدی اتخاذ می‌کرد و توده‌ای‌ها تنها نمی‌ماندند. با همین گام‌ها باید آغاز کرد، تا بتوان روحیه و اتحاد از دست رفته و تاثیر ۱۷ سال شعارهای غیر عملی، که در مردم ایران و هواداران نیروهای سیاسی برجای مانده است را زدود."

دو نگرش و ضرورت موضعگیری!

راه توده شماره ۵۹ اردیبهشت ۱۳۷۶ در سرمقاله خویش چنین می‌نویسد:

"... انتخابات ریاست جمهوری که قرار است دوم خرداد ماه انجام شود، نه تنها صحنه رویارویی میان دو نگرش و دو برنامه سیاسی-اقتصادی، بلکه صحنه مقابله و مقاومت توده‌های میلیونی مردم به فقر و فلاکت کشیده شده ایران است، در برابر غارتگران اجتماعی، ارتجاع مذهبی، طرفداران خصوصی‌سازی، مجریان و مدافعان لیبرالیسم اقتصادی، زدویند کنندگان با انگلستان و آمریکا و بالاخره بازاری‌های غارتگری است، که در حزب موتلفه اسلامی جمع شده و پشت روحانیون قشری و طرفدار سرمایه داری تجاری سنگر گرفته‌اند. این مقابله ایست با مافیای "حجتیه" و فراماسونری انگلستان در ایران. مقابله ایست با مافیای اقتصادی که بنیاد مستضعفان را در اختیار گرفته، با جنایتکارانی که نه تنها در زندان‌ها، نه تنها در خیابان و کوچه و معابر و سینما و ورزشگاه عمومی، بلکه در خارج از کشور نیز طراح و مجری انواع جنایات بوده‌اند و در معاملات اسلحه و زدویندهای سیاسی و ضد ملی در سطح بین‌المللی نقش داشته‌اند!

با این تعبیر از انتخابات پیش‌رو، که مرور همه روزنامه‌های داخل کشور و پیگیری بی‌امان رویدادهای ایران، درستی آنرا تأیید می‌کند، انتخابات آینده ریاست جمهوری نه آسان برگزار خواهد شد و نه تقلب و تحمیل آن ریاست جمهوری که مقابله با مردم و سرکوب جنبش مردم هدفش باشد، از سوی مردم به آسانی پذیرفته خواهد شد. بدین ترتیب، خیره‌سری ارتجاع و مافیای اقتصادی-سیاسی قدرتمند در جمهوری اسلامی، در تن ندادن به خواست مردم، می‌تواند به این مقابله اشکال دیگری بدهد، که قطعا با انتخابات مسالمت آمیز تفاوت اساسی خواهد داشت!

برای درهم کوبیدن مقاومت "ارتجاع بازاری-مذهبی" در برابر خواست و اراده مردم و خنثی‌سازی انواع توطئه‌هایی که این طیف، برای نگهداشتن اهرم‌های قدرت در جمهوری اسلامی بدان متوسل شده و می‌شود، یگانه راه حل آگاهی بیشتر مردم و بسیج آنها برای شرکت در انتخابات است.

باید در راه خنثی‌سازی توطئه‌های ارتجاع برای ایجاد رعب و وحشت و خانه نشین ساختن مردم در روز رای‌گیری با قدرت وارد صحنه شد. باید با افشای چهره واقعی عمامه به سرها و یا بی‌عبا و عمامه‌هایی که با تحریک باورهای مذهبی مردم، توانسته‌اند انقلاب عظیم و همه خلقتی بهمین ۵۷ را تا مرز نابودی هدایت کرده و غارتگری، واپسگرانی، استقلال‌فروشی، عدالت‌گریزی و فقر و فلاکت عمومی را بدان تحمیل کنند، هیچ فرصتی را از دست نداد. ارتجاع و سرمایه داری غارتگر نیز برای غلبه بر مردم و تکیه بر قدرت، تاکنون از هیچ فرصتی فروگذار نکرده و باز هم نخواهد کرد.

نگاهی به نظرات بخش دیگری از اپوزیسیون،
در ارتباط با انتخابات ریاست جمهوری

انزوای اپوزیسیون را "اتحاد چپ" معرفی نکنید!

دیدگاه های پیش و پس از انتخابات، مصطفی مدنی، علی
اصغر حاج سید جواد، علی کشتگر، بابک امیرخسروی،
سهراب مبشری، جمشید طاهری پور و...

انتخابات اخیر ریاست جمهوری در ایران هم چنان مورد بحث ها،
گفتگوها، طرح دیدگاه ها و تفسیر و تحلیل هاست. با نگاهی به مجموعه
تفسیرها و تحلیل ها آشکار می شود که در ارزیابی انتخابات و پیامدهای آن دو
گرایش و نگرش اساسی وجود دارد.

گرایش نخست را اشخاص یا سازمان هایی تشکیل می دهند که از
انتخابات به عنوان یک "حادثه عظیم" و "ضربه بزرگ" به رژیم ولایت فقیه در
جمهوری اسلامی نام می برند، و لی به نقش خود در بوجود آوردن این "ضربه
عظیم" (یا دقیق تر بگوئیم در جلوگیری از وارد آمدن آن) یا اصلا اشاره
نمی کنند و بحث درباره آن را خارج از صلاحیت اعضا و هواداران "ناآگاه" خود
محسوب می دارند و یا اگر اشاره ای دارند در جهت توجیه و رنگ و روغن زدن به
سیاست تحریم است. موضع غالب و رسمی اکثریت سازمان های سیاسی در این
چارچوب قرار دارد. از جمله نخستین بیانیه های منتشره در نشریات "نامه مردم"
و "راه کارگر" پس از انتخابات و یا سرمقاله های نشریه "کار" اکثریت و هم چنین
تفسیرها و عناوین کیهان لندن در این زمره اند.

و اما گرایش و گروه دوم را اکثرا افراد منفردی از نیروهای
سیاسی مختلف تشکیل می دهند که ضمن پذیرش اهمیت انتخابات در ضربه به
ارتجاع، انتقاد خود را از جمله به سیاست تحریم گسترش می دهند، هر چند که
نتایج متفاوت اتخاذ می کنند.

البته کسانی هم هستند که معتقدند انتخابات اساسا ضربه ای به
حکومت نبود و طبق معمول نشانه "توهم" مردم و بی خبری آنها بود، توهماتی
که گویا به زودی فرو خواهد ریخت. بسیاری از سلطنت طلب ها و "چپ های"
ظاهرا دو آتشه در این زمره قرار دارند. این عده امید خود را به ارتجاع
دوخته اند تا هرچه زودتر به جنبش مردم که اسم آن را "توهم" می گذارند، خاتمه
دهد.

در مجموع آنچه که آشکارا دیده می شود آنست که بخش اعظم
اپوزیسیون خارج از کشور ایران با پافشاری و اصرار خود بر ادامه یک راه
نادرست و جدا شدن از مردم، شرایطی را پدید آورده و سیاستی را اتخاذ کرده که
بجای آنکه پیامدهای انتخابات و تضعیف ارتجاع و بالطبع و علی الاصول به
تحکیم موقعیت اپوزیسیون بیانجامد، برعکس به پراکندگی و تشتت و ضعف
بسیار آن منتهی شده است. تناقض سیاست حاکم بر اپوزیسیون درست در آنجا
قرار گرفته است، که هر قدر اوضاع ایران در سمت مثبت سیر کند، بحران
اپوزیسیون خارج از کشور بیشتر تعمیق خواهد گردید و برعکس هر قدر ارتجاع
بیشتر بتواند در برابر جنبش مردم بایستد و مواضع خود را حفظ کند، در آن
صورت این اپوزیسیون موقعیت بهتری خواهد یافت. خلاصه آنکه سیاست
کنونی حاکم بر اپوزیسیون خارج از کشور، که در مشی سرنگونی جمهوری

اسلامی و یا رژیم ولایت فقیه انعکاس یافته است، بطور متضاد سرنوشت
طرفداران مشی سرنگونی را به سرنوشت ارتجاع وابسته کرده است. از همین
روست که به صراحت نوشته می شود: «باید کمی صبر کرد و روزهایی را در
نظر داشت که این موج امیدواری فرو بنشیند و مردم دریابند که امید بستن به
تحولات از درون رژیم و به پیشسازی جناح های رژیم امید واقعی نبوده است. در
آن صورت آن کسانی که در پراکندن این امیدها در میان مردم سهمیم بوده اند،
در توجیه سیاست های خود با دشواری بزرگی مواجه خواهند شد.»

یعنی وظیفه اپوزیسیون خارج از کشور و تحریم کننده انتخابات این
نیست که با تمام نیرو در مبارزه مردم شرکت کند و تمام تلاش خود را بر آن
بگذارد تا امیدی که مردم به تحول دارند، به عمل بیشتر تبدیل شده و به تحول
واقعی برسد. برعکس باید هم چنان در انفعال و انتظار نشست تا این "موج
امیدواری" فرو بنشیند، ارتجاع غلبه کند، تا آنهایی که کوشش خود را برای
تبدیل امیدهای امروز به واقعیت های فردای کشور وابسته کرده اند، گویا "در
توجیه سیاست های خود با دشواری بزرگی" مواجه شوند.

بدیهی است که نه ما و نه هیچکس دیگر نمی تواند با قطع و یقین
بگوید که امیدهای امروز مردم کشور ما در این مرحله معین، فردا حتما و
تاما تحقق خواهد یافت. شاید حق با این آقایان باشد، شاید امیدهای مردم فرو
نشیند و یا با شکست نیز مواجه شود؛ اما ما تصمیم گرفته ایم مانند همیشه
تلاش خود را بکار گیریم، در کنار مردم بمانیم و تمام کوشش را برای هرچه
بیشتر تحقق یافتن امیدهای آنان بکار گیریم. اما کسانی که امروز کنار نشستن
و صبر و انتظار برای شکست امیدهای مردم را موعظه می کنند، فردا
می توانند مدعی ما شوند؟ ما چنین فکر نمی کنیم و این امید آنها را "واهی"
می دانیم؛ چرا که برای یک حزب و سازمان سیاسی جدی، هرگز و در هیچ کجای
جهان، "انفعال"، سیاست قابل دفاعی نبوده و نخواهد بود!

در پاسخ به این منتظران، باید گفت: آنچه که ۱۸ سال انجام شده،
دلیل ندارد که در سال نوزدهم نیز قابل تکرار باشد. بویژه وقتی که در این فاصله
حادثه بزرگی مانند انتخابات ریاست جمهوری بوقوع پیوسته است، که نه تنها
مشت ارتجاع و ضد انقلاب را در داخل کشور و برای توده مردم بیش از پیش
باز کرده، بلکه مشت بسیاری از مدعیان چپ خارج از کشور را نیز باز کرده
است!

چنانکه گفتیم در برخورد به انتخابات اخیر دو دیدگاه اساسی وجود
دارد: دیدگاه توجیه کننده تحریم و دیدگاهی که با پیگیری کمتر یا بیشتر به
انتقاد از آن می پردازد. شاید بیفایده نباشد اگر به هر یک از این دو نگاهی
بیاندازیم. و برای این نظر اندازی، البته چاره ای نیست، که اشاره ای هم به
دیدگاه ها و نظرات پیش از انتخابات این منتقدان مشی "تحریم"، پس از اعلام
نتایج انتخابات بیاندازیم.

یک محتوا در دو شکل

دفاع از سیاست غیر قابل دفاع "تحریم" هر چند که اشکال
توجیهات مختلف به خود گرفته است، اما اساسا بزرگ استدلال مبتنی است.
براساس این استدلال تحریم انتخابات از سوی تحریم کنندگان از یکسو و شرکت
مردم در انتخابات از سوی دیگر یک "محتوای" واحد بود که در دو شکل
متفاوت ظاهر گردید و در نتیجه بالطبع هیچ ایرادی به آن وارد نیست. مثلا به
نظر فریدون احمدی، سردبیر نشریه "کار" که همچنان از جمله طرفداران مشی
تحریم است:

«در بررسی رویداد دوم خرداد آنچه که خطای اصلی اپوزیسیون را
تشکیل می داد و هنوز هم تشکیل می دهد، ندیدن میلیون ها مردمی است که
تحول و دگرگونی می خواهند»

البته ما هم این نظر را کاملا تایید می کنیم و معتقدیم ندیدن عنصر
اساسی، یعنی «میلیون ها مردمی که تحول و دگرگونی می خواهند»
نمی توانست در سیاست اپوزیسیون انعکاس نیابد و آن را به مشی جدا از توده و
گاه رو در روی توده نکشاند. سیاست تحریم از دل این مشی جدا از توده و آن
چشم فرو بستن بر جنبش مردم بود که سر برآورد. اما احمدی به هر دلیل
نمی تواند و یا نمی خواهد از این پیشتر برود. وی مدعی است که این چشم برو
بستن، بر تاکتیک اپوزیسیون بی تاثیر بوده است و می نویسد:

«با تاکید بگویم، مواضع اپوزیسیون در نفی انتخابات و عدم شرکت
در آن کاملا درست بود.» چرا؟ زیرا به زعم وی: «نفی اراده والی و والیان
فقاقت درست همان مضمون و محتوایی بود که نیروهای اپوزیسیون آن را به
شکل نفی انتخابات دست پخت شورای نگهبان ابراز داشتند» مضمون و
محتوای «حرکت مردم و موضع اکثر نیروهای اپوزیسیون یک موضع
واحد بود، که به دو شکل متضاد متجلی شد.»

از جمله منتقدین مشی تحریم (پس اعلام نتایج انتخابات) جمشید طاهری پور، از رهبران سابق سازمان اکثریت، در نشریه "کار" است که می نویسد:

«زاست اینست که تاکتیک تحریم، تاکتیکی به غایت زیانبار بود و بر نفوذ و اعتبار اپوزیسیون ایران در خارج از کشور آسیب جدی وارد ساخت... تحریم انتخابات از اینرو غیر واقع بینانه و غیر عقلانی بود که تنها می توانست آب به آسیاب ارتجاعی ترین جناح حکومتی بریزد.»

ج. الیاری که ظاهراً موقعیت فرهادی را نزد نشریه "کار" دارد، پا را فراتر از طاهری پور و فرهادی گذاشته و تحریم انتخابات و پیروزی ناطق نوری را یک محتوا در دو شکل می داند و می نویسد:

«شعار تحریم راه را بر پیروزی ناطق نوری و غلبه ارتجاعی ترین سیاست ها در تمامی اجزاء جامعه هموار می کرد.» به گفته وی «اگر ناطق نوری برنده انتخابات بود، تمام جریان هائی که شعار تحریم سر داده بودند، در به شکست کشاندن اعتراض توده ای علیه کاندیدای ولی فقیه سهیم بودند.»

بنظر می رسد، همانطور که در بالا نمونه هائی ذکر شد، استدلال "یک محتوا در دو شکل" از سوی آنها که همچنان بر مشی تحریم پای می فشارند، چنان در تعارض با واقعیت های زندگی و تجربه و آگاهی مردم قرار دارد که نمی تواند مدت زیادی دوام آورد و ناچار خواهد بود، دیر یا زود جای خود را به استدلال دیگری بسپارد. ظاهراً از همین روست که کسانی در جستجوی توجیهات تازه ای هستند. مثلاً به گفته سهراب مبشری، سیاست تحریم اگر هم برای همه اپوزیسیون نادرست باشد، برای رهبری اکثریت نادرست نبوده، زیرا رهبری اکثریت باید اثبات می کرد و نشان می داد که از "اشتباهات گذشته" خود درس گرفته و دیگر آنها را تکرار نخواهد کرد! مبشری البته توضیح نمی دهد که چگونه با پیش بینی "اشتباه" پیروزی ناطق نوری و با ادعای "اشتباه" بی فایده بودن شرکت مردم در انتخابات و با شعار "اشتباه" تحریم، ایشان و بقیه رهبری اکثریت می خواست نیروهای اپوزیسیون را قانع و متقاعد کند که دیگر "اشتباه" نخواهد کرد. اشتباهی بندها بزرگی را باید مرتکب شد، تا ثابت کرد دیگر "اشتباه" نمی کنیم؟ لابد این روش و تکنیک جدیدی است که ما از آن بی خبریم!

نادرستی تحریم

همانطور که گفته شد، شخصیت های سیاسی بسیاری، اکنون و پس از انتخابات بر نادرستی سیاست تحریم تاکید دارند، هر چند که دلائل متفاوتی را در این باره ارائه می دهند و نتایج متفاوتی نیز می گیرند. بررسی این دیدگاه ها شناخت عمیق تری از آنچه که در میان اپوزیسیون تحریم کننده صریح و نیمه صریح انتخابات جریان دارد، بدست می دهد. بنابراین پیگیری این دیدگاه ها نمی تواند غیر مفید باشد.

ف. تابان از نویسندگان "کار" و از رهبران سازمان اکثریت، درباره سیاست تحریم می نویسد: «سیاست تحریم در شرایط کنونی، از آنجائی که کمکی به تاسیس این آلترناتیو (دموکراتیک) نکرده است و بطور عمده یک سیاست انفعالی است، سیاستی است که باید کنار گذاشته شود و راه های دیگری جستجو شود. این سیاست ما را خواه ناخواه در حاشیه قرار می دهد و در حاشیه قرار داده است. حضور گسترده مردم در انتخابات نشان داد که باید راه های دیگری را جستجو کرد.»

جلال افشار، با اشاره به انتخابات مجلس پنجم، در نشریه کار می نویسد: «اهمیت این انتخابات در آن بود که مردم از آن درس های گرانبهائی آموختند و در انتخابات ریاست جمهوری بکار بستند... اگر اپوزیسیون خارج از کشور اندکی روی این تجربه تامل می کرد، فعلیت یافتن این عاملین اجتماعی در رقابت های سیاسی جدید را می دید و در واقع انتخابات دوم خرداد چنین شگفت زده نمی شد.»

بنظر مصطفی مدنی: «اکثریت قریب به اتفاق حرکتی را تحریم کردیم که امروز جلگی آن را تحسین می کنیم. برآستی گره گاه این تحریم و تحسین با کدام منطق و کدام استدلال جوش می خورد؟ این تناقض آشکار در چه رخساره هائی نهفته است؟ اطلاعاتی صادر کردن علیه امثال سبحانی ها که شرکت شما در این انتخابات را شدیداً محکوم می کنیم کجا و تأیید کامل و نیمه شرمنده از شرکت مردم در این انتخابات کجا؟»

وی با اشاره به جملات و استدلال هائی که در برخی نشریات گروه های چپ آمده است می گوید:

اندیشه اخیر، که در پی توجیه سیاست تحریم و پافشاری بر این مشی غلط است، به اشکال مختلف در اکثر سرمقاله های روزنامه "کار" اکثریت، پس از انتخابات تکرار شده است. همین موضع را در اعلامیه سازمان "راه کارگر" نیز شاهدیم. این سازمان که همگان را به تحریم فراخوانده بود، پس از انتخابات و پس از تاکید بر اینکه مرغ یک پا دارد و نه ۱۸ سال، بلکه ۱۸۰ سال دیگر هم بر همین موضع باقی خواهد ماند، می نویسد: «روشن است که اکثریت قاطع دارندگان حق رای توصیه ما را نادیده گرفته اند، ولی آنچه را که ما می خواستیم با شرکت در انتخابات عملی ساخته اند... شما تحریم را کنار گذاشته اید، تا اعتراضات را هر چه رستار بیان کنید. پس چه باک از این که شکلی را که ما از آن طرفداری می کردیم، کنار گذاشته اید.»!!

همانطور که مشاهده می شود در این اعلامیه یکبار "خواسته ذهنی" تحریم کنندگان انتخابات که بنا به ادعای آنها ضربه به رژیم ولایت فقیه بود، با "محتوای عینی" سیاست تحریم، که کمک به ارتجاع بود، مخلوط می شود و در جای دیگر شرکت مردم در انتخابات "شکلی" متفاوت برای تحقق همان خواسته ها عنوان می شود.

مصطفی مدنی، که از وابستگان یکی از شاخه های فدائیان - "اتحاد فدائیان" - باز شناخته می شود و در آستانه انتخابات بر فعالیت خود افزوده و بعد از انتخابات نیز از مفسران نتایج آن بوده، همان اندیشه را به نوعی دیگر دنبال کرده و می نویسد:

«سؤال کلیدی اینست که آیا موضع تحریم، بیگانگی با مسائل مردم و شکاف مابین راه های رسیدن به درخواست ها و مطالبات اجتماعی نباید تلقی شود؟ پاسخ بسیار روشن است. این بیگانگی در محتوا نیست در شکل است. تحریم اپوزیسیون چپ و دمکرات، با رای مخالف مردم به حکومت مضمون مشترک و یگانه ای را به نمایش می گذارد.»

البته ایشان نیز مانند بسیاری از مفسران آلوده به مشی تحریم، انواع و اقسام حرف های دیگر را نیز بیان می کنند، چنانکه در جای دیگر، این اندیشه چنان در نظر خودش غریب می آید که می نویسد:

«ما نمی توانیم بپذیریم مابین یک مضمون و محتوای واحد تفاوتی اینگونه رزف در شکل وجود داشته باشد.»

و در جای دیگر:

«رای و نظر درست اپوزیسیون مترقی نباید با اقدام مشابه عمومی مردم در تقابل قرار داشته باشد.»

بسیاری دیگر از کسانی که بررسی موضع اپوزیسیون در قبالت انتخابات ریاست جمهوری را وظیفه خود تلقی کرده اند، معتقدند که در جریان انتخابات به واقع "یک محتوای واحد با دو شکل متفاوت" بوجود آمد، اما این "تحریم انتخابات" از یکسو و "پیروزی ناطق نوری" از سوی دیگر بود که از نظر اکثریت مردم یک محتوا در دو شکل و دو روی یک سکه تلقی گردید. مثلاً به گفته "جلال افشار" در نشریه کار:

«معنای عملی سیاست تحریم برخلاف خواست و نیت نیکوی غالب طرح کنندگان چیزی جز تقویت کاندیدای ولایت فقیه نمی توانست از کار درآید. به همین علت شعار تحریم با بی اعتنائی کامل مردم روبرو شد.»

همین مضمون را، پس از معلوم شدن نتایج انتخابات و شکست مشی "تحریم"، بابک امیرخسروی نیز اینگونه بیان می کند: «اگر اپوزیسیون آزادی خواه نفوذ چشمگیری در جامعه داشت و بخشی از مردم به توصیه آن گوش فرا می داد، تصور اینکه چه پیامد فاجعه آمیزی ببار می آورد چندان دشوار نیست.» وی سپس می پرسد: «مردم ایران به اپوزیسیون آزادخواه که با تاکتیک خود راه پیروزی ناطق نوری را هموار می ساخت، چه می گفتند؟»

الف. فرهادی، که وابستگی سازمانی اش در نشریه "کار" مشخص نشده، اما ظاهراً باید مفسری معتبر برای نشریه کار باشد، که نظرش را منتشر ساخته، با احتیاط بسیار، اعلام نادرستی مشی "تحریم" را حداقل پس از مشخص شدن نتیجه کار بی ضرر نمی داند و می نویسد:

«هنگامی که برای رسیدن به هدف معینی سیاستی تدوین می شود و نتیجه کار است آن نه در جهت رسیدن به هدف، بلکه در جهت عکس آن عمل می کند، می توان دست کم در مقطع مورد نظر آن سیاست را نادرست نامید.» به گفته وی تحریم یا «عدم شرکت گسترده مردم در انتخابات اخیر می توانست به درآمدن حکم ریاست جمهوری ناطق نوری از صندوق های رای و قبضه کامل قدرت اجرایی توسط راست ترین جناح حاکمیت منجر شود.»

بابک امیر خسروی، پس از انتخابات از جمله نخستین مفسران نتایج انتخابات بود که با رادیو بی بی سی مصاحبه کرد و آنرا ضربه‌ای برای اپوزیسیون بیگانه با اوضاع ایران تلقی کرد. او در اظهار نظرهای بعدیش نوشت:

«شعار تحریم یا عدم شرکت در انتخابات، خطای بزرگ سیاسی اپوزیسیون و پژواک بیگانگی ما با واقعیت کشور بود.» به گفته وی «ضرورت حمایت از خاتمی را حرکت او، برنامه انتخاباتی، اظهاراتش در قبال مردم و بویژه جنبش بزرگی دیکته می کرد که با مشارکت او و همت مردم ایران برای آزادی و نه گفتن به نامزد تحمیلی رژیم بوجود آمد.»

علی کشتگر، یکی از مبتکران و مدعیان پیشسازی در امر تحریم انتخابات مجلس و ریاست جمهوری است. او که رهبر انشعاب از سازمان فدائیان اکثریت و بزرگترین منتقد نزدیکی این سازمان به حزب توده ایران بود، اکنون نشریه "میهن" را منتشر می سازد. علی کشتگر در آستانه این انتخابات، نشریه "میهن" ۶۱ را ویژه نامه تحریم انتخابات کرد. وی در جریان انتخابات مجلس پنجم نیز با ادعای "تعزل" سازمان اکثریت در تحریم آن انتخابات و به راه انداختن پروکاسیون، نقش معینی در حفظ این سازمان در موضع نادرست "تحریم" ایفاء کرد، اکنون خود به "درس های" انتخابات مجلس پنجم اشاره کرده و می نویسد:

«حوادث انتخابات مجلس پنجم و دوره هفتم ریاست جمهوری از سوئی جوانان و زنان را بشدت سیاسی کرده و از سوی دیگر راهپا و چشم اندازهای نوینی از فعالیت سیاسی جمعی را به آنها آموخته است.» علی کشتگر فراموش می کند، که انتخابات مردم را سیاسی نکند بلکه مردم سیاسی اجازه ندادند انتخابات غیر سیاسی و فرمایشی شود! و آنکه باید چشمانش را بر چشم اندازهای نوین فعالیت سیاسی بگشاید، نه مردمی که طرفداران مشی تحریم را غافلگیر کردند، بلکه خود تحریم کنندگان می باشند! با این نعل وارونه هیچ اسپ راهرواری به سر منزل نمی رسد، چه رسد به قاطر لنگی که امثال ایشان سوار بر آن در مهاجرت می تازند!

علی کشتگر، این بار نه بعنوان منتقد تعزل کنندگان در تحریم انتخابات، بلکه بعنوان ناصح انقلابی ادامه می دهد:

«اکثر سازمان های اپوزیسیون بی توجه به ابعاد و عمق تضادهای درونی حاکمیت و بی اعتناء به جنگ جناح های حکومت اسلامی... نه تنها انتخابات را تحریم کردند، بلکه از مردم نیز خواستند که در انتخابات شرکت نکنند. اما مردم هیچ اعتنائی به این گونه فراخوان ها نکردند.» به گفته وی: «حال باید دید کدام یک از جریاناتی که فراخوان تحریم داده بودند، تا این حد نرمش و واقع بینی سیاسی دارند که در ارزیابی های پیشین خود تجدید نظر کنند و تحلیل کم و بیش درستی از آنچه رخ داده ارائه دهند.»

این ها گوشه دیگری است از مواضع و دیدگاه های شخصیت ها و نیروهائی که تاکنون درباره انتخابات ریاست جمهوری کشور نظر داده اند. اما این مطلب را نمی توان بدون اشاره به این اظهار نظر تاریخی "سهراب مبشری" پایان برد، که گفته است:

«درست به دلیل اشتراک مواضع نیروهای چپ در قبال انتخابات فرصتی تاریخی برای غلبه بر دو دهه تفرقه در صفوف چپ ایران فراهم آمده است.»

برای کسی که فکر می کند نادرست ترین سیاست، بهترین سیاست است، حتما فاجعه تحریم انتخابات نیز که به صد پاره شدن مواضع و دیدگاه ها در همه جا انجامیده، بهترین "فرصت تاریخی"، برای غلبه بر "تفرقه چپ"، خواهد بود. بدیهی است پایان اختلاف میان نیروهائی که خود را "چپ" می دانند امری مثبت است، اما مسئله آن است که به این "تفرقه" با چه سیاستی باید غلبه کرد و به اتحاد دست یافت. اتحادی که اساس آن بر اشتراک مواضع در تحریم انتخابات قرار داشته باشد، نه کسی آن را جدی خواهد گرفت و نه آن اتحاد که در رو در روی بیست میلیون مردم خواهان تحول قرار گرفته باشد، پایدار است. نام این توهم "اتحاد چپ" نیست، "انزوی چپ" است در برابر اتحاد بیست میلیون مردم تحول خواه ایران!!

نقل قول ها از منابع زیر است:

کار شماره های ۱۶۲-۱۶۱-۱۶۰-۱۵۹

نشریه میهن ۵۲۲ و شماره ۶۱ (ویژه تحریم انتخابات)

راه آزادی شماره ۵۲

اتحاد کار ۳۹

راه کارگر ۱۴۵

«ما نمی توانیم به مردم بگوئیم «خاتمی ابزار شما بود برای مقابله با کل حکومت» و یا «سپر شما بود در نبرد علیه ولایت فقیه» و یا «وسیله ای بود برای تسهیل و تسریع فروپاشی رژیم اسلامی»، ولی به آنها نگوئیم که این سپر را بدست نگیرید، نگوئیم از این ابزار برای این "تسریع" و "تسهیل" سود بجوئید.» مدنی معتقد است: «مهم ترین درسی که نیروهای چپ و دمکرات باید از نقصان خود در این حرکت بیاموزند، این است که خود غیبت و بیگانگی خویش را عمیقاً ببینند و نخستین اقدام برای دستیابی به موقعیتی تاثیر گذار را بشناسند.»

علی اصغر حاج سید جوادی که در نشریه "میهن" ۶۱

(فروردین و اردیبهشت ۷۶) نوشته است:

«... به نظر من شرکت در انتخاباتی که قبل از گزینش مردم، در گزینش مجموع گرایش های سیاسی داخل در حریم ولایت مطلقه فقیه، انتخاب شده است، باید تحریم شود، زیرا در چارچوب ولایت مطلقه فقیه و هر شکل و نوع از ولایت مطلقه، اصل انتخابات و انجام وظیفه مدنی... به شوخی بیشتر شباهت دارد»، بعد از انتخابات، بدون اشاره به مواضع پیش از انتخابات خود، دیگران را به ریشخند گرفته می نویسد:

«مردم ایران با هوشمندی و درایت درسی سراسر از عبرت به همه افراد و گروه ها و سازمان هایی دادند که در منطقه فکری و سیاسی خود خواب پیشگامی و پیشسازی مبارزه مردم را می بینند و بی خبر از کیفیت تلاطم و غلیانی که... هنوز نسخه های کهنه و شکست خورده روزگاران گذشته را برای حل مشکلات پیچیده کنونی جامعه ایران» ارائه می دهند!

ج. آلباری پس از انتخابات می نویسد: «تقریباً تمام نیروهای

اپوزیسیون بر این نظر بودند که جناح غالب که تمامی اهرم های قدرت را در اختیار داشت، تصمیم گرفته است که ناطق نوری از صندوق های رای بیرون آید و چنین نیز خواهد شد! و تنها چیزی که در محاسبه نمی آمد همانا واکنش توده ای در قبال این تصمیم بود.» وی سیاست درست را حمایت از نامزدی محمد خاتمی دانسته و می نویسد: «اتخاذ این تاکتیک بیانگر درایت سیاسی بود.» بنظر آلباری: «شرکت میلیونی توده ها در انتخابات یکبار دیگر نشان داد که جنبش توده ای را نه با تکرار بی معنای شعار سرنگونی، بلکه با طرح شعارهای مشخص منطبق بر نیازهای روزمره مردم می توان بسیج کرد.»

ما نیز به سهم خود و همنظر با دیگر مخالفان مشی تحریم، هم متعجب و متأسف هستیم، که این نظرات، تنها پس از معلوم شدن نتیجه انتخابات به صفحات نشریه "کار" راه یافته است!!

حزب دمکراتیک مردم ایران

حزب دمکراتیک مردم ایران، که رهبری آنرا "بابک امیر خسروی" برعهده دارد، یک ماه پیش از برگزاری انتخابات، در یک بیانیه چند پهلر و بسیار محتاطانه، به نحوی که نه سیخ بسوزد و نه کباب، ظاهراً برای آلوده نشدن به تحریم قاطع انتخابات توسط سازمان اکثریت، از چارچوب منشور اتحاد با فدائیان اکثریت و جمهوری خواهان ملی ایران، فاصله گرفته و بیانیه مشترکی با جمهوری خواهان ملی ایران منتشر ساخت. این بیانیه، که پیش از رد صلاحیت ها از سوی شورای نگهبان و با شرط و شروط ها و اما و اگرهای بسیار کشدار منتشر شده، سرانجام با اشاره به حضور دکتر یزدی، مهندس سبحانی و حبیب الله پیمان در جمع نامزدها و پیوستن محمد خاتمی از جمع حکومتیان به انتخابات می نویسد:

«نامزدی آقایان ابراهیم یزدی، عزت الله سبحانی، حبیب الله پیمان و سایر کاندیداهای دگراندیش و خارج از دایره حاکمیت اگر از موانع شورای نگهبان بگذرد، می تواند زمینه یک مبارزه عسلی برای آزادی احزاب و مطبوعات و سایر پیش شرط های یک انتخابات آزاد را فراهم آورد. با توجه به تعداد نامزدها و این روال که در دور اول هر طیف و گرایش سیاسی به نامزد مطلوب خود رای می دهد، اپوزیسیون ملی و چپ دمکرات نامزدهای آزادیخواه خارج از مدار حاکمیت را مورد حمایت قرار داده و برای پیروزی آنها تلاش خواهد کرد.»

این اظهار نظر بسیار مشروط و خاکستری، که ظاهراً امید به کشاندن شدن انتخابات به دور دوم داشته، با حذف کاندیداهای مستقل از حاکمیت از لیست داوطلبان توسط شورای نگهبان، حتی همین مقدار جسارت در بیان نظر مثبت پیرامون انتخابات را از این حزب و متحدش گرفت و آنها نیز منفعل و عقیم ماندند.

فراز جنبش فرود اپوزیسیون

توهمات خود را بعنوان سیاست حزب توده ایران معرفی نکنید!

پس از انتخابات ریاست جمهوری اپوزیسیون خارج از کشور جمهوری اسلامی درباره جنبش نوین مردم ایران و استراتژی و تاکتیکی که در برابر آن باید داشت، مباحثی را گشوده است. این مباحث به ویژه در طیف چپ اپوزیسیون اشاره به سیاست حزب توده ایران پس از پیروزی انقلاب و برای تعمیق اهداف آن: آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی، نیز دارد.

خطر جدی ای که چنین بحثی را تهدید می کند، کوشش برای تحریف واقعیات است، به منظور انحراف بحث. این تحریف را می توان به ویژه در نشریه «کار» شماره های اخیر یافت. برخی مدافعان تحریم انتخابات در این نشریه با تحریف مواضع حزب توده ایران این هدف را دنبال می کنند. آنها با اعلام تشابه ن مواضع حزب توده ایران با مواضعی که بخشی از رهبری این سازمان که مخالف سیاست تحریم انتخابات بوده است، می کوشند از طریق انتقاد به این نظرات در سازمان فدائیان (اکثریت)، به پندار خود نادرستی سیاست حزب توده ایران را نتیجه بگیرند.

بحث بر سر چیست؟

انقلاب بهمن ۵۷، خیزش ده ها میلیونی مردم میهن ما و خواست یک ملت برای پایان دادن به دیکتاتوری، نقض استقلال ملی و غارت ثروت های ملی بود. با پیروزی انقلاب مرحله تغییرات تدریجی و رفرمیستی در ایران آغاز شد که وظیفه آن عملی ساختن و تثبیت اهداف فوق بود. قانون اساسی مورد تأیید اکثریت قریب باتفاق مردم، می بایستی و می توانست زیربنای قانونی این رشد تدریجی و مسالمت آمیز میهن ما باشد.

سطح عالی آگاهی انقلابی توده ها میلیونی مردم میهن ما که در جریان رشد «بیست سال در یک روز» ماهها و هفته های پیش از بهمن طومار رژیم سلطنتی را برچید، به وابستگی اشکار سیاسی، اقتصادی و نظامی ایران به امپریالیسم خاتمه بخشید. توده مردم بنا به عوامل متعدد آن شرایط، که باورهای مذهبی مردم در ارتباط با رهبری بلامنازع آیت اله خمینی در آن نقش درجه اول را داشت، قادر نبود موضع طبقاتی ائتلاف و طبقات ارتجاعی شرکت کننده در انقلاب و عوامل امپریالیسم را تشخیص دهد و آنها را از صحنه براند. در چنین شرایط تاریخی، دو سیاست از دو سو آغاز شد. ماوراء چپ (چه مذهبی و چه غیرمذهبی) دست به ماجراجویی زد تا به پندار خود انقلاب را به جلو براند. جملگی این اقدامات به سود ارتجاع مذهبی تمام شد.

حزب توده ایران، که خواستار جبهه مشترک چپ برای دفاع از انقلاب و دستاوردهای آن بود، راه دیگری را برگزید. جریان های انشعابی از حزب ما در سال های بیست، هم از «چپ» («کروژکی») و هم از «راست» («آپرسم-خلیل ملکی») تجربه پشتوانه این انتخاب بود. مجموعه این جریان ها، مانند کوشش «اپوزیسیون» امروز، نقش پیشقراولان را مهم تر از توده مردم می دانستند و به همین جهت از جنبش مردم جدا ماندند. زنده یاد جوانشیر این نکته را در «سیمای مردمی حزب توده ایران»، «تلاش برای جدا کردن وظایف دموکراتیک از وظایف سوسیالیستی، ممانعت از شرکت فعال حزب در سیاست کشوری و مجبور کردنش به گوشه نشینی یا توطئه گری» می نامد. در ارتباط با وظایف پس از انقلاب، مفهوم این سخن جوانشیر در مورد وقایع سال های بیست، آن بود، که مبارزه برای حفظ آزادی های بدست آمده در انقلاب، تنها از طریق تعمیق انقلاب، یعنی محدود ساختن امکانات سرمایه داری وابسته و انگلی و بزرگ زمین داران، عملی بود. برای دسترسی به این هدف ضروری بود سطح شناخت توده ها از نیروهای راستگرا و ارتجاع مذهبی توسعه و تعمیق یابد. این هدف اما تنها با یک سیاست انقلابی متین، پیگیر، پرحوصله و فداکارانه طولانی ممکن بود. ضروری بود در میان توده های انقلابی باقی ماند و افشاگری کرد. بدون تجربه خود توده ها، شناخت و تعمیق آگاهی ممکن نیست. جوانشیر این شیوه را در «سیمای مردمی ...» از زبان لنین چنین توضیح می دهد: «ایجاد آگاهی سیاسی و فعالیت انقلابی در توده ها را از هیچ راه دیگری جز از راه افشاگری های سیاسی

نمی توان تامین کرد ... اگر کارگران نیاموزند که از روی فاکت ها و رویدادهای سیاسی مشخصی که حتما جنبه داغ روز داشته باشد (یعنی فعلیت داشته باشد)، رفتار هریک از طبقات اجتماعی دیگر را در تمام مظاهر حیات فکری، اخلاقی و سیاسی آنان زیر نظر گیرند، اگر آن ها یاد نگیرند که تمام جوانب فعالیت و حیات تمام طبقات و قشرها و گروه های جامعه را در عرصه عمل با دید ماتریالیستی تحلیل و ارزیابی کنند، آگاهی توده های کارگر نمی تواند آگاهی طبقاتی باشد ... طبقه کارگر برای آن که خود را بشناسد، بساید از مناسبات متقابل همه طبقات جامعه امروزی شناخت داشته باشد و آن هم نه تنها شناخت تئوریک ... و به بیان دقیق تر حتی باید بیشتر شناخت مبتنی بر تجربه زندگی سیاسی داشته باشد، تا شناخت تئوریک.»

چنین درک علمی از وظایف روز برای جنبش انقلابی، زمینه تئوریک مشی توده ای حزب ما را در برابر انقلاب و روند رویدادهای پس از پیروزی انقلاب تشکیل داد. موفقیت های چشمگیر حزب در این دوران، که سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) نیز همراه شد، عمده ترین علت توطئه نیروهای راستگرا، حجتیه و متحدان امپریالیستی آن برای سرکوب حزب ما و سازمان فدائیان اکثریت بود.

زیر فشار نیروهای راست و ارتجاعی، که توانستند باورهای مذهبی مردم را در خدمت اهداف خود بگیرند، و زیر فشار توطئه های امپریالیستی، که با تمام ظاهر ناسازگار آنها، در خدمت اهداف نیروهای راست و ارتجاعی داخلی بود، و در تحلیل نهایی نیروهای امپریالیستی را به متحدان آنها تبدیل ساخت، و بالاخره بعلت بی تجربگی نیروهای مذهبی چپ که بخش های عمده اهرم حاکمیت را در اختیار داشتند، ولی قادر به شناخت توطئه راست و ارتجاع و متحدان خارجی آن نشدند، انقلاب به انحراف کشانده شد.

جنبش نوین مردم ایران بار دیگر هویت نوینی به نبرد «کسب بر کس» داد. جان مایه شناخت جنبش نوین در ایران، همان «تجربه زندگی سیاسی» مردم است که در سال های پس از انقلاب از «نبرد که بر که» بدست آورده است. مردم در سطحی بالاتر از «اپوزیسیون» مفهوم این نبرد و تفاوت گرایش های طبقاتی را دریافته اند. در تمام سال های کسب این تجربه گران و خونین توده ای ها در کنار مردم باقی ماندند و پیوند [۱] خود را با توده ها حفظ نمودند و سهم گران خویش را به عهده گرفتند.

آنها که در سازمان فدائیان خلق (اکثریت) و یا در هر سازمان دیگر تمام درایت روشنفکرانه خود را در آن متمرکز می سازند، که ثابت کنند، «نبرد جناح های حاکمیت» وجود دارد یا ندارد، «زرگری» و یا «واقعی» است، باید از یکی در برابر دیگری «دفاع کرد» و یا نکرد ... وغیره وغیره، پرسش اساسی «پیوند با توده ها» را مطرح نمی سازند، چه رسد به آنکه بخواهند به آن پاسخ بدهند! تکرار این اتهام که حزب توده ایران از روحانیون دنباله روی کرده است پاسخ به پرسش فوق نیست! می توان با بندبازی کلمات و جملات صفحات طولانی را سیاه کرد، وقت و انرژی بسیاری را تلف نمود، اما باید مطمئن بود، که جز برخورد صادقانه به پرسش اصلی - سطح شناخت و آمادگی توده های میلیونی مردم -، هیچ امکان واقعی دیگر وجود ندارد برای تعیین تاکتیک روز در خدمت استراتژی مرحله، که تغییرات مسالمت آمیز و تدریجی برای تضمین حقوق دموکراتیک در ایران در شرایط فعلی است [۲].

اینکه همان محمد خاتمی که با فشار ارتجاع از وزارت ارشاد استعفا می دهد، امروز چشم در چشم نمایندگان ارتجاع از آزادی احزاب و مطبوعات و جامعه مدنی دفاع می کند، این به پشتوانه جنبش مردم و سطح آگاهی و شناخت مردم ممکن شده است. به قول زنده یاد ف. م. جوانشیر در کتاب «سیمای مردمی حزب توده ایران»، باید «در سطح روز ترقی توده ها»، خواست های مردم را بازشناخت و آنها را در قالب شعارهای لحظه مطرح ساخت.

بحث بر سر این نکات است و نه چیز دیگر! آنکس که خود را سرگرم بحث انحرافی می کند، در جستجوی حقیقت نیست!

۱- برای «سهراب مبشری» که در نشریه «کار» از نظراتش دفاع می کند، این پیوند حزب توده ایران با مردم قابل شناخت نیست. لذا او این امر را «مشی بی اعتقادی و ناامیدی از حفظ استقلال چپ و کشاندن چپ به دنباله روی از نیروهای بورژوازی و خرده بورژوازی» ارزیابی می کند. او البته دنباله روی عملی را آنچنان هم «غیراخلاقی» نمی داند، تنها مایل است، که این نکته ناگفته بماند. از اینروست که او از سیاست تحریم سازمان فدائیان اکثریت، که در انطباق است با سیاست سلطنت طلب ها دفاع می کند، ولی از حفظ استقلال چپ سخن می راند. برداشت حزب توده ایران از «حفظ استقلال چپ» با چنین ارزیابی ای بکلی متفاوت است. زنده یاد جوانشیر در «سیمای مردم ...» در اینباره از جمله می نویسد: «برنامه های ما، با این که شعارهای عام و



چنین خواستی البته قابل فهم است، می توان آنرا محترم نیز دانست، اما آیا می توان آنرا در شرایط فعلی نبرد مردم علیه ارتجاع در ایران، خواست و آرزویی واقع نگر ارزیابی کرد؟ بر این پایه ذهن گرا است، که «امیر ممبینی» به بندبازی کلمات و جملات رو می آورد و از جمله می نویسد: «تقویت این نیرو [منتقدان درونی ولایت مطلقه فقیه] در همین شرایط امروز، تقویت دموکراسی نیست، بلکه تضعیف طرف مقابل این نیرو بسود دموکراسی است!»! به نظر او بحث بر سر آن نیست که «لیوان آب نیمه پر است»، بلکه بر سر آن است که «لیوان آب نیمه خالی است»!! واقعا مبارزه واقع بینانه توده های میلیونی مردم میهن ما کجاست و، سطح بحث ذهنی «اپوزیسیون چپ» کجا؟!؟

همین نگاه متکبرانه به مردم است که «امیر ممبینی» را بر آن می دارد بخود اجازه دهد بصورت پریشی مدعی شود «اگر مردم به جای اینگونه ذهن کجی [منظور پاسخ مردم به شعار تحریم است] به اپوزیسیون دموکرات، حرف آنرا گوش می کردند، راه دموکراسی بسی کوتاه تر می شد»!

انتخابات نظام مهندسی در ایران

نهضت آزادی ایران پیرامون انتخابات نظام مهندسی ساختمان، که پس از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در ایران انجام شد، اطلاعیه ای صادر کرد. در این اطلاعیه ضمن تاکید بر اهمیت این نوع سازمان ها و تشکیل ها بعنوان پایه های جامعه مدنی، از همه وابستگان، اعضا و دارندگان تخصص های مربوط به این نوع تشکلات خواست، که در انتخابات نویستی این سازمان های وسیعا مشارکت کنند. درباره انتخابات جامعه مهندسان، نهضت آزادی اطلاع داد:

«نظام مهندسی ساختمان، یکی از تشکلات تخصصی و انجمن های مدنی بسیار مهم در کشور می باشد، که هزاران کارشناس در رشته های مختلف مهندسی ساختمان و تاسیسات در سراسر ایران به تشکلات متعلق دارند. در انتخابات اخیر این تشکلات، مقامات دولتی با استفاده از امکانات رسمی فراوان خود، برای معرفی نامزدهای وابسته به گروه های حاکم سعی بسیار کردند. تعداد قابل توجهی از وزیران، معاونان و مدیران سابق یا فعلی دستگاه های دولتی داوطلب عضویت در هیات مدیره آن شدند. از طرف دیگر، بخش قابل ملاحظه ای از مهندسان مستقل و غیر وابسته به دولت نیز با علاقه ای بیش از دوره قبل و با هدف غیر دولتی کردن این نهاد صنفی، بعنوان نهادی مدنی به حمایت از کاندیداهای مستقل از حکومت برخاستند. این تلاش به گونه دیگری ادامه همان اشتیاقی است که مردم برای شرکت در تعیین سرنوشت خویش در جریان انتخابات ریاست جمهوری از خود نشان دادند.»

نهضت آزادی سپس، ضمن اشاره به شرکت ۲۵ درصد از واجدین حق رای در انتخابات اخیر نظام مهندسی ساختمان، خطاب به تشکلات مشابه و ضمن تاکید بر اینکه احتمال برگزاری انتخابات شوراها در آینده وجود دارد، نباید نسبت به این نوع انتخابات بسی تفاوت بود، از همه صاحبان حرفه، مشاغل، اصناف، کارگران، پزشکان، وکلا و حقوقدانان توصیه کرد، که به هرگونه بی تفاوتی خاتمه بخشیده و با همه توان خود برای استقلال سازمان های صنفی بکوشند و با سازماندهی نهادهای مدنی مستقل از دولت، وظیفه اجتماعی و ملی خود را انجام دهند

جابجائی در فراکسیون های مجلس

جابجائی نمایندگان وابسته به فراکسیون های مجلس اسلامی و درهم ریختن بلوک بندی های جناح راست، که در رای گیری نسبت کابینه محمد خاتمی خود را نشان داد، پیش از همه ناشی از بیمی بود که نمایندگان مجلس از مقابله با رای و نظر مردم دارند. برخی واکنش های هفته های پیش از رای گیری نسبت به کابینه محمد خاتمی، گویا ترین انگیزه این جابجائی هاست. برخی از این واکنش را در زیر می خوانید.

سلام ۱۴ مرداد- (الو سلام) وکلای ملت در مجلس، نمایندگان مردم هستند نه نماینده جناح خاص (راست)، بنابراین در بر خورد با وزرای کابینه آقای خاتمی بهتر است از نظرات مردم حوزه انتخابیه خود باخبر باشند. بهترین معیار برای اطلاع از نظر مردم حوزه انتخابیه، میزان رای داده شده به جناب آقای خاتمی است...

دموکراتیک داشت، هرگز برنامه یک حزب یا جریان بورژوازی و خرده بورژوازی نبود. برنامه حداقل کارگری بود. برنامه ای بود که وظایف سوسیالیستی و دموکراتیک را به طور گسست ناپذیر به هم پیوند می داد و جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی عموم خلق را به جلو، به سوی نبرد با سرمایه داری، به سوی سمت گیری سوسیالیستی هدایت می کرد... و ادامه می دهد: «برای روشن شدن مطلب بجاست که دو نکته بسیار مهم را یادآوری کنیم: نخست این که در دوران ما هدف های دموکراتیک با آن که بورژوازی است، اما تحقق اساسی آن در ظرفیت بورژوازی نیست. [این حکم امروز هم در کشورهای جنوب و هم در کشورهای متروپل سرمایه داری بقوت خود باقی است. بحث درباره غیرموثر بودن «دموکراسی»، کوشش برای برقراری رژیم های «پرزیدینال» و ایجاد «اروپای متحد تحت رهبری تکنوکرات ها» و صوری بودن «پارلمان اروپایی» نمونه هایی از این واقعیت اند] بورژوازی سال ها است که پیگیری خود را در دفاع از این هدف ها از دست داده است و از ترس توده های مردم، بیش از پیش به سازش با فئودالیسم، استبداد و امپریالیسم کشیده می شود و از پیگیری هدف های دموکراتیک امتناع دارد. در نتیجه دفاع پیگیر از این هدف ها به دوش طبقه کارگر از متحدان تاریخی آن، جملگی اقتضای ترقی خواه می افتد. شعارهای دموکراتیک در ادامه پیگیر و قاطع خود خصلت کارگری و سوسیالیستی به خود می گیرد... نهضت های ضدامپریالیستی دوران ما بیش از پیش خصلت ضد سرمایه داری به خود می گیرند.» امری که در جنبش ضد سیاست نولیبرالی امپریالیسم در کشورهای جنوب و همچنین متروپل نیز در دوران فعلی وجود دارد و تقویت می شود.

آن اتهامی که «سهراب مشیری» در «کار» شماره ۱۶۲ به حزب ما وارد می سازد، بیان همان موضع «چریکی» ذهن گراست، که «در یافتن ابعاد حرکت جمعی مردم برای دادن رای مخالف به ولایت فقیه [و] استقبال از آن» را «پس از مرگ» post mortem به عنوان «وجوه اشتراک و فرصت تاریخی برای غلبه به تفرقه چپ» می پندارد و اعلام می کند، اما از آن نه برای تصحیح سیاست خود، یعنی کوشش برای شناخت «حرکت جمعی مردم» پیش از مرگ و قبل از تحقق آن، بهره می جوید، بلکه برای فرار از پاسخ به پرسش اصلی و برخورد واقع گرایانه به سیاست حزب توده ایران. او می نویسد: «حتی یک لحظه تصور اینکه چه می شد [؟] اگر سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)... تسلیم مشی دنباله روانه [که منظور عدم تحریم انتخابات است!] می گردید...»

۲- «امیر ممبینی» که عنوان تسخرآمیز مقاله انتقادی خود را به نظرات «فرخ نگهدار» در «کار» شماره ۱۶۲، «باز هم شکوفایی؟» گذاشته است، تنها در این عنوان نیست که وحشت خود از بر باد رفتن خواب «هژمونی اپوزیسیون» برای رهبری جنبش مردم را افشاء می کند. او این نگرانی را با صراحت نیز مطرح می سازد: «تنها ایجاد و تقویت یک اتوریته دموکراتیک می تواند هدایت [که همان مسئله هژمونی است] دموکراتیک مردم را تضمین کند». به این ترتیب برای او، برخلاف ادعایی که مطرح می سازد، جنبش نوین مردم قبل از آنکه شادی آور و از آن مهتم زمینه تعیین سیاست «اپوزیسیون» باشد، نگرانی آور از کار در می آید. موضع حزب ما درباره مسئله «هژمونی» را جوانشیر همانجا چنین توضیح می دهد و گویا با اشاره به «اپوزیسیون» مورد نظر «امیر ممبینی» می نویسد: «اینان از حزب طبقه کارگر طلب می کنند، که اگر واقعا حزب طبقه کارگر و واقعا طراز نوین است [به زبان امروز: اگر واقعا دموکرات است] صریحا اعلام کند که از هیچ جنبشی که خود رهبر آن نباشد، حمایت نخواهد کرد و حزب [بخوان اپوزیسیون] جز به قصد احراز سرکردگی لازم نیست... [و] ادامه می دهد] پرولتاریای انقلابی که واقعا علاقمند به پیروزی هرچه پیگیرتر انقلاب دموکراتیک است، نمی تواند از هر جنبش دموکراتیک انقلابی حمایت نکند و نمی تواند هوادار اتحاد همه نیروهای دموکرات نباشد. این حمایت و هواداری نقطه مقابل کسب هژمونی نیست، لازمه آن است. هژمونی پیش شرط این حمایت و این هواداری نیست، برعکس این حمایت و هواداری شرط برقراری هژمونی است... پیروزی برای کسب رهبری نیست، بلکه رهبری برای کسب پیروزی است. [و به نقل از لنین «بیماری کودکی چپ روی»] ادامه می دهد] تمام وظیفه ای که کمونیست ها برعهده دارند، آن است که بتوانند عقب ماندگان را مجاب کنند و میان آن ها کار کنند، نه این که با شعارهای من درآوردی کودکانه «چپ»، میان خود و آنان حصار بکشند... نباید میان خود و توده مردم حصار بکشیم - حتی حصار به بهانه هژمونی - ... حزب توده ایران... هیچ حصار را میان خود و جنبش انقلابی تحمل نمی کند، به هیچ عنوانی از توده ها جدا نمی شود. پیگیری ما در دفاع از دستاوردهای انقلاب و پیش بردن و عمیق تر کردن انقلاب [از این اندیشه ناشی می شود] ما همواره با توده ها بوده ایم و خواهیم بود. ما آقا بالاسر زحمتکشان نبوده ایم و نیستیم. ما در اتحادیه ها برای آن شرکت نمی کنیم که رهبری را قبضه کنیم. ما خدمت گذار مردمیم و این توده های مردم هستند که باید در تجربه خود همه مدعیان را بیازمایند و رهبر خود را برگزینند.» ص ۵۳

«امیر ممبینی» در «کار» شماره ۱۶۲ بسیار بخود زحمت می دهد «اپوزیسیون» را به عنوان یکی از ارکان «مثلث مردم، اپوزیسیون و حکومت» مطرح سازد.

نقد مقاله ای از امیر احمدی

درباره سیاست خارجی ایران

مهار دوگانه به چه مفهوم است؟

الف. زربخش

یکی از پیامدهای جهانی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، از بین رفتن سیستم امنیتی بود که نزدیک به ۵۰ سال بر تهاجمات امپریالیسم برای سلطه بر جهان مهار می‌زد. در نتیجه خلا ایجاد شده در این زمینه، آمریکا تهاجم جدیدی را برای سلطه جهانی پی‌ریزی کرده است که تجلی آنرا در طرح "نظم نوین جهانی" می‌توان دید. رنوس سیاست خارجی آمریکا در بهت جامعه عمل پوشاندن به این طرح را می‌توان در نکات زیر خلاصه کرد:

- ۱- گسترش پیمان تجاوزگر ناتو در شرق اروپا؛
- ۲- ایجاد پیمان‌های جدید نظامی منطقه‌ای مانند محور جدیدالتاسیس آمریکا-اسرائیل-ترکیه؛
- ۳- تهاجم وسیع و علنی علیه کشورهایی مانند جمهوری خلق چین، جمهوری خلق کره، کوبا، سوریه، لیبی، ایران و عراق که از نظر آمریکا بنحوی مانع تکوین نظم نوین هستند، تحت عناوین دفاع از حقوق بشر، مبارزه با تروریسم و یا دفاع از حقوق اقلیت‌های ملی در این کشورها؛
- ۴- تجزیه و خنثی کرده کشورهایی که بالقوه می‌توانند مراکز مقاومت در برابر تکوین نظم نوین شوند، مانند تجزیه یوگسلاوی و عراق و طرح‌های عقیم مانده و آماده اجرای تجزیه ایران؛
- ۵- جلوگیری از هرگونه همکاری منطقه‌ای مستقل و بدون دخالت و نظارت آمریکا؛
- ۶- فرسایش سازمان و کارآئی نهادهای دولتی و اجتماعی کشورهای جهان سوم از طریق تحمیل سیاست‌های تعدیل اقتصادی و خصوصی کردن بخش دولتی.

در راستای تحمیل چنین نظمی است که آمریکا گستاخانه و بی‌پروا سیاست "مهار دوگانه" ایران و عراق را در پیش گرفته است. برخلاف نظری که ناشی از سطحی‌نگری نسبت به اهداف و ماهیت سیاست خارجی آمریکاست، هدف سیاست مهار ایران را نمی‌توان در جهت تغییر رفتار جمهوری اسلامی در زمینه پشتیبانی از حماس، مخالفت با مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل و یا منع گسترش سلاح‌های کشتار جمعی خلاصه کرد.

هدف اصلی سیاست مهار ایران فرسایش توان مادی، سیاسی و انقلابی جامعه و نقطه پایان گذاشتن بر انقلاب بهمن است. به منظور تحمیل چنین فرجامی بر مبارزات مردم ما برای استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی است که امپریالیسم آمریکا به اقدامات و فعالیت‌های زیر متوسل می‌شود: تحریم اقتصادی ایران و طرح داماتو، حضور نیروهای متجاوز آمریکایی در خلیج فارس، حضور و سلطه بالقوه و یا بالفعل آمریکا در اکثر کشورهای همجوار ایران، روی کار آوردن حکومت طالبان در افغانستان، کارشکنی در مذاکرات برای ایجاد رژیم حقوقی واحد بر دریای خزر، کارشکنی در مذاکرات بین ایران و عراق برای حل اختلافات و اتخاذ یک سیاست حسن همجواری و مسالمت آمیز، کارشکنی در روابط سیاسی و اقتصادی ایران با کشورهای آسیای میانه، روسیه، چین، ژاپن، آلمان و فرانسه و حمایت از سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در ایران.

ارتجاع مذهبی-بازار و مجموعه طیف راست مذهبی و غیرمذهبی با همه توان در جهت پیشبرد سیاست خارجی آمریکا در ایران فعالیت می‌کنند. مذاکرات اخیر لاریجانی در لندن و اعلام حمایت او به نمایندگی از جناح راست از روی کار آمدن یک رژیم آمریکایی در عراق، انتشار دو تحلیل از او در حمایت از طالبان در افغانستان و تبلیغ ضرورت همکاری ایران با طالبان که

بمعنای تشکیل محور متولفه-طالبان-السعود است در روزنامه رسالت (۷۵۷، ۷۶۳ و ۷۶۴) اعمال فشار در جهت پیوست ایران به سازمان تجارت جهانی و سرعت بخشیدن به روند خصوصی کردن، نمونه‌هایی هستند از فعالیت‌های علنی سران متولفه در هماهنگی با اهداف آمریکا در ایران و منطقه. تنها عنصر غایب در تبلیغات علنی جناح راست در این زمینه، پی‌گیری رابطه با آمریکاست که البته به نظر می‌رسد انجام آن در حال حاضر به چهره‌ها و محافل دیگری واگذار شده است.

بعنوان نمونه شماره ۱۲ فصلنامه "گفتگو"، که به مسئولیت و سردبیری رضا و مراد تقفی، در ظاهر بحث‌های روشنفکرانه و مستقل، به تبلیغ برقراری رابطه با آمریکا تا حد دوران قبل از انقلاب پرداخته است. گردانندگان این نشریه طی مقدمه‌ای ضمن تأیید سیاست‌های تعدیل اقتصادی "به منزله راه حل‌های جایگزین برنامه‌های اقتصادی سال‌های اول انقلاب" عنوان می‌کنند «اینکه چرا مباحث سیاست خارجی از منطق دیگری جز آنچه منطق عمومی حاکم بر حذف یارانه، خصوصی‌سازی مراکز اقتصادی، عضویت ایران در گات و غیره باید برخوردار باشد معلوم نیست... مواضع اتخاذ شده امروزی دولت در این زمینه چنان اظهارمن‌الشمس [نیست] که نتوان برای آن تالی مناسب‌تری را از ذهن دور کرد.» (ص ۴). آنها در جهت ارائه تالی مناسب‌تری برای برخی از مواضع سیاست خارجی جمهوری اسلامی، به هوشنگ امیر احمدی و تعدادی از همکاران و همفکران آمریکایی او متوسل شده‌اند. این بحث‌ها که در داخل کشور زمینه‌های ذهنی برای گرایش به سازش و زدوبند با آمریکا و هماهنگ شدن با نقشه‌های تجاوزکارانه آن در منطقه فراهم می‌آورد، باید موشکافی شود. بویژه آنکه در شرایط دشوار بودن طرح علنی و گسترده دیدگاه‌های چپ انقلابی، این افراد و دیدگاه‌ها، فارغ از نقد علمی، میدان افکار عمومی را از آن خود یافته‌اند.

امیراحمدی در مقاله‌ای تحت عنوان "ایران در جهان سه قطبی" گرایش جاری در سیاست خارجی ایران در جهت همکاری‌های بیشتر با روسیه، ژاپن، چین و هند را که بخشا در راستای مقابله با سیاست تحریم و مهار ایران صورت می‌گیرد را عنوان از سیاست "نه شرقی، نه غربی" سال‌های اول انقلاب ارزیابی کرده (ص ۸) و هدف نوشته خود را یافتن پاسخ به سوالات زیر اعلام می‌کند: «روشن نیست که آیا این سیاست حافظ منافع ملی ایران خواهد بود یا نه؟ آیا امنیت ملی و تمامیت ارضی ایران در همکاری نزدیک با روسیه بهتر حفاظت خواهد شد؟ آیا ایران می‌تواند برای توسعه اقتصادی خود... بسر کشورهای شرقی حتی با در نظر گرفتن ژاپن اتکال کند؟ و آیا ایران خواهد توانست علیرغم حاشیه‌ای نگه داشتن روابطش با غرب به قدرتی منطقه‌ای تبدیل شود؟» (ص ۹) پرسش اصلی این است که آیا ایران می‌تواند فدراسیون روسیه، اروپای متحد، ژاپن، چین و یا ترکیبی از اینها را جایگزین آمریکا بسازد؟ (ص ۱۷)

پاسخ امیراحمدی به مجموعه سئوالات فوق منفی است. از نظر وی تنها راه رستگاری ایران در ایجاد روابط تنگاتنگ و همه جانبه با آمریکاست. او در پی ردیف کردن مجموعه‌ای خبری درباره تحولات جهانی و منطقه در چند سال اخیر، بنور از هر گونه تحلیل علمی و منطقی و با توسل به شیوه "آسمان را به ریسمان بافتن" متداول در رسانه‌های خبری و مراکز فرهنگی امپریالیستی، ادعا می‌کند، که همکاری و روابط ایران با فدراسیون روسیه، اروپای متحد، ژاپن، چین و یا حتی ترکیبی از این قدرت‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی و مالی نمی‌تواند جایگزین همکاری با آمریکا شده و منافع ملی ایران را تامین کند. نامبرده در این مورد چنین استدلال می‌کند:

«اتخاذ سیاست شرقی، ایران را به ژاپن، روسیه، چین و کشورهای تازه صنعتی شده شرق آسیا نزدیک خواهد کرد و هم اینان خواهند بود که می‌بایست نیازهای تکنولوژیکی، منابع مالی و همچنین بازار برای تولیدات ایران را در اختیار بگذارند. روسیه هم اکنون دیگر قدرت اقتصادی نیرومندی را در جهان تشکیل نمی‌دهد. روسیه می‌تواند فروشنده تکنولوژی تسلیحاتی و اسلحه خرابی باشد، اما تکنولوژی روسیه خیلی عقب مانده‌تر از سایر تکنولوژی‌هایی است که انقلاب صنعتی سوم را پشت سر گذاشته‌اند. علاوه بر این، روسیه نیاز زیادی به نقدینگی دارد، نه می‌تواند بازار قابل توجهی برای اجناس ایران باشد و نه اینکه منبع مالی و سرمایه‌گذاری خارجی برای اقتصاد ایران به شمار آید. چین و کشورهای تازه صنعتی شده جهان هنوز کاملاً توسعه نیافته‌اند و در نتیجه نمی‌توانند نیازهای ایران را برآورده سازند. بدین صورت ایران می‌ماند و ژاپن. (امیر احمدی در اینجا پیشرفت ژاپن را نتیجه رابطه آن با آمریکا تلقی کرده و می‌افزاید: بازار آمریکا همواره و از نظر تاریخی مهم‌ترین بازار برای صادرات ژاپن بشمار می‌رفته و اساسی‌ترین پیوند ژاپن با اقتصاد جهان محسوب می‌شود... علیرغم اینکه اکثر مازاد سرمایه جهان در اختیار ژاپن

جزوه‌ای بنام "در ظفار خبری نیست" نوشته و از طریق روابط عمومی حزب رستاخیز توزیع می‌شد. شرکت رژیم شاه در سرکوب جنبش ظفار را به سود اعراب دانست به این می‌ماند که ژنرال‌های رژیم شاهنشاهی ادعا می‌کنند که شرکت کوماندوهای اسرائیلی در قتل عام تظاهرکنندگان میدان ژاله در سال ۵۷ به سود مردم ایران بود.

چنانکه قبلاً اشاره شد، تخریب روابط ایران و کشورهای آسیای میانه و قفقاز و ممانعت از تکوین هرگونه همکاری مستقل و بدون دخالت و نظارت آمریکا بین ایران و این کشورها، یکی از عناصر اصلی سیاست "مهار ایران" است. در نتیجه این سیاست دولت آمریکا و موسسات مالی آن کشور از تسامین هزینه طرح‌هایی که ایران را دربر می‌گیرد، امتناع ورزیده و یا چنانکه در جمهوری آذربایجان دیدیم با مشارکت ایزان در طرح‌های مهم انرژی مخالفت می‌کند. اخیراً تحولات مثبتی در روابط ایران و فدراسیون روسیه در جهت تسامین منافع مشترک در کشورهای حوزه دریای خزر که در حال حاضر موضوع غارت شرکت‌های آمریکایی است، صورت گرفته است.

گردانندگان گفتگو با انتشار مقاله "ایران، روسیه و جمهوری‌های جنوبی شوروی سابق" بقلم "شیرینه هانتر" به مخالفت با همکاری ایران و روسیه در این مورد پرداخته‌اند. ایرانیانی که تفسیرهای مفسران آمریکایی را در سال‌های اول بعد از انقلاب بخاطر دارند، با نظرات و تفسیرهای خصمانه نامبرده و همسر آمریکایی‌اش که یکی از تحلیلگران وزارت امور خارجه آمریکاست، آشنا هستند.

هانتر پس از اشاره به سیاست آمریکا مبنی بر بیرون نگاهداشتن ایران از صحنه سیاست و اقتصاد کشورهای آسیای میانه و قفقاز می‌افزاید: «در خلال یکسال اخیر تحولات چشمگیری در بهبود روابط ایران و روسیه صورت گرفته است و از این رو این فکر مطرح شده است که آیا ایران می‌تواند از طریق مشارکت نزدیک با روسیه بر موانع موجود بر سر راه توسعه بیشتر روابط با آسیای میانه و قفقاز فائق آید یا خیر» (ص ۶۸). هانتر هرگونه مشارکت نزدیک ایران و روسیه را در این مورد مردود دانسته و تسلیم در برابر فشارهای آمریکا را توصیه می‌کند: «در چنین شرایطی بهترین استراتژی ممکن برای ایران می‌تواند آن باشد که ... سعی کند روابط خود را با غرب (بخوانید آمریکا) بهبود بخشد. چرا که چنین تحولی می‌تواند برخی از موانع فوق‌الذکر را از جمله محدودیت‌های مالی را برطرف سازد.» (ص ۷۱).

معلولین جنگ

از جمله اسراری که جمهوری اسلامی، با کوشش بسیار سعی در حفظ آن دارد، آمار دقیق مربوط به تلفات جنگ با عراق است. در حالیکه طی تمام سال‌های بعد از جنگ، در نوبت‌های مختلف کشته شدگان جنگ به تهران و از تهران به شهرستان‌ها منتقل شده و همچنان می‌شود، اما هنوز هیچ مقامی در جمهوری اسلامی حاضر به افشای دقیق آمار کشته شدگان این جنگ نشده‌اند. همچنین است آمار مربوط به مجروحین و معلولین جنگ. رقم معلولین جنگ را تا ۶۰۰ هزار نفر تخمین می‌زنند، اما آمار پراکنده‌ای که بندرت و در ارتباط با خواست‌ها و مشکلات معلولین در نشریات داخل کشور انتشار می‌یابد، نشان می‌دهد که آمار این قربانیان زنده مانده جنگ بیش از این رقم است. از جمله آمار مورد اشاره، رقمی است که درباره معلولین جنگی شهر کرمان در روزنامه سلام ۲۱ تیرماه ۷۶ منتشر شده است. براساس آمار مورد اشاره، فقط در شهر کرمان ۶۲۰ معلول در شهر کرمان، تحت پوشش سازمان بهزیستی این شهر قرار دارند. این آمار تنها مربوط به یک شهر است و کافی است میزان جبهه رفتگان جنگ از شهرهایی نظیر اصفهان، مشهد، تهران و ... را در نظر گرفت، تا تصویری از آمار معلولین بدست آورد.

ولایتی و ۵۰ مشاور!

روزنامه سلام ۲۳ تیرماه ۷۶، طی سرمقاله‌ای در ارتباط با، وزارتخارجه جمهوری اسلامی، تحت وزارت علی اکبر ولایتی، نوشت که تعداد کارمندان این وزارتخانه طی سال‌های بعد از پیروزی انقلاب، از ۳ هزار نفر به ۸ هزار نفر رسیده که اغلب نیز در بخش‌های غیرتخصصی و کارشناسی فعالیت می‌کنند. همچنین وزیر مربوطه بیش از ۵۰ مشاور دارد!!

و آلمان است، آمریکا هنوز یکی از مهم‌ترین منابع صدور سرمایه به سایر کشورهاست. به ویژه شرکت‌های آمریکایی که در زمینه انرژی تخصص دارند از نقطه نظر سرمایه‌گذاری، نوآوری و تکنولوژی در جهان حرف اول را می‌زنند.» (ص ۲۳-۲۱)

از نظر امیراحمدی در صحنه جهانی همه راه‌ها به واشنگتن ختم می‌شوند. اگر تصویر مخدوشی را که او از روابط بین‌المللی و توازن قوا در سطح جهانی ترسیم می‌کند بپذیریم، لاجرم اقدامات و سیاست‌های آمریکا در تحریم اقتصادی ایران، فشار وارده بر ژاپن که به تعلیق پرداخت وام ۱۹ میلیارد دلاری آن کشور برای احداث سد کارون ۴ انجامیده، کارشکنی در روابط ایران و چین، ممانعت از دسترسی ایران به بازار کشورهای آسیا میانه و حاشیه دریای خزر، همه نهایتاً به سود ایران بوده و مردم ما از این بابت به آمریکا بدهکار نیز هستند!

نامبرده هدف سیاست خارجی ایران را نه در جهت تامین آماج اصلی انقلاب بهمن یعنی استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی، بلکه در جهت تبدیل ایران به "قدرتی منطقه‌ای" که در چهارچوب استراتژی جهانی آمریکا قرار خواهد گرفت تعریف می‌کند. گرچه شعار تبدیل ایران به قدرتی منطقه‌ای حساب شده در هاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند، ولی دقت در نظرات او و دوستانش درباره سیاست خارجی ایران در رژیم شاه، می‌تواند روشن‌گر باشد:

«سیاست غربی شاه، سیاستی بود استراتژیک و همسو با برنامه‌هایش در صدور هرچه بیشتر نفت برای تامین منابع مالی برنامه‌های صنعتی و نظامی جهت تبدیل شدن به یک دولت قوی در خلیج فارس، هر چند که این سیاست با موفقیت‌هایی همراه بود، پیگیری آن با مشکل روبرو شد.» (ص ۹)

اگر نوشته امیراحمدی درباره سیاست خارجی ایران را در کنار دیگر نظرات او پیرامون سیستم اقتصادی، راه رشد، نقش دولت در اقتصاد، ماهیت دموکراسی و نهادهای اجتماعی در ایران قرار دهیم، تصویر بهتر و کامل‌تری از آنچه که او با انتشار مقالات در ایران، تکه تکه مطرح کرده است، می‌توان بدست داد. بطور خلاصه امیراحمدی برنامه‌ای را تبلیغ می‌کند که امپریالیسم آمریکا پیوسته از آن در انحراف انقلاب‌ها و جنبش‌های مردمی و ضد امپریالیستی استفاده کرده است. یکی از بهترین و آموزنده‌ترین نمونه‌های عملکرد این برنامه را می‌توان در مصر دید. جنبش مردمی و ضد امپریالیستی در مصر ابتدا با تبلیغ وعده‌های دسترسی به بازار غرب، دسترسی به کمک‌های مالی و تکنولوژی پیشرفته صنایع نظامی و غیرنظامی، تبدیل مصر به یک قدرت منطقه‌ای، احیا تمدن باستانی مصر، مورد هجوم قرار گرفت. دو دهه پس از اعلام سیاست درهای باز بوسیله سادات و پس از اعمال کامل سیاست‌های تعدیل اقتصادی و نابودی کامل دستاوردهای جنبش مردمی آن کشور در زمینه عدالت اجتماعی، مصر با ۲۲ درصد بیکاری و بالغ بر ۴۰ میلیارد دلار بدهی خارجی یکی از فقیرترین کشورهای جهان بوده و مستعد یک انفجار بزرگ اجتماعی است. در زمینه استقلال هم، واقعیاتی مانند شرکت مصر در جنگ خلیج فارس علیه عراق در ازا، بخشش مقداری از بدهی خارجی آن از جانب آمریکا، حضور گسترده نیروهای آمریکایی در خاک مصر، و فروش چهار واحد تولیدی خصوصی شده به اسرائیل که خبر آن اخیراً در جریان محاکمه یک جاسوس اسرائیلی در قاهره، فاش شد، نشان دهنده میزان آسیب‌پذیری است که این سیاست به استقلال سیاسی مصر وارد کرده است. اگر آنچنانکه امیراحمدی تبلیغ می‌کند، تجدید رابطه دیرین با آمریکا معجزه می‌کند، چرا از امکانات چنین رابطه‌ای برای حل مشکلات اقتصادی و اجتماعی در مصر استفاده نشده و هر چه بیشتر به سرکوب پلیسی اعتراضات عمومی در آن کشور توسل می‌شود؟ مگر نه اینکه درآمد ارزی مصر از آبراهه سوئز، جهانگردی، کارگران مصری در خارج، فروش نفت و کمک‌های مالی و نظامی آمریکا، مجموعاً بیشتر از درآمد ارزی ایران از محل فروش و صدور نفت است؟

سردبیر "گفتگو" نیز همصدا با امیراحمدی، "ژاندارم منطقه" بودن ایران را که در چهارچوب "دکترین نیکسون" صورت گرفت چنین توجیه می‌کند: «اینکه ایران همچون مهرهای اساسی در سیاست خارجی آمریکا و غرب برای تضمین جریان نفت خلیج فارس نقش می‌کند، شکی نیست و نیز اینکه در پیمان با ترکیه و پاکستان قرار می‌گیرد نیز تردید نیست. اما اینها همه بیشتر همچون سیاست ایران برای جلوگیری از گسترش نفوذ شوروی است. کمک به سرکوب جنبش ظفار در جهت کمک به اعراب بود، نه در ضدیت و خصومت با جهان غرب. ایران برای صلح با عراق حاضر می‌شود به حمایت خود از کردها نیز خاتمه دهد. حتی می‌دانیم که در سال‌های آخر حکومت شاه، سیاست نزدیکی به اسرائیل نیز فروکش کرد و ایران برای اینکه شوروی بهانه‌ای برای حضور در منطقه بواسطه دفاع از جنبش فلسطین نداشته باشد، خود را آماده کمک به حل این مسئله اعلام کرد، اقداماتی نیز در نزدیک شدن به جنبش رهانی بخش فلسطین صورت گرفت.» (ص ۷۵)

نظرات فوق درباره خطر شوروی و علل حضور ایران در ظفار و سیاست رژیم شاه در منطقه، تکرار یافه‌هائی است که محمود جعفریان در

بنا بر خواست رادیوی ۲۴ ساعته ایرانیان مقیم آمریکا، اخیرا یکی از مسئولین "راه توده" مصاحبه ای با یکی از برنامه سازان این رادیو "مانوک خدابخشان" انجام داد. این مصاحبه، که یکشنبه ۱۷ آگوست و بمدت یکساعت از این رادیو پخش شد، عمدتا پیرامون انتخابات اخیر ریاست جمهوری در ایران و مواضع "راه توده" در حمایت از خواست و نظر مردم ایران برای انتخاب "محمد خاتمی" بود. همانطور که متن پیاده شده از نوار مصاحبه، نشان می دهد، مسائلی در ارتباط با سیاست حزب توده ایران پیرامون انقلاب بهمن ۵۷ و جمهوری اسلامی، موقعیت مطبوعات داخل کشور و ضرورت دفاع از آنها، تعلل و انفعال مهاجرت برای شرکت در دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری، نقش حادثه جوئی های اولین سال های پیروزی انقلاب، که منجر به تقویت موضع ارتجاعی ترین جناح حکومتی در جمهوری اسلامی شد، آینده جنبش نوین مردم ایران، ضرورت نگاهی نوین از سوی اپوزیسیون مهاجر جمهوری اسلامی به واقعیات امروز جامعه ایران، مقاومت مردم در برابر دخالت در امور داخلی کشور و یک سلسله مطالب دیگر در این گفتگو مطرح شد. متن این گفتگو را در زیر می خوانید:

رویدادهای نوین در ایران سیاست حزب توده ایران را تأیید می کند!

بایستدآوری روبرو نشوند با مسائل. این اولین توصیه من است، که البته برآمده از صحبت خود شماس.

اما اجازه بدهید که بحث مربوط به حزب توده ایران و بویژه در سیاست آنرا در ارتباط با جمهوری اسلامی و انقلاب بهمن ۵۷ و انبوهه ای از مسائل مرتبط با آنرا و بویژه مسائلی که بر می گردد به سال های اولیه پیروزی انقلاب، همچنین سال های بعدتر و همچنین سال های مهاجرت را بگذاریم برای فرصتی مناسب تر. امروز بیشتر بپردازیم به همین مسائل روز مملکت و داخل کشورمان. البته ما خیلی هم استقبال می کنیم اگر سؤالاتی در ارتباط با این پرسش شما، بصورت تنوین شده وجود داشته باشد تا بتوانیم دقیقاً به آنها بپردازیم.

- راه توده ارگان و یا یکی از ارگان های حزب توده (ایران) است؟
- من عرض کردم که اجازه بدهید چون این بحث خیلی وقت ما را خواهد گرفت، آنرا بگذاریم برای یک فرصت دیگری، با همین عنوان و با همین سؤالی که شما طرح کرده اید، اما فعلاً برویم به سراغ آنچه ما در ارتباط با اوضاع امروز مملکت نوشته ایم، منتشر کرده ایم و به آن معتقدیم.

- من سؤالم را اینطور مطرح می کنم، که شما همچنان که حزب توده (ایران) در ابتدای پیروزی انقلاب تر "که بر که" را مطرح کرد، آنرا دنبال می کنید. نمی خواهم بگویم یک سازش اما برخوردی در این استراتژی، در ارتباط با نظام جمهوری اسلامی وجود دارد، که می خواهیم بدانیم بر اساس کدام داده ها شما آنرا دنبال می کنید.

- ببینید، وقتی شما سازش را مطرح می کنید، همان تبلیغاتی را عنوان می کنید که برخی چپ روها نیز مطرح کرده و ما را دنباله رو حکومت و یا روحانیون معرفی می کنند. واقعیت اینست، که ما، یعنی حزب توده ایران، هیچ وقت نبرد "که بر که" را در جمهوری اسلامی بین حکومتیان ندیدیم. این نبرد از نظر ما این نبود که آقای اردبیلی زودتر رئیس دیوان عالی کشور و رئیس قوه قضائیه می شود یا آقای بهشتی؟ یا اینکه آقای خلخالی بهتر است یا آقای رفسنجانی؟ از نظرم، این نبرد از فردای پیروزی انقلاب در جامعه جریان داشته و همچنان که همین امروز هم شاهدش هستیم، جریان دارد. برآمد این نبرد، در این مرحله، همین انتخابات اخیر است که همه شاهد نتیجه اش هستیم. حتی همین رویداد مهم نیز، دقیقاً نشان داد که ارزیابی ما درست بوده، جامعه یکدست نیست، تلاطم طبقاتی وجود دارد. ما معتقد بوده و هستیم، که براساس توازن قوا تغییرات در حکومت ها بوجود می آید، این یک اصل عام است که فقط شامل حال ایران نمی شود. حزب توده ایران، این نبرد را اینطور ارزیابی و پیگیری کرد و می کند. کسانی که در ابتدای پیروزی انقلاب تمایلات مردمی تر داشتند، حرف و خواست مردم را بیان می کردند و نمایندگی اقشار محروم اجتماعی و توده مردم را عهده دار می شدند و یا موضعی در کنار مردم می گرفتند و یا برعکس، در برابر مردم قرار می گرفتند. داشتند، اینها یا مورد تأیید و یا مورد انتقاد ما بعنوان حزبی که در جامعه حضور علنی داشت بودند. هسته اساسی این سیاست، انتقاد، اتحاد و افشاگری بود. افشای ارتجاع و همانها که امروز همگان نسبت به آنها شناخت پیدا کرده اند، یکی از بزرگترین کارزارهای حزب ما بود. به این ترتیب، در سیاست "که بر که" که شما مطرح کردید، مردم و جنبش در نظر ما بودند. شناخت و آگاهی آنها در مراحل مختلف مورد توجه ما بوده است، همچنان که اکنون نیز هست. میزان رشد این آگاهی و نتایج آنرا در ارتباط با انتخابات اخیر خودتان شاهدش هستید، که چه نیروی عظیمی است و چه تحولاتی را می تواند بوجود آورد.

* با تمام نیرو باید برای دفاع از آزادی مطبوعات و فعالیت آزاد احزاب در ایران وارد میدان شد و خواست و رای مردم برای طرد ارتجاع مذهبی - بازاری را تحقق بخشید!

اولین گفتگو را با یکی از مسئولین نشریه راه توده انجام می دهیم. اولاً سپاسگزارم از اینکه دعوت ما را برای این گفتگوی رادیویی پذیرفتید.

- من هم از جانب خودم و همچنین از جانب همکاران نشریه از شما تشکر می کنم!

- ما شاهدیم که معمولاً افکار و اندیشه های احزاب و جمعیت ها در قالب نظریات بیان می شود. نشریه راه توده و مطالب آنرا ما در اینجا مطالعه می کنیم و مباحث آنرا هم دنبال می کنیم، بویژه از شماره های پیش از انتخابات مجلس پنجم و روز بعد از انتخابات ریاست جمهوری. از نظر من هم بیشتر تفسیرها و تحلیل ها و ارزیابی هایی که نشریه شما ارائه داده به واقعیت نزدیک تر بوده است. البته نظریات و سازمان های دیگر هم به این مباحث پرداخته اند، ولی بنظر من شما دقیق تر و با استدلال های بیشتری به مسائل امروز جمهوری اسلامی پرداخته اید. برای آنکه شنوندگان برنامه ساعت صفر و همچنین رادیو ۲۴ ساعته با دیدگاه های شما بیشتر آشنا شوند نخستین سؤالم را اینطور مطرح می کنم:

- راه توده راه و ارگان کیست، آیا حزب توده (ایران) و یا یک گروه مستقل که اینچنین می اندیشد؟

- اولاً من خیلی خوشحالم که یک نفری مثل شما که هیچ نوع قربابت ایدئولوژیک و یا سازمانی و حزبی با ما ندارد، نشریه ما را می خواند و این جای شکرش واقعاً باقی است که با پیشدآوری یا مطالب نشریه ما برخورد نکرده و آنرا می خوانند. من به دیگران هم که صدای من را می شنوند توصیه می کنم، که جدا از مسائل گروهی و سازمانی و سیاسی این نشریه را مطالعه کنند و به تشخیص خودشان قضاوت کنند که چه حرفی درست تر است.

مردم انقلاب نکردند که مسلمان تر شوند

- تحلیل و تفسیرها و نگاه نشریه "راه توده" بیشتر باز می گردد به جامعه شناختی ایران انقلابی و یا ایران اسلامی؟

- ببینید ما اعتقاد نداریم که مردم انقلاب کردند که مسلمان تر شوند. این حرف غلطی است! این تبلیغاتی است که ارتجاع مذهبی و بازاری ها در ایران طرفدار آن هستند، از ابتدای انقلاب هم همین سیاست تبلیغاتی را داشتند. امروز هم آنچه بعنوان جنبش نوین مردم ایران و در ادامه انقلاب بهمن جریان دارد، از نظر ما همان مضمون را دارد؛ یعنی مردم نیامدند به آقای خاتمی رای بدهند که باز مسلمان تر بشوند و یا بنا بر تبلیغات ارتجاع مذهبی داخل کشور و یا حتی بخشی از مهاجرین سیاسی، کمتر مسلمان شوند. مسائل اجتماعی به گونه دیگری است. مردم اهداف خودشان را دارند، این اهداف تحت تاثیر مستقیم نیازهایشان است. بنابراین پایه های هر تحولی، از نظر ما، به دور از هر تبلیغاتی، در این واقعیت شکل می گیرد و سپس اشکال روبنایی خود را می یابد. ما گزارشی را در همین شماره نشریه منتشر خواهیم کرد، و در آن نشان خواهیم داد که چگونه بنیادگرایی که شما و یا دیگرانی مطرح می کنند در "مصر" و بنام جماعت اسلامی رو به رشد است. ما در همین گزارش آمار و ارقامی را بدست میدهیم که براساس آنها، در قبرستان های اطراف قاهره یک میلیون نفر زندگی می کنند. شما می دانید که کورستان های مصر با قبرستان های ما تفاوت دارد. این قبرستان ها دارای زیر زمین هایی است که مرده ها را در آنها می گذارند تا بپوسند، چیزی شبیه سنت و روش زرتشتیان خودمان که مردگان شان را بالای بلندی ها می گذاشتند و یا هنوز هم می گذارند. این قبرستان ها اطراف با دیوار محصور است و آن یک میلیون نفری که به آنها اشاره کردم در اطراف شهر ۱۰ میلیونی قاهره و در همین قبرستان ها زندگی می کنند. بنیادگرایی مورد اشاره شما در همین قبرستان ها و از میان همین یک میلیون عضوگیری می کند. البته من اصطلاح بنیادگرایی را به این دلیل تکرار می کنم که شما مطرح کرده اید و احتمالا برای شنوندگان شما نام آشنایی است، چرا که اصطلاحات و برداشت ها ما در این زمینه ها کاملا با شما متفاوت است. همین مردم متشکل می شوند، احزاب و سازمان ها در آنها نفوذ می کنند، عضوگیری می کنند و مردم هم از هر امکانی که برایشان فراهم باشد برای رساندن فریاد اعتراضشان از آن استفاده می کنند، درست مانند ایران در آستانه انقلاب و یا در همین انتخابات اخیر ریاست جمهوری، که بنظر من بهتر اینست که ماجرا را از انتخابات مجلس پنجم شروع کنیم. در همین انتخابات هم مردم با شعارهای مذهبی به میدان آمدند و نماینده ارتجاع را طرد کردند و خاتمی را انتخاب کردند. جنبش مردم در آن انتخابات تشخیص داد که امروز اینطور می تواند عمل کند و اگر اینطور سازمان پیدا بکند و بیرون بیاید به موفقیت می رسد. در مصر هم همین است، در ایران خودمان هم همین است و در هرکجای دیگر دنیا هم همین است. جنبش مردم از راه های مختلف به جلو می رود. در کشور ما جنبش این شکل را پیدا کرد و ممکن است در آینده اشکال دیگر و شعارهای دیگری را پیدا کند.

- من و شنوندگان برنامه می خواهیم بدانیم براساس همین داده ها و برداشت ها بود که شما دچار این شوک سیاسی و یا به تعبیری دیگر، از تلنگر ۲۰ میلیونی جا نخوردید؟ به این دلیل که شما بیشتر متکی شده بودید به جنبش مردمی؟ و این جنبشی است منطقی و پویا که شروع شده؟

- بنظر ما این جنبش بوده، یعنی این جنبشی نیست که امروز شروع شده باشد. این رویدادی که شاهدش هستیم (انتخابات ریاست جمهوری)، و این اصطلاحی که شما بکار بردید، یعنی "تلنگر ۲۰ میلیونی" اصطلاحی است که یکی از دوستان فدائی ما، یعنی آقای "نگهدار" در نقد مواضع سازمان خودش در تحریم انتخابات بکار برده بود. اما بنظر ما این تلنگر نبود، در واقع یک پتک بود و اگر کسی با این پتک هم بیدار نشود، دیگر نباید در جنبش ایران زیاد جدی اش گرفت. بنابراین این جنبشی که شما به آن اشاره می کنید مال امروز دیروز و پارسال و امسال نیست، این پس لرزه های زلزله آن زلزله عظیمی است که در سال ۵۷ بوقوع پیوست. در واقع، در تمام ۱۸ سال گذشته، هیچ وقت جنبش در ایران دچار رکود نشده، بلکه فراز و فرودهایی را طی کرده است. آن تفاوت مهمی که امروز این جنبش با گذشته خودش پیدا کرده، رشد آگاهی مردم است و اینکه آنها امروز خوب متوجه شده اند بین این روحانی با روحانی دیگر، بین این مسلمان مردم دوست با آن مسلمان بازاری و غارتگر تفاوت وجود دارد و باید بین آنها انتخاب کرد! و این بزرگترین درسی است که مردم در این ۱۸ سال گرفته اند. این همان حرفی است که ابتدای انقلاب حزب توده ایران آنرا گفت و

تاکید کرد، که ریش و تسیب هرگز به معنای یکسانی پایگاه طبقاتی روحانیون نیست!

- من فکر می کنم این مسائلی که شما مطرح کردید برای شنوندگان ما هم جالب باشد تا ببینند نشریه شما چگونه با مسائل برخورد می کند و آنها را تفسیر می کند. یکی از نکاتی که برای خود من، بعنوان یکی از خوانندگان نشریه شما مطرح است، نوع بررسی و نگاه نشریه نسبت به تحولات است. شما ایران امروز را به گونه ای دیگر تفسیر کرده بودید و معتقد بودید که شناخت ایران امروز به ایران شناسی نوین احتیاج دارد. شما جنبش مردمی را که در این مقطع به انتخاب خاتمی و برنامه های ایشان ختم شد، چگونه بررسی کردید، داده ها چه بود؟ شما آقای خاتمی را انتخابش رو لازم می دانستید، آیا این یک جبهه گیری بود؟ شاید از نگاه عده ای اینطور برداشت شود که شما می خواهید یک انقلابی بین چپ مذهبی و چپ سکولار بوجود آورید؟ و یا نه فقط تحولات مورد نظر شماست؟

از اسلام شهر باید حوادث را دنبال کرد

- ما عمدتا تحولات را در دل جنبش در نظر داریم. اما فکر می کنم کسی به گذشته اگر باز گردیم، بیفایده نباشد. آشکار شدن تکامل جنبش مردم در مرحله نوین باز می گردد به انتخابات مجلس پنجم، که تحولات و مخالفت ها شکلی عام و آشکار به خودش گرفت. تکامل و موقعیتی، که عده ای به همداریل خواستند به آن توجه کنند. ما از قیام مردم اسلام شهر، توانستیم نتیجه قطعی بگیریم و آن اینکه جنبش مقاومت مردم وارد مرحله تازه ای از شناخت و آگاهی شده است و دوران تامل و تفکر و بررسی پشت سر گذاشته می شود. دورانی که عمدتا به سال های آخر جنگ و سال های بعد از جنگ بازمی گشت. پیوند این قیام با عصیان مردم قزوین یقین ما را قاطع تر کرد و نشان داد که اشکال مختلف بروز مقاومت توده مردم در برابر حکومت، تکامل می یابد و آگاهی مردم از حکومت به درجات بالاتری می رسد. شما می دانید که در قیام قزوین، مردم روز اول بسیار مسالمت آمیز به خیابان آمده بودند، آتش زدن و حمله به جانی مطرح نبود، مردم برای یک اعتراض به خیابان آمده بودند و حتی امام جمعه شهر هم در ابتدا با مردم همکاری کرده بود. یا در اسلام شهر چنین برنامه ای نبود، مردم آمده بودند بیرون برای آب و نان و اعتراض به کرایه اتوبوس و خانه هایی که دولت خراب کرده بود. واکنشی که حکومت نشان داد و واکنشی که مردم در مقابل آن نشان دادند برای ما تعیین کننده بود. از همه اینها مهمتر، یعنی آن نکته ای که امروز هم حتما ما باید به آن توجه کنیم، اینست که در جریان قیام اسلام شهر برخورد بین نیروهای پیش آمد که برای سرکوب مردم و جلوگیری از تظاهرات آنها به محل اعزام شده بودند. این اختلاف نظر و خودداری بخشی از نیروها برای تیراندازی به مردم نشان داد که تفکر در همان نیروها نیز دارد شکل می گیرد و دیگر اینطور نیست که هر ردی حکومتی که یک فرمانی را صادر کرد حتما باید اجرا کرد. همدلی آنها با مردم نکته بسیار مهمی بود.

- من در جریان مطالعه نشریه شما به این نکته برخورد کردم، که شما جزو نخستین سازمان هایی بودید که اشاره کردید در بدنه خود نیروهای مسلح و سپاه هم شکاف ایجاد شده است؟

- قطعاً! همین حالا نشریه "عصر ما" متعلق به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، مقابل من است که مصاحبه آقای سرلشکر رضائی، فرمانده سپاه پاسداران را منتشر ساخته و به آن انتقاد کرده است. در این مصاحبه، که از روزنامه اطلاعات دوم تیرماه نقل شده، فرماندهان سپاه موضع گیری به سود آقای ناطق نوری را برشمرده، من قسمت کوتاهی از این مصاحبه را که به تاریخ ۸ مرداد، چاپ شده برای شما و شنوندگانتان می خوانم تا به عمق مسائل بیشتر توجه کنیم. ایشان در آن مصاحبه می گوید: «ما با یک خلق قانونی روبرو هستیم، ما ۵ میلیون بسیجی داریم که خانواده آنها را هم باید به آن اضافه کنیم، تقریباً ۱۵ میلیون رای می شود. آراء سپاه، بسیج و خانواده آنها بنظر شما چگونه باید باشد؟ به این ترتیب و به اعتراف صریح فرمانده سپاه پاسداران ۱۵ میلیون رای از درون نیروهای مسلح و خانواده آنها باید به آقای ناطق نوری داده می شد. برای اینکار فرماندهان سپاه سخنرانی کردند، تهدید کردند، نماینده ولی فقیه در سپاه، یعنی همین آقای محمدی کرمائی که حالا نایب رئیس مجلس هم هست بخشنامه صادر کرد، حوزه علمیه قم ناطق نوری را کاندیدای اصلح انتخاب کرد، روحانیت مبارز و شورای نگهبان آقای ناطق را

جمهوری اسلامی و ایران را برده در جیشانش داشتند و رفته بودند انگلستان که زده‌بندشان را هم بکنند، حمایتشان را هم بگیرند و انگلستان را هم واسطه بین خودشان و آمریکا بکنند. نسیم خوشی هم که از پیروزی‌های طالبان در افغانستان به مشامشان رسیده بود، و حمایت‌هایی که انگلستان و پاکستان از این دارو دسته عهد بربرها می‌کنند بی‌پروا ترشان کرده بود. در واقع هم حجتیه و موفله و رسالتی‌ها که آقای لاریجانی را برای عرض بندگی به انگلستان فرستاده بودند و جواز برقراری حکومت طالبانی را در ایران درخواست کرده بودند، زیاد هم بی‌ربط فکر نکرده بودند. ما اگر یکبار فرصتی بود، درباره سیاست‌های جدید استعماری انگلستان در منطقه با هم صحبت خواهیم کرد. فکر می‌کنم بد نباشد بینیم انگلستان امروز، پس از حوادثی که در اتحاد شوروی پیش آمد و ضرباتی که به اردوگاه وارد آمد و جهان یک قطبی شد، چگونه، حتی در رقابت با آمریکا و بقیه کشورهای اروپا در آن گوشه دنیا چه دارد. می‌کند. شواهد زیادی وجود دارد که انگلستان انواع توطئه‌ها را در همان مستعمره گذشته‌اش دارد پیش می‌برد و عمدتاً هم متکی به همان سیاست‌های کهنه و قدیمی خودش، یعنی مذهب و اسلام و قومیت و همان سیاست‌های شناخته شده قدیمی. شما می‌دانید که الان بزرگ‌ترین مسئله‌ای که سرگرمش هستند کشمیر و مسلمانان است. زمزمه استقلال کشمیر از هندوستان به بهانه خاتمه بخشیدن به اختلافات پاکستان و هندوستان بر سر تقسیماتی است که همین انگلستان در آن نقش داشته است. یعنی در کنار بنگال‌دش، پاکستان و هندوستان، حالا ما شاهد یک کشور مسلمان دیگر هم باشیم که رابطه خوبی هم با همسایه‌های جدیدش، یعنی پاکستان و هندوستان نخواهد داشت. در تاجیکستان هم همین سیاست در حال پیشروی است و آقایانی در جمهوری اسلامی، بدنبال همین بوی کباب به لندن رفته و ضمن آستان بوسی طلب پاری کرده بودند. شما اخبار و تفسیرهای همین رادیو بی‌بی سی را هم که دنبال کنید این را متوجه می‌شوید. ما نمی‌خواهیم بگوئیم همه نویسنده‌ها و گوینده‌های رادیو بی بی سی این کاره‌اند، اما در خطوط کلی نگرش این رادیو همین واقعیت مشاهده می‌شود. بنابراین بحث بر سر این نیست که خطر به قدرت رسیدن جریان حجتیه و ارتجاع ایران را تهدید می‌کند، بلکه آنها قدرت را با استفاده از غفلت عمومی همه ما در مهاجرت و در داخل کشور قبضه کرده و سازمان‌های خودشان را بوجود آورده بودند و در آخرین مراحل رفته بودند که حمایت بین‌المللی را هم از طریق انگلستان جلب کرده و بزن و بکوب و پسند را بصورت یک سیاست مسلط و متمرکز راه بیندازند. مردم همین مسائل را بعنوان یک درک عمومی احساس کرده بودند. این جریان می‌رفت بطرف حکومت مطلقه و تردید نداشته باشید، که پس از قبضه کامل قدرت و سرکوب بقیه، حمایت‌های بین‌المللی هم ازش صورت می‌گرفت و قراردادهای هم بسته می‌شد و من و شما مهاجر هم غفلت زده و مبهوت همینجا می‌ماندیم. آن پتکی که من اشاره کردم، اینست، که اگر ما با ضربه آن بیدار نشویم مهاجرتمان، حداقل به سن من و شما ابدی می‌شود!

– به این ترتیب صحبت بر سر خطر یک حکومت تئوکراتیک و مطلقه است که ترکیبی از حجتیه و موفله و رسالتی‌ها و گروه ۹۹ است، که اتفاقاً جناح‌های رادیکال، مثل مجاهدین انقلاب اسلامی و نشریاتشان مثل سلام و عصرما هم در باره آنها افشاکاری‌های جالب توجهی کرده‌اند. شما چه تضمینی دارید که از یک جناح دیگر دفاع می‌کنید. این رادیکال‌ها چه تضمینی وجود دارد که مثل گذشته عمل نکنند؟

– اولاً ما درباره این اصطلاحات، مثل رادیکال، تندرو، بنیادگرا، محافظه کار و همه این‌ها باید یک تعریف دقیقی بکنیم. بعدهم، ما نمی‌توانیم بگوئیم که چون خودمان آمدم مهاجرت همگی در نظراتمان تغییری وارد شد، اما در آنها که داخل مملکت ماندند چنین نشد. یعنی آنها که می‌خواستند در گنبد حکومت شوراها درست کنند، آنها که در کارخانه‌ها شورا درست می‌کردند و انقلاب بهمن ۵۷ را با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه اشتباه گرفته بودند و انواع ماجراجوئی‌ها کردند، و یا آنها که با کودتای نظامی و حتی دخالت مستقیم ارتش آمریکا می‌خواستند تهران را بهباران کنند و با انواع این حادثه جوئی‌ها کمک به غلبه ارتجاع بر حکومت کردند، همه اینها در مهاجرت رشد کردند و عقلشان کامل شد و دمکرات و طرفدار جامعه مدنی و پارلمانتاریسم شدند، اما آنها که در حکومت ماندند، داخل کشور و یا در جمهوری اسلامی ماندند و با انواع همین مسائل روبرو شدند و ضربه خوردند و یا ضربه زدند و انواع مسائل را پشت سر گذاشتند، آنها هیچ نیاموختند! همچنان ضد آزادی باقی مانده‌اند و هیچ چیز هم نمی‌فهمند، اما ما که آمدم مهاجرت همه چیز را فهمیدیم و خیلی هم طرفدار آزادی شدیم! نخیر ما این را قبول نداریم و شرط عقل هم نیست! این غلط است، جامعه را نباید اینطور نگاه کرد. من امروز نگاه می‌کنم،

انتخاب کردند و رای دادن به او را وظیفه شرعی اعلام کردند، حتی کار به جانی کشید که آقای مهیوی کنی، بعنوان مجتهد در مشهد برای طلاب سخنرانی کرد و تقلب در شمارش آراء و بیرون آوردن آقای ناطق نوری را وظیفه شرعی دانست و مسئولیت این فتوا را هم بر عهده گرفت. خلاصه آنچه در توان داشتند کردند. ما می‌گوئیم علیرغم همه این تدابیر از میان همین ۱۵ میلیونی که آقای رضائی بعنوان سرلشکر و فرمانده مطرح کرده و ظاهراً باید تابع ایشان باشد، ۸۰ درصدش به نوشته خود مطبوعات داخل کشور رفته‌اند به آقای خاتمی رای داده‌اند. این رای معنا و مفهوم دارد، باید به آن توجه کرد. این رای یعنی اینکه همین بدنه نیروهای مسلح هم حالا دیگر تقلید کورکورانه نمی‌کند، بلکه انتخاب می‌کند. یعنی اینکه این بدنه نیروهای مسلح هم دیگر این فرماندهان را قبول ندارد، این فرماندهان دیگر مشروعیت ندارند، چرا که روبروی مردم ایستاده‌اند و آلوده به تجارت و دلالی و آب و نان بازاری‌اند. بدنه سپاه و بسیج این را فهمیده و به آن کسی رای داده که او را از قماش بازاری‌ها نمی‌داند. توجه کردید؟ اینست آن ایران شناسی که شما به آن اشاره کردید امروز باید آنرا آموخت! اما اگر تصور کنید که این نیروئی که بنفش اشاره کردیم، حالا روبروی جمهوری اسلامی ایستاده و می‌خواهد آن را سرنگون کند، و بعد هم به این تخیلات و باورها ادامه بدیم، نتیجه‌اش همان گمراهی می‌شود که ۱۸ سال است در مهاجرت ادامه دارد و مهاجرین ما را زمین گیر کرده است. این تبلیغات می‌گوید، که حوادث ایران خیلی سریع می‌رود برای براندازی. این یک نوع تفسیر رویدادها در مهاجرت بوده و نوع دیگرش مسخره کردن رویدادها و آدم‌ها در جمهوری اسلامی بوده. این سیاست از ابتدای پیروزی انقلاب بهمن تا حالا ادامه داشته. بیاییم به خودمان راست بگوئیم! از ابتدای پیروزی انقلاب، بدون آنکه تفکیک کنند چه کسی نماینده چه فکری است و چه می‌خواهد و چه می‌کند، جمهوری اسلامی را بصورت عام مطرح کرده و بدون آنکه مشخص شود بازاری کیست؟ سرمایه‌دار بزرگ کیست، سرمایه‌دار خرده پا کیست؟ آخوند بازاری کجا قرار گرفته، بر طبل سرنگونی کوبیده‌اند. تز و تحلیلشان هم این بوده که حکومت آخوندیه و این اختلافاتی هم که دارند، جنگ زرگریه و به ما که مخالف همه‌شان هستیم ارتباطی ندارد. امروز یک فردا هم سرنگون می‌شوند و بی خود خودمان را نگران نکنیم. در واقع باین ترتیب و از همان ابتدا، در پشت این شعار، ستیز و دشمنی با انقلاب بهمن ۵۷ قرار داشته است! هر پدیده منفی سال‌های بعد از پیروزی انقلاب را در داخل کشور، راست‌ترین جناح حکومتی که خود آفریننده آن بوده هدف یا اهداف انقلابی معرفی کرده و در مهاجرت هم آنرا نتیجه انقلاب دانسته و با انقلاب به ستیز برخاسته‌اند. ارتجاع، همین امروز هم می‌گوید حجاب یعنی انقلاب، مرگ بر ویدئو و ماهواره یعنی شعار انقلابی، ریختن به خانه‌های مردم و بردن جوان‌ها و زنان به کمیته‌های منکرات یعنی عمل انقلابی، حمله به روزنامه‌ها و کتابفروشی‌ها یعنی انقلاب؛ و در خارج از کشور هم همین نسخه‌ها بزرگ شده و پس از آنکه عنوان مطبوعات شد و یا در رادیوها خوب بزرگ شد، گفته می‌شود: مرگ بر انقلاب! در حالیکه انقلاب و اهداف آن، که به آن خیانت شده، بکلی چیز دیگری بوده است. در مهاجرت با بزرگ کردن همین مسائل و یا مسخره کردن پدیده‌های ناشی از اعمال و تصمیمات ضد انقلابی حکومت، بدون آنکه مشخص کنند این جریان‌ها که حوادث را می‌آفرینند وابسته به کجا هستند و مهاجرین را نسبت به مسائل روشن کنند، تنها کاری که کرده‌اند، این تبلیغ بوده که مردم اشتباه کردند انقلاب کردند! و بزودی هم با سقوط حکومت بر می‌گردیم به همانجا که بودیم! خب، ۱۸ سال از این سیاست گذشت و آنها هم نیفتادند. در تمام این ۱۸ سال که اپوزیسیون و مهاجرت از اوضاع واقعی غافل ماند، ارتجاعی‌ترین جناح حکومتی جای پای خودشان را محکم کرد و سنگر به سنگر پیش رفت. کار بجائی کشید که راست‌ترین، ارتجاعی‌ترین و عقب‌افتاده‌ترین گرایش‌های مذهبی قدرت را تقریباً قبضه کردند. در حالیکه از ابتدا وضع اینگونه نبود و آنها حتی در موضع ضعف جدی قرار داشتند.

– نگاه می‌کنیم به برداشت‌ها و برخورد‌های شما. آیا بیشتر راست روی جناح حاکم در نظام است که شما را تکران می‌کند؟ معتقد هستید که گروه ارتجاع و منسجمی که شما بدرستی شاید تنها نشریه‌ای بودید که درباره "حجتیه"، راست و جمعیت موفله دست به افشاکاری زدید، اینها بزرگترین خطر هستند؟ اگر این گروه‌های منسجم شبه نازی‌ها برکنار شوند، نظام جمهوری اسلامی نظام معقولی خواهد شد؟ سؤال شنوندگان ما این است که گویا همه تلاش شما اینست که جناح راست بر سر کار نیاید و در اینجا جمهوری اسلامی را در اساس مطرح نمی‌کنید!

– اولاً جناح راست نه تنها بر سر کار است، بلکه اتفاقاً خیلی هم استوار بر سر کار است. امروز آنچه که او را در محاصره قرار داده و متزلزل کرده، رشد آگاهی مردم نسبت به آن و دو انتخابات مجلس و ریاست جمهوری است. والا آنها

حزب و سازمان سیاسی، مانند حزب دموکراتیک مردم ایران که آقای امیرخسروی آنرا رهبری می کند، سازمان فدائیان خلق ایران، راه کارگر و چند سازمان دیگر، گزارش مشروحی از وضع انتخابات داد و به آنها توصیه کرد، که در یک اقدام همگام، کارزاری را برای جلوگیری از ابطال نتیجه انتخابات و در دفاع از رای و نظر مردم سازمان بدهیم. ما در نامه خود به این دوستانمان، نوشتیم که چنانچه ما با بسیج افکار عمومی جهانی و افشای توطئه شورای نگهبان و ارتجاع مذهبی- بازاری موفق شویم جلوی ابطال انتخابات را بگیریم، آنوقت آن نماینده ای که با رای مردم و چنین حمایتی به مجلس می رود، دیگر وکیل حکومت نخواهد بود! بازهم کسی گوش نکرد. در باره انتخابات میان دوره ای نیز بارها توصیه کردیم، که دست از انفعال برداشته و حداقل در این مرحله، در انتخابات شرکت کنند و مردم را هم دعوت به حضور گسترده در انتخابات کنند. بازهم صدای ما، یگانه صدا بود و پاسخی به آن داده نشد. مهاجرت رفت دنبال چپ نمایی و در واقع راست روی و به "تحریم" ادامه داد. امروز نگاه کنید به مجلس و صف بندی که در آن و در برابر خاتمی وجود دارد. واقعا اگر اپوزیسیون سهم خود را در آن انتخابات پذیرفته بود و حداقل ارتجاع چند نماینده کمتر در مجلس داشت، وضع امروز به گونه دیگری نبود؟ شما به تعداد آرائی که در مهاجرت و در جریان انتخابات ریاست جمهوری به صندوق ها ریخته شد، مراجعه کنید. این غم انگیز نیست که فقط حدود یکصد هزار نفر و آنهم بیشتر در شیخ نشین ها و کشورهای عربی مهاجرین در انتخابات شرکت کردند؟ این انفعال و فلج سیاسی را کدام خط مشی به مهاجرت تحمیل کرد؟ شما الان ببینید، بعنوان یک نمونه در عرصه گمراه کردن و منفعل کردن مهاجرت، من برایتان یک سند تاریخی را می خوانم. این سند مربوط به مقاله ای که در کیهان لندن شماره ۶۵۸، یعنی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری و به قلم آقای هوشنگ وزیری، سردبیر این نشریه منتشر شده است. ایشان یک هفته به انتخابات، در سرمقاله خودش اینطور می نویسد: «دکتر خاتمی با تن در دادن به خود رایی استبدادی شورای نگهبان در گزینش نامزدها، به موجب صلاحیت آنها، نشان داده است که جای او پیش از آنکه در میان آزاد اندیشان باشد، در میان کسانی است که در این همه سال آزادی را سرکوب کرده اند. در این میان باز شدن مشت کسی که سال ها تمام سنگ آزادی اندیشه را به سینه می زد، واقعیتی است که برای دریافتن آن نیازی به دانستن نتیجه انتخابات نیست.»

شما نگاه بکنید! حالا من از همین کیهان لندن، چند هفته بعد از اعلام نتایج انتخابات و انتخاب خاتمی توسط مردم، یعنی از شماره ۶۶۷ آن، و به قلم همان آقای هوشنگ وزیر و در همان صفحه و ستون برایتان می خوانم:

«امروز محمد خاتمی، بعنوان یکی از پاکترین آدم ها در جمهوری اسلامی شناخته شده است، بهتر است بگوئیم محمد خاتمی با هر معیاری انسانی پاکیزه است»

با همین نوسان های ۱۸۰ درجه ای مهاجرت را به این نقطه رساندند!

بنظر شما، با توجه به اینکه هر چیز را باید پیش از آنکه روی دهد، مطرح کرد، ما باید با معیارها و فاکتورهای، برخوردی مانند نسای می داشتیم با آقای خاتمی؟ شما معتقد هستید که مهاجرت که می تواند نقش کمکی جدی نسبت به جنبش داخل کشور داشته باشد، این نمونه هائی که ذکر کردید موجب می شود تا این کمک صورت نگیرد؟

من نظرم را اینطور می خواهم بگویم، که این نوع تبلیغات، این نوع برجسته ساختن فرد یا افراد، چه به گونه مثبت و چه به گونه منفی در مجموع باعث گمراهی است و به آن نتیجه ای در مهاجرت نمی رسد که شما گفتید و تاکید کردید که لازم است مهاجرت خود را به جنبش برساند و در کنار آن قرار بگیرد. اینکه بگوئیم آقای خاتمی خیلی آدم خوبی است و یا اینکه خیلی آدم بدی است. آقای خاتمی می تواند تغییرات بوجود آورد و یا نمی تواند، آدم بد اندیشی است، یا خوش اندیشی است، ما را به هیچ کجا نمی رساند. چرا شما یک جنبش را متمرکز می کنید روی یک فرد؟ چرا اجازه نمی دهید مهاجرت به عمق برود، چرا آنرا سردرگم می کنید؟ چرا روزنامه های داخل کشور را دنبال نمی کنید و به مهاجرین نشان نمی دهید که از ۱۵ میلیون بسیجی و خانواده اش ۸۰ درصد پشت به روحانیون بازاری و حکومتی رفته اند پای صندوق های رای و امروز اگر آقای خاتمی نتواند به نیاز و خواست آنها پاسخ بدهد، فردا خاتمی دیگری را پیدا خواهند کرد. حرف ما اینست! شما چرا به همین مقدار آزادی محدود مطبوعات در داخل کشور بهاء نمی دهید. من شما را نمی گویم آقای خدابخشیان، بطور کلی سخن ما آنهاست که تبلیغات مهاجرت را در قبضه خودشان گرفته اند. همان ها که می نویسند آزادی مطبوعات مطلقا در ایران وجود ندارد، همه سرکوب شده اند و بهترین دلیلش هم این که آقای فرج سرکوبی را دازند محاکمه

می بینیم خواندن ترین مقالاتی که در نشریات خارج از کشور منتشر می شود، همان مقالات و یا گزارش هائی است که از مطبوعات داخل کشور می گیرند و منتقل می کنند. مثلا همین مقاله اخیر خانم "مهرانگیر کار" که در کیهان لندن آخرین شماره اش چاپ شده! همین نوع مقالات برتری دارد بر بسیاری از مقالاتی که در همین نشریه چاپ می شود. خوب، شما از ایران شناسی جدید گفتید. من می گویم این مطالب از ایران می آید دیگر! اینها در داخل کشور نوشته می شود! من می گویم این آقای عباس عبدی، سردبیر سابق روزنامه سلام، تفسیر هائی که می نویسد، مقالاتی که می نویسد، نگاهی که به جامعه می کند، نگاه دقیقی است، نگاه خوبی است، رشد کرده، جلو آمده، خیلی هم جلو آمده و شاید از من و شما هم مسائل ایران امروز را بیشتر بفهمد. چرا ما نباید این واقعیت را بپذیریم؟ اگر به واقعیات جامعه امروز ایران اینگونه نگاه کردیم، آنوقت می توانیم بگوئیم که این یک رشد عمومی است، یک آگاهی عمومی است، یعنی یک آقیانوسی است، که البته وقتی آقیانوس است، عمقش ۱۰ متر نیست، خیلی کمتر است. ما باید بگوئیم هر بیشتر بر این عمق بیافزاییم. باید تمام کوشش را کرد که این آقیانوس عمقش بیشتر بشود. چرا؟ برای اینکه ایران امروز هیچ پناهگاهی بنظر ما جز اتکاء به نیروی خودش و اپوزیسیون و مهاجرتی که در کنار این مردم و در خدمت رشد آگاهی مردم و نگاهداشتن آنها در صحنه قرار داشته باشد ندارد. در غیر اینصورت ایران چند پارچه خواهد شد. ایران امروز دیگر به هیچ وجه آن اعتبار گذشته را برای یکپارچه نگه داشتن آن ندارد، که مثلا این ایران یکپارچه جلوی ارتش سرخ را برای دسترسی آن به آبهای گرم بگیرد و یا نگذار این ارتش سراز آبهای سرد در بیاورد و یا نفت شمال را نگهدارد که دست روس ها به آن نرسد و از این نوع حرف ها و تبلیغات، که دوران آن گذشته است. اگر خواستید یکبار هم درباره این مسائل صحبت می کنیم.

بنابراین، اگر لازم باشد و اگر زمینه اش در داخل کشور فراهم باشد، که این بسیار مهم است، بدون تردید ایران را چند پارچه خواهند کرد. بنابراین باید بایستیم و با تمام توان و امکان از رشد آگاهی وسیع ترین توده مردم حمایت و دفاع کنیم تا از استقلال کشورمان بتوانیم دفاع کنیم. خوشبختانه در این ۱۷ سال ناسیونالیسم در ایران رشد کرده است.

ما هم این خطر ها را احساس کرده ایم، بارها هشدار داده ایم. حتی اشاره کرده ایم که ما در یک عصر دیگر، در عصر پس از عصر از اپوزیسیون زندگی می کنیم. اگر اپوزیسیونی بود، اکنون یک عصر دیگر، یک گام دیگر آغاز شده و به گفته شما تمامی مفاهیم فرهنگنامه مبارزاتی و سیاسی تغییر کرده است. نمی خواهیم بگوئیم درباره عصر خاتمی می خواهیم صحبت کنیم، اما بهر حال نشانه های آغاز یک عصر جدیدی در ایران احساس می شود. اما علیرغم همه این ارزیابی ها، شما می دانید و حتما یا خوانده اید و یا شنیده اید که عده ای همچنان با دیده تردید به انتخاب آقای خاتمی می نگرند. عده ای آنرا یک خیزش مردمی ارزیابی می کنند و بسیاری آنرا حادثه ای گذرا و به همین ترتیب چالش ها همچنان ادامه دارد. من سؤالم از شما اینست که دلیل حمایت شما از برنامه آقای خاتمی این بود که یک برنامه انقلابی بود؟ یک برنامه بر مبنای تصورات ممکن بود و یا ماتریالیسم و چپ بود؟ و یا نه لازم ایران ولو اسلامی هم بود که شما از حمایت کردید؟

اگر خاتمی موفق نشود، مردم خاتمی دیگری انتخاب می کنند

ما مسئله را در وجود آقای خاتمی نمی بینیم. یعنی اگر ماجرای آقای خاتمی را یک پدیده بدانیم، ما اصل پدیده را مورد توجه قرار می دهیم. یعنی اگر این آقای خاتمی موفق نشود و نتواند به جنبش و خواست های پاسخ بدهد، مردم یک خاتمی دیگر که توان این کار را داشته باشد پیدا خواهند کرد. بنابراین ما باید باز گردیم به خود جنبش. یعنی ببینیم چه چیزی در جامعه مطرح بود، که این برآمد صورت گرفت. البته این رویداد همانطور که گفتم، می توانست رویدادی شوکه آور برای بسیاری ها نباشد، بشرط آنکه همه انتخابات مجلس پنجم را جدی گرفته بودند و به پیامدهای آن توجه کرده بودند. اگر در اسارت توهمات مربوط به "جنگ زرگری" باقی نمانده بودند. در اینصورت در جریان همان انتخابات مجلس پنجم دچار انفعال نمی شدند و در جنبش مردم سهیم و وظیفه خود را برعهده می گرفتند. ما در اعلامیه دعوت به شرکت در انتخابات مجلس پنجم با صراحت نوشتیم، که این انتخابات در شرایطی متفاوت با گذشته برگزار می شود، توازن قوا تغییر کرده است و تحریم انتخابات یک اشتباه تاریخی است. اما کسی گوش نکرد! راه توده بلافاصله پس از باطل اعلام شدن نتایج انتخابات چند شهر مثل اصفهان، توسط شورای نگهبان، طی نامه ای به چند

و ارتجاع مذهبی نمی تواند کنترل کند، می نویسند و منتشر می کنند. خبر و تفسیر اوضاع که ارتباطی به مسائل مذهبی و دینی ندارد. اینها یعنی زمینه های رشد آگاهی مردم نسبت به نماینده های بارز حکومتی و شاخص های حکومتی؛ مردم آگاهی پیدا کرده اند و موضع گرفته اند، و ما هر چه می گوئیم آقا بیاید از این مطبوعات دفاع کنید، یعنی در واقع بیاید از رشد آگاهی مردم دفاع کنید، این یگانه امکان ما برای دفع بلا و دفاع از استقلال کشورمان است، یا سکوت می کنند، یا به رویشان نمی آورند و یا ما را به طعنه می گیرند.

- اجازه بدهید من اینطور مسئله را مطرح کنم که استراتژی حزب توده (ایران) و یا چپی که شما از آن حمایت می کنید، به تزه های آقای "گرامشی" نزدیک است که به فرهنگ و مذهب بومی و سنتی وارد این مرحله جنبش شده است. فرهنگ و مذهب را حذف نمی کنند از جنبش مردم. بنابراین، این تصور پیش می آید که حزب توده (ایران) و شما معتقدید که بتدریج و با عقب نشاندن و راندن جناح راست و تحولاتی که در داخل رخ می دهد و با توجه به نگاه آشتی پذیر شما به جناح چپ اسلامی، در واقع در انتظار این هستید که نظام جمهوری اسلامی، بتدریج تبدیل شود به یک نظام سوسیالیستی؟

- نه! ما چنین تصویری نداریم، چرا که معیارها و برنامه های ما برای یک نظام سوسیالیستی شناخته شده است و اصولا به چنین چیزی اکنون نمی اندیشیم. ما به آنچه می اندیشیم آنست که اکنون جنبش مردم را باید گام به گام پیش برد، تنها می توان یک گام از مردم جلوتر بود. ده گام که جلوتر باشید به هیچ کجا نمی رسید! همیشه هم ما مورد انتقاد دیگرانی بوده ایم که خیلی تندتر از ما می دویند و به ما هم انتقاد داشتند که شما عقب می ماند و همیشه لنگان لنگان می آید جلو. نخیر! ما می گوئیم مردم تا این مرحله پیش آمده اند و ما حالا یک گام جلوتر می رویم. مسئله امروز اینست که استقلال مملکت را بهر شکل باید حفظ کرد و ارتجاع مذهبی و غارتگران بازاری را باید جلویشان ایستاد، بویژه امروز که اوضاع خیلی خطرناک است. شما نگاه کنید به همین جابجایی های نظامی در ترکیه، قراردادهای نظامی اسرائیل با ترکیه، این فقر و مسکنت عمومی که حتما با آن مقابله می خواهیم بکنیم، برنامه های معینی را طی ۵-۶ سال اخیر (با هدایت مستقیم صندوق بین المللی پول) در مملکت پیاده کردند که مردم را به خاک سیاه نشاند. این مبارزه و مقاومت ارتباطی به اینکه جمهوری اسلامی چطور خواهد شد؟ این نظام می رود یا می ماند؟ و یا چپ جایش می آید؟ ندارد. این سوالات اکنون مطرح نیست. یعنی همانطور که اشاره کردم این مسائلی که عمده ما در مهاجرت عنوان می شود، اکنون مسئله روز توده مردم نیست و شعار مردم هم نیست و ما هم قصد نداریم از مردم جدا شویم. این سوالاتی که شما مطرح می کنید، شبیه همان فرضیه ایست که ۱۸ سال است بخش اعظم مهاجرت گرفتارشان مانده است. این فرضیه، براین مبنا قرار دارد، که جمهوری اسلامی بزودی سقوط خواهد کرد. از ۱۸ سال پیش همین را تبلیغ می کنند. این تبلیغ هم اینگونه است که جمهوری اسلامی با دو حالت روبروست. یا اینکه همین امروز و فردا مردم قیام کرده و آنرا سرنگون ساخته و رژیم گذشته را بر می گردانند و یا اینکه مردم شورش کرده و کار به درگیری و سرانجام مداخله خارجی و بمباران ایران کشیده خواهد شد و بهرحال یک گوشه اش به ما می رسد و رژیم گذشته فعلا در این یک قسمت ایران برقرار می شود. بنابراین تحولات داخل کشور را نباید زیاد جدی گرفت تا جمهوری اسلامی خودش سقوط کند. ما این نوع تحلیل ها را جدی نگرفته ایم و آنرا غلط هم می دانیم. حالا بیایم مسئله را کمی آماری نگاه کنیم. اولاً ۳۰ میلیون جمعیت ایران که در همین انتخابات هم نقش خودش را نشان داد، زیر ۳۰ سال است. ما می گوئیم بخش اعظم این جمعیت جوان، که حتی حوادث سال های انقلاب را هم دیگر زیاد یادشان نیست، شما می دانید که سال گذشته تنها مدارس با ۱۸ میلیون دانش آموز کار خودشان را شروع کردند. ما معتقد نیستیم که این جمعیت برای بازگشت گذشته قیام خواهد کرد. من از خود شما که متعلق به نسل دهه ۴۰-۵۰ هستم و شاهد شکل گیری انقلاب بودید سوال می کنم، که مردم وقتی ریختند توی خیابان، یا همان اواخر سال ۵۵ و ۵۶ که آقای حاج سید جوادی نامه های اعتراضی به دربار می نوشت و تکاپوهایش شروع شده بود، همه می گفتند، که گذشته بهتر بود و ما می خواهیم "احمد شاه" را باز گردانیم، چون خیلی آدم دمکرات و آزادی خواهی بود؟ نخیر! مردم به آینده فکر می کردند، گذشته تمام شده بود!

اما حالت دوم این ارزیابی، یعنی دخالت از خارج. این امید، خیلی خطرناک است، چرا که اولاً استقلال مملکت در خطر جدی قرار می گیرد و بعد هم طرفداران این تصور، ناسیونالیسم ایرانی و مقاومت ملی را ندیده می گیرند.

می کنند! خب، ما می گوئیم اینطور نگاه کردن به جامعه امروز ایران غلط است، ایران امروز این نیست! حتی مدعی می توان شد، که در همین دورانی که ما داریم با هم صحبت می کنیم، آزادی مطبوعات که در ایران وجود دارد، گسترده گی انتشار مطبوعات، در تاریخ مطبوعات کشور هیچوقت نه به این حجم بوده و نه به این کیفیت!

- در رابطه با گفته شما درباره مطبوعات به این نکته اشاره می کنم که آیا این یک نوع پلورالیسم اسلامی نیست، در روند یک بعد فکری و یک تفکر خاص؟

- ابتدا باید نسبت به آنچه در جامعه می گذرد آگاه شد و حقیقت را پذیرفت و آنوقت رفت بدنبال راه حل برای تاثیرگذاری مثبت بر آن. برای آنکه بیشتر بدانیم در ایران چه می گذرد، من از شما سوال می کنم، در تمام دورانی که آقای کیانپور - اگر اشتباه نکنم نام دقیق ایشان را که فکر نمی کنم اشتباه کرده باشم - و یا همین آقای داریوش همایون که هر دو وزرای اطلاعات رژیم گذشته بودند، فیلم سازی جرات می کرد در انتقاد به آنها نامه نوشته و مطبوعات هم چاپ کنند؟ همین حالا روزنامه سلام مقابل من است که نامه بسیار تند آقای مخملباف را خطاب به وزیر اطلاعات، "میرسلیم" چاپ کرده که نوشته: تو آخرت خودت را به دنیا و پست و مقام فروخته ای. تو خودت در یک جلسه ۸-۷ نفره اجازه صدور و نمایش فیلم را دادی، حتی به اسرائیل، حالا چون این فیلم آنجا به نمایش در آمده علیه من جنجال براف می انداخته اید، بیا این ۸ نفر را جمع کن و دادگاه سیدگی کن تا تکلیف روشن شود!

البته این ماجرای نمایش فیلم در اسرائیل هم یکی دیگر از همان جنجال هایی است که جناح راست سازمان می دهد! آیا چنین امری در رژیم گذشته امکان داشت؟ مطبوعات چنین جسارت و امکانی را داشتند؟ همین آقای قلیچ خانی چون چندتا گل زده بود و مطبوعات ورزشی او را آقای گل انتخاب کرده بود، گفتند ایران نباید دوتا آقا داشته باشد، حالا می خواهد آقای گل باشد، آقای والیبال باشد و یا فوتبال باشد، بنابراین برو دنبال کار و زندگی دیگری و از بازی فوتبال محروم شو. همین آقای داریوش که فکر می کنم همان طرف های شما هم مستقر باشد و آواز می خواند، در همان دوران به این اتهام که گویا بعضی آوازه های بوی جنگل و باروت می دهد، گرفتند بردند نگهش داشتند و گفتند نمی خواهیم دیگر بخوانی! اینها جرات کردند اعتراض کنند و مطبوعات هم اعتراضشان را چاپ کنند؟ حافظه همه ضعیف نیست! بگذارید یک نمونه دیگر را برایتان بگویم. این خبری که برایتان می خواهم در نشریه "پیام دانشجو" ۳۱ همین تیرماه چاپ شده است. این نشریه ایست که حالا برای دانشجویان منتشر می شود و در دانشگاه ها توزیع می شود و ظاهراً در پاسخ به حمله جناح راست به شهرداری و جنجال دزد بگیری اخیر است. می نویسند: «گفته می شود، که منزل مسکونی رئیس مجلس (یعنی ناطق نوری) نیز ۶۰۰ میلیون تومان برآورد قیمت شده است، خوب است در اینمورد نیز تحقیق شده و نتیجه آن به اطلاع مردم رسانده شود.» انصافاً کسی جرات داشت در روزنامه های رژیم گذشته از این نوع سوالات درباره خانه مهندس شریف امامی و مهندس ریاضی بکند؟ ما می گوئیم اینها یعنی ادامه جنبش، اینها یعنی کمک به رشد آگاهی مردم و حاصلش همان است که در انتخابات دیدید!

- شما فکر نمی کنید آن دو طرز تفکر و دوگرایشی که وجود دارد، باعث شده مردم وارد صحنه شوند؟

- نخیر! من گفتم که ما باید آن پس زلزله هایی که به آن اشاره کردم جدی بگیریم. یعنی این حکومتی که الان برقرار است، همین آقای آیت الله یزدی، عسکروالادی، رفیق دوست، بادامچیان، میرسلیم و بقیه شان که جلوی صحنه و پشت صحنه عمل می کنند، فشارهایی که به جامعه وارد می کنند، اگر می توانستند از شر آن زلزله و پس زلزله های آن خودشان را خلاص کنند، آنوقت بنام خودشان حکومت می کردند، اما آنها هنوز بنام برخی شعارهای انقلاب ۵۷ دارند حکومت می کنند. چرا؟ برای اینکه هنوز زیر آوار آن زلزله عظیم هستند و از مردم وحشت دارند. مردمی که سال ۵۷ ریختند بیرون و انقلاب کردند، برای این حرکات انقلاب نکردند که این آقایان در ایران حاکم کرده اند! ما می گوئیم همین مقدار آزادی که هست، آگاهی مردم را بالا برده و این آقایان هر چه که از دستشان برآمده کرده اند و می کنند که به آن خاتمه بدهند تا جلوی رشد بیشتر آگاهی مردم را بگیرند. نشریه پیام دانشجو در دانشگاه ها پخش می شود، سلام در جامعه پخش می شود، آن یکی در سطح دیگری پخش می شود، من به شما می گویم که امروز در شهرهای کوچک ایران مثل ساه و دامغان و ملایر و خمین و ایذه، در همه این شهرها روزنامه محلی چاپ می شود. همه آنها را که مولفه

هم بر سر نحوه عدالت اجتماعی و برنامه اقتصادی است. البته ما درباره چپ بصورت عام صحبت می‌کنیم و نه آن چپی که برنامه منسجم استراتژیک اقتصادی دارد و طبعاً تا دورانی طولانی هم با جریان‌های ملی و ملی-مذهبی و طیف چپ با همان دیدگاهی که اشاره کردم همکار و همگامی مشترک دارد. بنابراین مسئله ملی و ناسیونالیسم مسئله بسیار مهم و جدی است و ما به آن خیلی اهمیت می‌دهیم.

... اتفاقاً در گفتگویی که هفته گذشته در همین برنامه با آقای ابوالحسن بنی صدر داشتیم، همین مسئله مطرح شد. بحث ملیون و بحث روشنفکران. نکات مهمی را مطرح کردید، همان جنبش عمومی مردم ایران و انتخاب برنامه آقای خاتمی توسط این جنبش. البته همه این عقیده را ندارند، خیلی‌ها معتقدند که این یک معامله بوده، مصلحت نظام بوده و با هم توافق کرده بودند.

... این همان تر "جنگ زرگری در حکومت" است، که حالا اینطور مطرح می‌شود. و یا آن تعریفی که از انقلاب می‌کنند، که آن یکی را امریکائی‌ها بردند و این یکی را انگلیسی‌ها آوردند! انقلاب چیه؟ این حرف‌ها چیه؟ اون بالا تصمیم گرفته بودند که آخوندها بیایند و ژنرال‌ها بروند و سپاه پاسداران بیایند. ما فکر می‌کنیم که اینها حرف‌های خیلی ازان و بی ارزشی است که بی اعتباری آنها حداقل پس از ۱۸ سال باید مشخص شده باشد. این نوع صحبت‌ها را باید گذاشت کنار و رفت دنبال واقعیت!

... واقعیت اینست که می‌شود باور کرد، که جامعه روشنفکر، ملیون، چرا که آقای ابوالحسن بنی صدر هم معتقد است که گروه نهضت آزادی و ملیونی که به گفته شما فاز مذهبی هم دارند، بعنوان وجدان بیدار، تلنگری به جامعه زدند و نقش خاصی داشتند که تحریم انتخابات را کنار بگذارند، واقعا می‌شود باور کرد که نوعی آشتی ملی بین توده مردم و ملیون بوجود آمده است؟ عده‌ای معتقد بودند که مردم از روشنفکران بریده‌اند، اما دیدیم که آن نامه روشنفکران و هنرمندان با عنوان "ما نویسنده‌ها" آمد، نقش هنرمندان که شما خودتان هم به آن اشاره کردید. به این ترتیب علاوه بر مشکلات اقتصادی که شما اشاره کردید، روشنفکران هم در این ماجرا، ماجرای انتخابات یا جنبشی که شما به آن اشاره می‌کنید، وجود داشت؟

... من می‌گویم همین صحبتی که شما بعنوان سوال عنوان کردید، افعالش را فقط عوض کنید، این خودش تحلیل اوضاع ایران امروز است! جامعه‌ای که روشنفکرانش نامه می‌نویسند، ملیون مذهبی فراخوان می‌دهند، خود مردم به قول خود شما اینطور فکر می‌کنند. این خودش یعنی یک جامعه زنده، یعنی همه چیز دست به دست هم داده برای تحول، یعنی یک گام به جلو برداشتن، یعنی تحول خواستن، یعنی آگاهی بیشتر! ما با این نگرش موافقیم، شبیه همان نگرش ماست به جامعه! چرا این را سوال می‌کنید، خودتان بعنوان یک تحلیل و تفسیر اعلام کنید.

... اشاره کردید به افشاکاری علیه جناح راست و حجتیه، موفله و آگاهی مردم نسبت به اینها، اما عده‌ای ماجرا را فقط در تلاش این جریان برای حذف مجمع روحانیون مبارز بعنوان رقیب می‌بینند. درحالیکه نشریه شما، بیشتر به افشاکاری پیرامون این جریان می‌پردازد و در این جنگ جناحی شما هم شرکت کرده اید.

... ببینید، جنگ جناحی را ما قبول نداریم. ما می‌گوئیم اختلافات اساسی، تحت تاثیر مستقیم تناسب قوا و خواست‌ها و فشار جنبش شکل می‌گیرد و رشد می‌کند و در حکومت و میان جناح‌ها هم بازتاب پیدا می‌کند. شما دقت کنید، که همین آقای مهلوی کنی که اینطور در انتخابات اخیر حامی ناطق نوری شده بود، دوسال پیش که در لندن استعفا داد، چشم نداشت ناطق نوری را ببیند. ما می‌گوئیم که آنها یکبار ننشستند پالوده بخورند و آشتی کنند. منافعی را در خطر دیدند و از بیم جنبش مردم و در رفتن کار از دست هردوشان، درکنار هم قرار گرفتند.

... شما نقش توطئه را نفی می‌کنید و در خود نشریه نقش فراماسیونی نوین را افشاء می‌کنید و با به ملاقات آیت‌الله کنی و شریف امامی در لندن اشاره می‌کنید، نقش لاریجانی و مداکرائش با "نیک براون" انگلیسی را افشاء می‌کنید و با باند ۹۹ در مجلس را افشاء کرده اید و دستشان را رو

آنها می‌کنید که این تصورات را دارند، جنگ با عراق را هم ندیده می‌گیرند. ما می‌گوئیم همین مردم، حداقل در همان یکسال و نیمش که دشمن وارد ایران شده بود، با جنگ و دندان مقاومت کردند و دشمن را بیرون انداختند. وقتی این حقیقت در نظر گرفته نمی‌شود، آنوقت واکنش یک دخالت خارجی را هم نمی‌توانند تصور کنند. حکومت می‌گوید همه آن دفاع ملی از خاک ایران برای اسلام بود. ما می‌گوئیم انگیزه‌های مذهبی نقش مهمی ایفاء کرد، اما و بویژه در مرحله اول جنگ، که آن شعارهای نادرست و فاجعه بار، مثل فتح کربلا و بقیه‌اش وجود نداشت، خیزش ملی برای بیرون کردن دشمن از خاک وطن و مقاومت در برابر آن نقش خیلی مهمی ایفاء کرد. آنها که خواب بازگشت به ایران را از این طریق می‌بینند و می‌خواهند با هواپیماهای امریکا به ایران باز گردند، این ناسیونالیسم را ندیده می‌گیرند! بگذارید یک نمونه کوچکش را برایتان بگویم. نوروز امسال همین رادیوی شما یک برنامه‌ای درست کرده بود، که مردم از داخل کشور بتوانند با شما تماس بگیرند. البته برنامه به گونه‌ای بود که ظاهراً بتوانند از طریق شما و با استفاده از تلفن شما در امریکا، مردم با رادیو اسرائیل تماس بگیرند. ما این برنامه را دنبال می‌کردیم، اولاً مردمی که تلفن می‌کردند، مخصوصاً روزهای اول و دوم که از تهران و شهرستان‌ها تلفن می‌کردند به لس آنجلس، نمی‌دانستند چه خبر است، زنگ می‌زدند و یکباره صدای شما را می‌شنیدند! فوراً ذوق می‌کردند که صدای برو بچه‌های ایران را می‌شنوند و اگر یک ترانه‌ای هم می‌خواهند نه از یک رادیوی بیگانه، بلکه از همان گوینده‌هایی می‌خواهند، که صدایشان آشناست. رقابت خود شما هم با گوینده‌ها و گردانندگان رادیو اسرائیل برای ما جالب بود، که میکرفن را دست آنها نمی‌دادید و گردن کلفتی می‌کردید، که ما خودمان با ایرانیان خودمان حرف می‌زنیم و خودتان مستقیماً با مردم طرف صحبت شده بودید. ما عادت داریم، پدیده‌های بسیار کوچک، حتی نظیر همین حادثه را زیر ذره بین بگذاریم و از مجموع این پدیده‌های کوچک نتایج کلی را برای تحلیل خودمان بگیریم. همین حادثه به ظاهر کوچک هم، یعنی آن ایرانیست و آن ناسیونالیسمی که باج به بیگانه نمی‌دهد، همین ناسیونالیسم، پایگاه‌های اسرائیل در ترکیه را دشمنی با ایران و تمامیت ارضی مملکتش ارزیابی می‌کند. این درک توده‌ای مردم است و ما بسیار به آن احترام می‌گذاریم، همانقدر که برای درک ۲۰ میلیونی آنها برای طرد ارجاعی‌ترین، عقب مانده‌ترین و خطرناک‌ترین جناح حکومتی احترام قائل هستیم!

... یعنی شما معتقد هستید که فاکتور ملی گرائی و یا ملیون مذهبی و اصولاً ناسیونالیسم دارد بصورت یک پدیده و یا یک جریان سیاسی وارد ساختار ایران اسلام زده می‌شود؟

... اگر قبل از حوادث یوگسلاوی و حوادثی که در افغانستان گذشته و در تاجیکستان دارد می‌گذرد و حوادث مشابهی که در جهان اتفاق افتاده، اگر در چنین شرایطی رویدادی مثل حمله به ایران و جنگ و تقسیم کشور پیش می‌آمد، بدلیل نبود این تجربه و نبود عمق درک از عواقب آن، شاید مردم برای مدتی مبهوت می‌ماندند! اما اکنون اینطور نیست. فراموش نکنیم که حمله به عراق و نابودی این کشور و بلایی که سر مردم آن آوردند، زیر گوش مردم ایران اتفاق افتاد! بنابراین نگرانی از خاک ایران و استقلال کشور، حتی توأم با انگیزه‌های مذهبی دو آتشه و یا مذهبی، ملی و هرطور که شما فکر کنید، به یک درک عمومی تبدیل شده است. شما ببینید همین احزاب ملی و بویژه ملی-مذهبی ایران که تحت تاثیر انقلاب ایران، گرایش‌های مذهبی آنها بیشتر شده و درواقع ادامه جنبش ملی ایران محسوب می‌شوند، چگونه نسبت به این خطر از خود واکنش نشان می‌دهند! همین نهضت آزادی دکتر ابراهیم یزدی، یا جناح چپ آن که ایران فردا می‌شود و آقای مهندس سبحانی باشد، و یا جناح‌های رادیکال ترش مثل، سوسیالیست‌های خدا پرست و یا حزب مردمی‌های قدیم که دو جنبش و سازمان مذهبی از درون آن بیرون آمده و بالاخره دکتر پیمان و یا دوستان و یاران دکتر سامی طفلک که آنطور در جمهوری اسلامی با چاقو تکه پاره‌اش کردند، خب اینها میلیون ایران هستند، با تفکرات متفاوت مذهبی. همه اینها در هر اظهار نظری که در این سال‌ها از آنها خوانده و یا شنیده ایم، نسبت به این خطر از خودشان واکنش‌های واقعا وطن دوستانه نشان داده‌اند. این خواست و درک مردم است که در این اظهار نظر‌ها بازتاب یافته. آنوقت شما مقایسه کنید این نوع اظهار نظرهای ملی و وطن دوستانه را با آن گرایشی که در کیهان لندن و یا برخی رادیوهای فارسی زبان دنبال می‌شود و هر تهدید به بمباران ایران را ذوق زده و با این امید که زمینه حکومت مجدد آنها تامین می‌شود، آنرا در مهاجرت تبلیغ می‌کنند. ملی هم از نظر ما تعریف معینی دارد. ملی یعنی آن حزب و شخصیت سیاسی که از استقلال مملکت دفاع می‌کند و طرفدار آزادی است. برخی تفاوت دیدگاهها و برنامه‌های چپ با آنها

می کنید، بادامچیان، عسکراولادی، ناطق نوری و نقشان را آنکرا دیسمان می کنید و در مقابل جامعه قرار می دهید و بعد تمامی این مجموعه را ربط می دهید به نقش انگلیس و یا نقش بی بی سی. بنابراین چطور می شود نقش توطئه را منکر شد؟

توطئه ها را باید افشاء کرد

- نخیر من اصلا نگفتم که نقش توطئه ها را بگذاریم کنار و نبینیم. ما معتقدیم از همان آغاز انقلاب، یعنی از همان آغاز ۵۶ و ۵۷ هم انواع توطئه ها جریان داشته و دارد و شاید در همین لحظه هم که من و شما با هم صحبت می کنیم، توطئه جدیدی در جریان باشد. این یک بحث است و توطئه ها را تا سطح توطئه بودن انقلاب پیش برد بحث دیگر. اما از همه مهم تر، همان سیاستی است که به آن اشاره کردم، یعنی افشای توطئه ها و خنثی سازی آنها از طریق آگاهی مردم و مقاومت آنها. و این ممکن نیست، مگر استفاده کردن از همان آزادی اندکی که در جامعه وجود دارد. اتفاقا جناح حاکم هم این را بزرگترین ضعف خود می شناسد و مقابله با آزادی ها، به بهانه های مختلف ناشی از همین ترس است. آن مطبوعات که چنین نقشی را دارند، چه مذهبی و چه غیر مذهبی باید تقویتشان کرد. به همین دلیل است که ما اعتقاد داریم برای تشکیل احزاب و آزادی احزاب همه کوشش را باید کرد. ما اعتقاد داریم که اگر امروز بقال های ایران هم حزب تشکیل بدهند و به تک حزبی "موتلفه" در جامعه بصورت رسمی خاتمه بخشیده شود، باید از آن استقبال کرد. این آن چیزی است که ارتجاع حاکم نمی خواهد به هیچ طریق زیر بارش برود، حتی با نفی حاصل انتخابات. امروز همین مخالفت هائی که با آقای مهاجرانی برای وزارت ارشاد اسلامی می کنند و معلوم نیست آنگونه که می خواهند موفق شوند، به بهانه های فرعی، اما در حقیقت مخالفت با نقشی است که احتمال می دهند وی و بعنوان مجری برنامه انتخاباتی آقای خاتمی برای تشکیل احزاب، آن را ایفاء کند. آنها می خواهند با هر ترفندی که شده جلوی تشکیل احزاب و آزادی احزاب را بگیرند تا خودشان بعنوان حزب سراسری و با روش های فاشیستی حکومت کنند. آنها نشریه ارگان خودشان را بنام "شما" در تهران منتشر می کنند، کنگره می گذارند، بیانیه می دهند و خلاصه در حالیکه می گویند هیچ حزبی نباید در مملکت باشد و بقول معروف حزب فقط حزب! الله، خودشان یک حزب تمام و کمال را درست کرده اند و در پی حکومتی شبیه طالبان هم هستند، البته با تفاوت هائی که خواه ناخواه بین جامعه ایران و افغانستان وجود دارد. مسئله آنها آزادی حزب توده ایران نیست، آنها حتی با رسمیت یافتن همین گروه کارگزاران بعنوان یک حزب مخالفتند! موتلفه می خواهد یگانه حزب باشد. امیدوارم یک شب، اگر تمایل داشتید درباره بنیانگذاری این حزب، نقشی که در جمهوری اسلامی ایفاء کرده، نقشی که در تشکیل حزب جمهوری اسلامی و سپس انحلال آن ایفاء کرد، چگونه از یاقیمانده های فذائیان اسلام شکل گرفتند، چه کسانی از میان آنها در همین جمهوری اسلامی ترور شدند و نابود شدند تا کار به یک تازی عسکراولادی و لاچوردی و بقیه حاضرین رسید. امیدوارم اگر شنوندگان شما تمایل داشتند یک شب درباره همه این مسائل صحبت کنیم. درباره حزب جمهوری اسلامی، که اساسا حزب نبود، بلکه یک جبهه حکومتی بود!

- شما که اینقدر مترقیانه به مسائل نگاه می کنید، چرا باید از شخصیت هائی نظیر میرحسین موسوی، مثل کروبی، مثل خوزینی ها و یا بهزاد نبوی و سلامتیان، حجت الاسلام محتمشی دفاع کنید؟ بخاطر اینکه آنها کمی چپ می اندیشند؟

- ما با این کلی گوئی ها و این نوع داوری ها موافق نیستیم. همه این آدم هائی که گفتید و داوری هائی که وجود دارد، نباید به نوعی باشد که شما نتوانید بعدا تجدید نظری هم بکنید. همانطور که پیش تر هم گفتیم، درست نیست که ما درباره خودمان اینطور قضاوت کنیم، که در این سال ها و با حوادثی که پشت سر گذاشته ایم، به نتایج جدیدی رسیده ایم و به اندیشه های جدیدی رسیده ایم، تعدیل هائی در برخی یکسویه نگرینهای گذشته خودمان کرده ایم، اما تصور کنیم که در طول این سال ها، دیگرانی هم به نتایج دیگری رسیده باشند و سیر تحولی را طی کرده باشند؟ بنابراین بهتر است کمتر نظری متکی به داده های گذشته بدهیم و بعد هم یک خط مرزی بکشیم و به خودمان هم اجازه ندهیم بایمان را از این مرز آنطرف تر نگذاریم. ما می گوئیم بیایید بحث افراد را نکنیم. در مورد آقای موسوی هم که شما صحبت کردید، ما همان موقع که کاندیداتوری احتمالی او مطرح بود، نوشتیم که مردم او را می شناسند و بهرحال او را قربانی جناحی می دانند که می خواهد ناطق نوری را رئیس جمهور کرده و دایران یکه

تازی کند، به این دلیل شانس پیروزی در انتخابات را دارد. این کاندیداتوری هم وارد مرحله جدی نشد و انتخابات سیر دیگری را طی کرد. ضمنا کوشش سران موتلفه اسلامی برای جلوگیری از کاندیداتوری او و ماجرا هائی که در حوزه علمیه قم گذشت، که ما در نشریه خودمان جزئیات آنرا نوشته ایم، نشان داد که این ارزیابی ما دور از واقعیت نبود. اینکه میرحسین موسوی خوب یا بد بود، انتقادهای ما به او کدام بود و یا اساسا کاندیدای مطلوب ما چه کسی می توانست باشد؟ این یک بحث است، اما اینکه مردم از چه امکائی می توانستند استفاده کرده و مقابل ائتلاف مهاجم روحانیت مبارز، موتلفه اسلامی، روحانیون بازاری و بالاخره مانیای حجتیه بایستند، یک بحث دیگر! در مورد آقای خاتمی هم، همان موقع که انصراف میرحسین موسوی جدی شده بود، ما کاندیداتوری خاتمی در کنار چند نفر دیگر و بسیار هم ضعیف مطرح شده بود، ما با توجه به مجموعه شرایط داخل کشور، جنبائی که روحانیت ارتجاعی و موتلفه ای های بازاری پیرامون تکرار سرانجام انقلاب مشروطه و خطر حذف روحانیت از صحنه راه انداخته بودند و سفری که به قم کرده و روحانیت را به سود خودشان بسیج کرده بودند و خطر لغو انتخابات و برگزینی یک رئیس جمهور اصلاح، یعنی همان ناطق نوری روز به روز جدی تر می شد، ما به این نتیجه رسیدیم، که اتفاقا در این مرحله اگر یک روحانی با برنامه ای ملی- یا همان مفهومی که توضیح داده شد- کاندیدای مردم شود، شانس قطعی برای پیروزی در انتخابات و شکست بزرگ روحانیون حکومتی را خواهد داشت. این ارزیابی درست بود و نتیجه هم همان شد که ما پیش بینی کرده بودیم و در نخستین اطلاعیه ورود به کارزار انتخاباتی خودمان هم اعلام کرده بودیم. به این ترتیب مردم کاندیدای خودشان را به پیروزی رساندند و دیدید که مردم به عبا و عمامه رای ندادند، بلکه بین دو روحانی یکی را که رئیس مجلس هم بود و خیلی هم مشهور بود، طرد کردند و دیگری را که همه نوع توطئه حکومتی علیه او صورت گرفت و شهرتی هم در میان توده مردم نداشت، ظرف مدت کوتاهی باز شناختند و انتخاب کردند. مقابله با ارتجاع مذهبی- بازاری جز از طریق به میدان آمدن توده عظیم مردم ممکن نبود و زبان و باور و شناخت این مردم هم همان بود که دیدیم. مردم در همان ماه محرم که موتلفه اسلامی با راه انداختن هیات های بزرگ سینه زنی در تهران و شهرستان ها، در آستانه انتخابات، امید زیادی به تبلیغات مذهبی خودش برای ناطق نوری بسته بود و دیگر های بزرگ پلور بار گذاشته بود، مردم همین پلور را خوردند اما تکان دهنده ترین شعارها را در همان سینه زنی ها به سود خاتمی دادند. ما تعدادی از این شعارها را در راه توده منتشر کرده ایم، از جمله این شعار را: "سید مظلوم تویی- رئیس جمهور تویی". شما به همین شعار نگاه کنید و ببینید مردم چقدر هوشیاری از خودشان نشان دادند، واقعا روانشناسی جامعه امروز ایران جالب است. مردم برای اینکه در هیات های سینه زنی موتلفه درگیری پیش نیاید و بهانه ای هم بدست گردانندگان مساجد و تکایای وابسته به موتلفه و بازار ندهند، اسم خاتمی را نمی آوردند، بلکه او را سید مظلوم خطاب می کردند! و یا تقریبا در تمام خطوط اتوبوسرانی تهران، که مردم زحمتکش و توده مردم در صف های طولانی مدت ها در انتظار اتوبوس می ایستند و درواقع محل بحث و مباحثه و انتقاد در باره همه مسائل مملکت است، شاگرد راننده ها روی رکاب ایستاده و از انتهای صف که اتوبوس جلو می آمد تا برسد جلوی صف، فریاد می زدند "خاتمی هاش بیان جلو، ناطقی هاش برن ته صف". مردم اینطوری تلویزیون را سکه یک پول کردند! اینست آن شناخت و تبلیغات توده ای و مردمی. هر نوع مقابله ای که حکومت اکنون در برابر این خواست مردم بکند، با واکنشی همینطور توده ای روبرو خواهد بود. ما یقین داریم.

- شما اشاره کردید که مردم در یک جنبش شرکت کردند و خاتمی از درون این جنبش بیرون آمد. با انتخاب خاتمی، این جنبش به پایان رسید؟ اگر خاتمی را با یک توطئه، با یک کودتا برگزین کنند، این جنبش هم تمام خواهد شد؟

- ببینید! ما به سرنوشت جنبش کنونی هم مانند سرنوشت انقلاب ۵۷ نگاه می کنیم. اگر سیر رویدادها آنگونه شود که شما اشاره کردید و جنبش سرکوب شود، در آن صورت باید پذیرفت که انقلاب بهمن ۵۷ هم، در این مرحله به پایان خط خود رسیده است. بنابراین باید دفتر انقلاب ۵۷ را بست. ماجرائی شبیه جنبش ملی سالهای ۳۰ که سرانجامش به کودتای ۲۸ مرداد ختم شد. دفتر ملی شدن نفت را بستند، آنهائی کشتنی بودند گرفتند بردند تیرباران کردند، که اکثریت نزدیک به مطلق هم مال حزب توده ایران بودند، و چند نفری از دیگران را هم برای مدتی زندانی کردند و جنبش رفت تا دهه ۴۰، که دوباره در اشکال دیگری به خود آمده و بروز پیدا کرد. پس از خیزش کوتاه مدت سالهای ۴۰-۴۱، که باز حکومت با قهر و خشونت خود را به مردم تحمیل کرد، ما رفتیم

احمد توکلی و رفسنجانی قائل نشدند؟ برای آنکه هیچکدام از آنها، برنامه دولشان این حرف‌ها نبود که آقای خاتمی مطرح کرد و درواقع حرف مردم را زد! خب، این حرف‌ها را تلویزیون پخش کرده و میلیون‌ها نفر شنیده‌اند. این یعنی تشدید آگاهی مردم و بسیج آنها برای به اجرا درآوردن این وعده‌ها. ما می‌گوئیم اخبار کوچک کوچک مربوط به ایران را باید بدقت خواند و دنبال کرد تا نسبت به جامعه احساس نزدیکی کرد و خود را درکنار آن یافت. این اخبار کوچک، درکنار هم، خودش یک تحلیل جامع است!

- کلیاتی را با هم مرور کردیم، همراه با شنوندگان، واقعا هم به پیگیری اخبار و رویدادها نیاز است و با شما موافقم. اجازه بدهید این وعده از شما بخواهیم که در یک فرصت دیگر که بسیار هم زود خواهد بود، نگاه کنیم به جناح‌ها، به کانون‌های قدرت، نهادها، جامعه را یک به یک با هم بررسی کنیم.

- کاملا موافقم، بویژه نهادها و تشکلهایی که امروز در جمهوری اسلامی وجود دارد. مثلاً شما به آمار که بر می‌گردید با این واقعیت روبرو می‌شوید که ۱۴۰۰ مسجد در یک شبکه، مثل تشکیلات حزبی قرار دارد و تحت زعامت آقای مهدوی کئی است، که امور اجرایی‌اش را سپرده است به فرد دیگری بنام "جواد صادقی". ما باید بدانیم که این ۱۴۰۰ مسجد، که در واقع ۱۴۰۰ حوزه تشکیلاتی است در سراسر ایران، آخر در جمهوری اسلامی چه می‌کنند؟ مثلاً جامعه و عاقل در ایران وجود دارد. این جامعه تحت زعامت فلسفی معروف است که حالا پیرو خانه نشین است و جانشینش بنام حجت الاسلام "اکرمی" آنرا اداره می‌کند. هزاران هزار مبلغ مذهبی را آنها سازمان داده‌اند و در همین انتخابات اخیر، آنها را بسیج کرده و به روستاها و شهرها فرستاده بودند تا ناطق نوری را از صندوق درآورند. همین آقای اکرمی حالا عضو هیات رئیسه مجلس هم هست! واقعا این شبکه بندی اختاپوسی برای شما جالب نیست؟ اینها را نمی‌شود مسخره کرد و یا ندیده گرفت، باید به آنها ورود کرد، آنها را شناخت، افشاء کرد. یا مثلاً کمیته امداد امام خمینی که زیر سرپرستی عسکراولادی دبیرکل موقوفه اسلامی است. این کمیته به گفته خود این آقای عسکراولادی که در تاریخ ۴ اسفند ۷۴ در مطبوعات چاپ شده، ۴ میلیون نفر مردم را این به بهانه تامین دارو و درمان به اسارت گرفته است. شما نگاه کنید! چرا باید اجازه داد ۴ میلیون نفر دستشان برای چهارتا قرص و دارو مقابل بازاری‌ها دراز باشد و تحت سلطه آنها باشند؟ خب، این بازاری‌ها، موقوفه‌ای‌ها که این کمیته را در اختیار خودشان دارند، این مردم را در جهت اهداف خودشان تحت فشار می‌گذارند، از میان همین‌ها گروه‌های حمله درست می‌کنند، تظاهرات‌چای‌های حرفه‌ای درست کرده‌اند. چرا نباید کارزاری در جامعه بوجود آورد که به این بازی خاتمه داده شود و این بازی را جمع کرد؟ اینها تشکیلات سیاسی است که ارتجاع مذهبی- بازاری برای خودش درست کرده! باید آنها را جمع کرد. اینهاست دست بلند ارتجاع، دست بلند ضد انقلاب داخل کشور است. ما بختمان اینست، که در جامعه کنونی هم تشکل وجود دارد، جامعه بسی تشکل نیست، اما تشکل‌هایش اینطور است. البته ما با این نوع تشکل‌ها و شیوه‌ها آشنا نیستیم، یعنی با معیارهای شناخته شده ما همخوانی ندارد و به همین دلیل هلم از آن غافل مانده‌ایم. باید دولت مستقیمی این ۴ میلیون را از زیر کنترل بازار بیرون کشیده و این بسی پنهان را تحت حفاظت رسمی خودش بگیرد! اینها عرصه‌های مبارزه است، که ما مهاجرین سیاسی باید آنها را بشناسیم.

- من امیدوارم در گفتگوهای آینده به این مسائل بیشتر بپردازیم.

- امیدوارم به آنچه که در اینجا گفته شد، حداقل توجه بشود!

- یقیناً اینطور است.

* دو شخصیت ملی که قربانی کودتای ۲۸ مرداد شدند، زنده ییاد دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه دولت دکتر مصدق بود، که تیرباران شد و روزنامه نویسی آزادیخواه، کریمپور شیرازی بود، که در زندان به آتش کشیده شد!

برای واکنش‌های خشونت آمیز دهه ۵۰ در برابر حکومت که بعد هم به انقلاب ۵۷ ختم شد. بنابراین وقتی در باره کودتا صحبت می‌کنید و سرکوب جنبش کنونی، باید چنین برآمدهایی را در نظر داشته باشید، که البته با توجه به اوضاع امروز ایران و توازن نیروها، کار به این آسانی نخواهد بود که عده‌ای تصور می‌کنند.

حالا ما فرض می‌کنیم، اوضاع همانطور شد که شما هم مطرح می‌کنید. من از شما سوال می‌کنم که فرض کنیم کودتا کردند و آقای عسکراولادی رئیس جمهور شد، آقای مرتضی نبوی هم وزیر ارشاد اسلامی و آقای علینقی خاموشی هم از آن پشت‌ها آمد بیرون و نفت مملکت را گرفت در اختیارش و آقای بادامچیان هم که پشت آیت الله یزدی حالا عمل می‌کند، شد راس قوه قضائیه و همه کارها را علناً در اختیار گرفت و رفتند با انگلستان و آمریکا هم همه نوع زدوبند را کردند و ابراز بندگی آنها را هم آمریکا پذیرفت. در این صورت جواب شکم مردم را کی می‌دهد؟ مشکلات اقتصادی جامعه به این صورت حل می‌شود؟ با اقتصاد دلالی مملکت می‌شود گرداند؟ این آقایان شاید چنین خیالی را در سر داشته باشند، اما یقین بدانید سریع تراز آنچه تصور کنند، سقوط می‌کنند. جنبش مردم راه حل‌های دیگری را پیدا خواهد کرد. مردم ایران دیگر زیر بار رهبری آمریکا و انگلیس نمی‌روند. بگذارید برایتان یک سند خیلی قابل توجهی را بخوانم. این سند، تحلیلی است مربوط به انتخابات، که همین جناح شکست خورده انتخابات ریاست جمهوری، رفته است در اتاق‌های در بسته خودش و این شکست را جمع‌بندی کرده است. سخنگو و گرداننده جلسه هم مهندس باهنر بوده است. شما می‌دانید که مهندس باهنر، رهبر گروه‌های همسو با موقوفه اسلامی است و گرداننده اصلی تبلیغات انتخاباتی ناطق نوری بود و ظاهراً در کابینه احتمالی وی هم ممکن بود معاون وی و یا وزیر نفت و یا وزیر کشور شود. الان هم عضو هیات رئیسه مجلس است و کنار ناطق نوری می‌نشیند. ایشان در این جلسه ای که اشاره کردم، نکات جالبی را درباره دلائل شکست در انتخابات مطرح می‌کنند. این ارزیابی نشان می‌دهد که شکست اخیر و آن پتکی که هنوز همه را در مهاجرت بیدار نکرده، کم کم تفکر و اندیشه را حتی در میان برخی جریان‌های درون طیف راست هم بوجود آورده، که جای امیدواری است. من پیشتر گفتم که نباید فرض را بر این بگذاریم که حوادث و شکست و پیروزی‌ها فقط ما را هوشیار کرده و یا می‌کنند، نخیر حتی در درون راست ترین جناح حاکم هم این امکان وجود دارد! ۱۶ یا ۱۷ دلیلی که مهندس باهنر در آن جلسه برای شکست ناطق نوری می‌آورد، چند نمونه‌اش نشان می‌دهد، که حتی به زعم خود این آقایان هم حساسیت نسبت به استقلال مملکت و ترفتن زیر بار بیگانه چقدر در جامعه جدی است. در این سند که نشریه "عصر ما" اخیراً به آن دست یافته و منتشرش کرده، از جمله دلائل شکست تبلیغات ناطق نوری را این می‌داند که او با رادیو بی بی سی مصاحبه کرده بود و این واکنش منفی داشت، دوم اینکه مذاکرات پنهانی محمد جواد لاریجانی با انگلیسی‌ها در جامعه افشاء شده بود و این ضربه خیلی مهمی بود.

ما با این جناح مبارزه می‌کنیم، اما بالاخره باید ببینیم و بدانیم که آنها هم این شکست را چگونه ارزیابی می‌کنند! از چند دلیل دیگری هم که در آن سند ذکر می‌شود، از جمله اینست که *رادیو و تلویزیون یکجانبه طرف ناطق نوری را گرفت و مردم احساس کردند، پس آنکس که محروم شده، یعنی خاتمی، از اینها، یعنی حکومتی‌ها نیست، *دخالت وزارت اطلاعات و امنیت به سود ناطق نوری *دخالت فرماندهان سپاه به سود وی؛ و بالاخره *آن نطق چاله میدانی برادر ناطق نوری در مازندران که نشریه ای بنام "مبین" آنرا در ایران منتشر کرد و واقعا هم ضربه‌ای بود به تبلیغات ناطق نوری. ما این نطق را در نشریه خودمان چاپ کرده‌ایم. همین نطق باعث شد تا مردم بفهمند کمیسیون نفت مملکت را جناح راست در اختیار چه کسی گذاشته و باصطلاح مشت نمونه خروار است. بعد از انتخابات هم البته او را از این پست برداشتند!

جامعه ایران امروز یعنی این! شما نمی‌دانم اطلاع دارید یا خیر، که دیشب آقای خاتمی در تلویزیون ظاهر شده و یک مصاحبه کرده است، پیرامون کابینه‌ای که به مجلس معرفی کرده. او در این نطق، چنین مضمونی را مطرح کرده، که "مجلس به وظیفه قانونی خودش که بررسی صلاحیت وزرای پیشنهادی است باید عمل کند و از این عمل قانونی مجلس دفاع می‌کنم، زیرا معتقد به قانون هستم. اما آقایان نمایندگان باید توجه داشته باشند که مردم به برنامه‌ای رای دادند که من خودم را متعهد به اجرای آن اعلام کرده‌ام. در همین مصاحبه گفته که من از آزادی مطبوعات و مطبوعات مستقل دفاع می‌کنم، آنها از خود من هم می‌توانند انتقاد کنند و بعد هم من از تشکیل احزاب و آزادی احزاب دفاع می‌کنم و دولت من متعهد به تحقق آنست. مردم به این حرف‌ها رای دادند."

شما مقایسه کنید، که چرا در انتخابات دوره دوم ریاست جمهوری رفسنجانی، مردم اینگونه از انتخابات استقبال نکردند و تفاوت چندانی بین

غارت تاریخی یک ملت!

"آلبانی" کوچکترین کشور سوسیالیستی در شرق اروپا بود. نظام حاکم بر این کشور، در ادامه ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، سرانجام درهم پاشید. رژیم حاکم بر این کشور، که فارغ از هر نوع ابتکار و خلاقیت ملی بود! نظام حاکم، نه تنها کوششی در جهت آشتی با تکنولوژی و صنایع نداشت، بلکه با بستن درهای کشور بر روی جهان خارج و پیشه کردن انزوا، کشور را در بافت روستائی-قومی اداره کرد. این درها، حتی به روی کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی نیز بسته بود!

پس از فروپاشی نظام گذشته، گرایش های قومی، مذهبی، مانند دیگر کشورهای سوسیالیستی میدان بروز یافتند. کشورهای سرمایه داری اطراف آلبانی، مانند ایتالیا و یونان پایتگاهی برای آینده منازعات اروپا، در این کشور جستجو کردند و شرکت های غارتگر متعلق به کشورهای بزرگ سرمایه داری بلافاصله غارت ملی را در این کشور سازمان دادند. صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، بلافاصله نسخه های عمومی خود را برای این کشور نیز پیچیده و در اختیار حکومت های مجری آنها گذاشتند و منتظر بازی های سیاسی آمریکا برای حمایت از این طرح ها شدند. سرمایه داری دلال و مافیای صفت بسرعت در این کشور نیز مانند دیگر کشورهای سوسیالیستی سابق -بویژه روسیه- قدرت را قبضه کرد. خصوصی سازی و رویای پولدار شدن، برای دوره ای کوتاه مردم آلبانی را نیز فریب داد، اما سرانجام مردم آلبانی نیز نیمه جان، با امواج نابآوری به ساحل شکست رویاها رسیدند. شرکت های مضاربه ای با هدایت و طراحی بانک ها و بورس های بین المللی در آلبانی غارتی به وسعت نادگمی و بی خبری مردم این کشور از جهان خارج از کشور را سازمان دادند. مافیای داخلی مجری و شریک کوچک این غارت بود. غارتی که به یکصد میلیارد دلار می رسد و این شاید بزرگ ترین کلاهبرداری تاریخ باشد، که در کشوری کوچک و به قیمت هست و نیست مردمی فقیر و ساده و زود باور تمام شد!

کشور دستخوش جنگ داخلی شد، سیل عظیم مهاجرین جوان و فقیر به طرف ایتالیا، یونان و دیگر کشورهای اروپائی سرازیر شد. این مهاجرت به قیمت جان بسیار در دریا تمام شد. چند انتخابات سرپا تظلی، ره آورد دموکراسی به سبک غربی در این کشور بوده است. حاصل آخرین انتخابات، پیروزی..... است، اما کمتر کسی باور دارد که این پایان ۸ سال فاجعه ملی در آلبانی باشد. حوادث هنوز در کمین این کشور کوچک، روستائی و فقیر است. اقلیت یونانی آلبانی، کشور یونان را امیدوار به یافتن پایتگاهی در این قسمت از اروپا می کند، همچنان که رومانی را، و این در حالی است که ایتالیا خود را پدرخوانده آلبانی می داند. پدر خوانده ای که یکبار در ورود ارتش موسیلمانی به آلبانی خشم خودش را نسبت به فرزند ناخلف و نافرمانش نشان داد! اما همه آنها می دانند که بازنگر بزرگ صحنه آمریکاست. کشوری که تکران از انقلابی نوین در شرق اروپا و سرازیر آن به غرب، و پیش از همه آنها بیداری ملی در روسیه تکرانش می کند. تاکنون حاصل هر جنگ داخلی در شرق اروپا، استقرار نیروهای تحت فرمان آمریکا بوده است. آلبانی نیز همین سرنوشت را خواهد داشت. پیامدهای جنجال برانگیز انتخابات اخیر آلبانی شاید بتواند تا حدودی آینده پر حادثه این کشور را مشخص کند؛ اما پیش از پرداختن به هر توطئه خارجی باید دید در خود آلبانی چه می گذرد، مردم به کدام مرز از آگاهی ملی رسیده اند. توطئه ها می تواند تحت تاثیر همین آگاهی عمومی و در واقع جنبش ملی کشور ناستوان و یا پرتوان شود. اگر حاصل غارتی که از مردم این کشور شده است، بیداری ملی باشد، باید امیدوار بود.

آنچه را در زیر می خوانید، ترجمه ایست از دو گزارش پیرامون اوضاع آلبانی و بویژه غارت شرکت های مضاربه ای در این کشور، که در "اومانیتیه"، ارگان مطبوعاتی حزب کمونیست فرانسه چاپ شده است.

شرکت های مضاربه ای به مردم آلبانی وعده می داند: یک شبه پولدار می شوید!

رویائی که مردم را به خاک سیاه نشانده!

غارت هست و نیست مردم توسط شرکت های "مضاربه ای"، خشم و عصبان عمومی را در آلبانی موجب شد. اما پیش از پرداختن به نتایج این خشم و غضب، که تا حدودی در آخرین انتخابات آلبانی بازتاب یافت، باید دید کدام توهّمات و رویاها موجب این امر شد:

سقوط اقتصادی آلبانی، پس از سال ۱۹۹۰ بصورت ناگهانی شروع شد. از این سال تا سال ۱۹۹۲ تولید ناخالص ملی حدود ۵۰ درصد کاهش یافت و تولیدات کشاورزی تا ۳۰ درصد و تولیدات صنعتی بیشتر از ۶۰ درصد تقلیل یافت. در همین سال، حزب دموکراتیک نوین آلبانی در انتخابات به پیروزی رسید و "سالی بریشتا" به ریاست جمهوری رسید. او با جنجال بسیار، یک برنامه

ضررتی برای باصلاح نجات اقتصادی کشور اعلام داشت. این برنامه چیزی نبود، مگر نسخه تکراری صندوق بین المللی پول، که بریشتا نامش را "برنامه درمان اقتصادی" گذاشته بود.

(مشابه برنامه تعدیل اقتصادی که با جنجال زیاد توسط هاشمی رفسنجانی، پس از پایان جنگ با عراق اعلام شد و دولت ائتلافی او با جناح "بازار-روحانیت" مجری آن شد!)

قیمت ها، بویژه قیمت مایحتاج عمومی، که بهر حال در نظام گذشته علیرغم همه کمبودهایش در دسترس همگان بود، بسرعت افزایش یافت و این برای توده مردمی که دارای سطح زندگی بسیار نازلی بودند یک فاجعه بود. بویژه آنکه ضمانت داشتن یک شغل و خدمات اجتماعی مجانی نیز از آنها گرفته شده بود. از سال ۱۹۹۳ به بعد تولید ناخالص داخلی بین ۶ تا ۸ درصد در سال رشد کرد، اما این رقم مقایسه ایست با ارقام مربوط به سقوط ناگهانی تولید ناخالص ملی از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۲ تا مرز ۵۰ درصد! تولید صنعتی همچنان بصورت نازل باقی ماند و سهم صنایع در تولید ناخالص داخلی از ۳۷ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۱۳ درصد در سال ۱۹۹۵ رسید. دولت در همین زمان اعلام داشت که رقم بیکاری از ۲۶ درصد به ۱۵ درصد رسیده است. اما دولت نگفت که این کاهش بیکاری حاصل چه فعل و انفعالاتی است! این ارقام بدلیل مهاجرت بخش قابل ملاحظه ای از نیروی کار آلبانی به خارج از کشور بدست آمده بود. دولت درباره کشاورزی نیز بخشی از واقعیت را اعلام داشت و آن، اینکه سهم زراعت در تولید ناخالص داخلی از ۲۳ درصد در سال ۱۹۸۹ به ۵۵ درصد در سال ۱۹۹۵ رسیده است. بخش دوم حقیقت که اعلام نشد آن بود، که کشاورزان و روستائیان از بیم عدم حمایت دولتی، تولید خود را -بالا بردند، اما بصورت همزمان آنرا از بیم قحطی، جنگ، بازگشت مالکین و فروخته شدن زمین ها به پولداران انبار کردند و نفروختند. در نتیجه این افزایش تولید در بازار محسوس نبود!

خصوصی سازی بسرعت از شهرها به روستاها رسید و زمین کشاورزان نیز تقسیم شد! زمین کشاورزان به قطعات کوچک تقسیم شده و فروخته شد، قطعاتی که به زحمت به یک چهارم هکتار می رسید. دولت جدید تعاونی های زراعی را منحل کرد، و این خود از عوامل موثر در مهاجرت روستائیان به شهرها و تشدید مهاجرت شد. به موجب آخرین آمار که در اختیار است، یکصد هزار نفر اکنون به جمعیت پایتخت "تیرانا" که تا سال ۱۹۹۰ فقط ۲۳۰ هزار جمعیت داشت افزوده شده است. این فرار به شهرها و مهاجرت، در حالیکه روستاها را تا حدودی خودکفا کرده و آساز بیکاری را بصورتی کاذب پائین آورده است، هیچ تغییری در کمبود خواروبار در بازار شهرها بوجود نیاورده است. آنها که در روستاها مانده اند، برای حفظ بقا، خود می کارند و انبار می کنند و آنها که در شهرها زندگی می کنند، چشمشان به روستاهاست!

تجارت خارجی

موازنه تجارت خارجی آلبانی بدلیل وارد کردن تولیدات کشاورزی و عدم دسترسی به تولیدات کافی برای صادرات روز به روز بیشتر محسوس می شود. این در حالی است که این کشور تا قبل از سقوط دولت قبلی سومین کشور صادر کننده "کروم" در جهان بود. بجای همه اینها، اکنون آلبانی کارگر و مزدگیر به کشورهای اروپائی صادر می کند. انتقال ارز این کارگران به داخل کشور، بخشی از درآمد دولت را تامین می کند، اما کشور همچنان زیر بار بدهی خارجی می رود. این بدهکاری اکنون به ۷۶۰ میلیون دلار رسیده است، که برای کشور کوچک و بی درآمدی مثل آلبانی، بدهی بزرگی محسوب می شود. در طول ۵ سال برنامه لیبرالیزم اقتصادی که "سالی بریشتا" با جنجال زیاد آنرا به اجرا گذاشت، اقتصادی آلبانی از نابآبادی به ویرانی تبدیل شد.

در چنین شرایط بغرنج و گیج کننده ای، که آلبانیایی های بی خبر از جهان سرمایه داری و نیرنگ های آن در آن گرفتار آمده بودند، سروکله شرکت های مضاربه ای پیدا شد، تا آخرین رمق آنها را هم گرفته و جیب هایشان را خالی کند. آنها سراسر کشور را پر از تابلوهای تبلیغاتی کردند و اعلام داشتند که با پس انداز پول در این شرکت ها بسرعت پولدار خواهید شد! همین شرکت ها، بزرگترین کارزار تبلیغاتی را به سود "سالی بریشتا" راه انداختند و او را به پیروزی در انتخابات رساندند. مردم انواع تقلب ها را نادیده گرفتند، زیرا در رویای سرمایه گذاری در شرکت های مضاربه ای و پولدار شدن بودند! انتخابات پارلمانی روز ۲۶ ماه می و ۲ ژوئن ۱۹۹۶ در چنین فضائی برگزار شد. تقلب آنچنان آشکار بود که سازمان امنیت و همکاری اروپا و پارلمان اروپائی نیز خواهان تجدید انتخابات شدند، اما این خواست نیز انجام نشد و تنها در ۱۷ حوزه از تقریباً ۲۰۰ حوزه رای گیری بار دیگر انتخابات تکرار شد. سالی بریشتا -

همه چیز را باختیم!

در محوطه‌ای پر از گل و لای، که روزگاری سبز بوده، کولی‌ها لباس‌ها و کفش‌های کهنه را روی پلاستیک‌ها ریخته و می‌فروشدند. در انتهای یک ضلع این محوطه، ساختمان کوچکی قرار دارد که میله‌های آهنی از امنیت آن دفاع می‌کند. صدها نفر در برابر این ساختمان جمع شده‌اند و خواهان شنیدن خبری از دارائی بریاد رفته‌شان هستند. ما در "تیرانا" پایتخت آلبانی و در برابر ساختمان بزرگ‌ترین شرکت‌های مزاربه‌ای، بنام "ویفا هستیم" هزار میلیارد دلار، در کشوری که تولید ناخالص ملی آن به زحمت به دو هزار میلیارد دلار می‌رسد، توسط این شرکت‌ها غارت شده‌است. "آریانا" که در میان اجتماع کنندگان غارت شده است، به ما می‌گوید که امیدوار است، بتوان حداقل بخش کمی از پول خود را از این شرکت پس بگیرد. شرکتی که مردم در مقابل آن جمع شده‌اند، تنها به کار مزاربه مالی مشغول نبوده است، بلکه یک مرکز فعالیت‌های متعدد تجاری، مسافرتی و... نیز بوده است. داستانی که "آریانا" درباره فریبی که از این شرکت خورده، برای ما تعریف می‌کند، مشابه داستان‌های دیگری است، که دیگران تعریف می‌کنند:

«من و شوهرم دانشجو بودیم که ازدواج کردیم. یک پسر کوچک داریم. در سال ۹۲ برای یک دوره تحصیل چهار ساله به اسپانیا رفتیم. در غیاب ما، مادر شوهرم درگذشت و برادر شوهرم آپارتمانی را که زمانی همه ما در اتاق و یک سالون آن مشترکاً زندگی می‌کردیم به ۱۴ هزار دلار فروخت. او تمام این پول را در شرکت مزاربه‌ای سرمایه‌گذاری کرد. ۷ هزار دلار برای خودش و ۷ هزار دلار هم برای ما. تقسیم منصفانه میراث! البته برای محکم کاری، او ۴ هزار دلار پول ما را در همین شرکتی که حالا در برابر ساختمانش ایستاده ایم و بقیه را در شرکت‌های مزاربه‌ای دیگر سرمایه‌گذاری کرده بود. ما توانستیم با سودی که از این سرمایه‌گذاری بدست می‌آوریم، یک آپارتمان بزرگ به قیمت ۲۰۰ دلار در ماه اجاره کنیم. ما ۱۸۰ دلار حقوق ماهیانه داشتیم و با سودی که شرکت می‌داد می‌توانستیم چنین آپارتمانی را داشته باشیم. این وضع چندان ادامه نیافت و ناگهان شرکتی که پول ما بعنوان مزاربه نزد آنها بود به همراه تعداد دیگری از شرکت‌های مشابه اعلام ورشکستگی کردند و ما همه چیزمان را یکباره از دست دادیم، حتی بدون یک "لک" (واحد پول آلبانی) پس‌انداز. چگونه می‌توانستیم با ۱۸۰ دلار حقوق ماهانه کرایه خانه ۲۰۰ دلاری را پرداخت کنیم، خرج خوراک، دارو، درمان و رفت و آمد خودمان را هم تامین کنیم؟ همه چیز یک شبه بر باد رفت. مسئول اصلی، پرزیدنت "سالی بریشت" است. او می‌دانست شرکت‌های مزاربه‌ای چه نقشه‌ای در سر دارند، اما چون تحت حمایت آنها به قدرت رسید، کلامی درباره این فاجعه بر زبان نیاورد. پرچم شرکت "ویفا" هنگام تبلیغات انتخاباتی سالی بریشت در کنار پرچم ملی آلبانی در اهتزاز بود! بانک جهانی هم به ما نگفت، صندوق بین‌المللی هم چیزی نگفت. همه شان دستشان در دست همدیگر است!»

"گریگوروتی"، رئیس بزرگ‌ترین شرکت انفورماتیک آلبانی که چهل کارمند دارد، درباره عوامفریبی شرکت‌های مزاربه‌ای و وضع بد اقتصادی کشور می‌گوید: «ما فریب شرکت‌های مزاربه‌ای را نخوردیم، حتی یک دلار هم در اختیار آنها نگذاشتیم. ما سالانه ۱۰۰ درصد رشد سرمایه داشته‌ایم. در سال ۱۹۹۶ سرمایه ما ۲۲۵ میلیون دلار بود. براساس محاسبه من، حتی با همین شکوفائی سرمایه‌گذاری، شرکت ما قادر نبود ۸ درصد سود خالی ماهانه داشته باشد، اما شرکت‌های مزاربه‌ای به مردم می‌گفتند که ماهانه ۸ درصد سود به سپرده‌های مالی مردم خواهند داد. مردم فریب خوردند و اگر پول نقد هم نداشتند، زمین و خانه و زندگی خود را فروختند و به پول تبدیل کردند تا از این سود استفاده کنند!! حالا نه تنها مردم پول ندارند، بلکه شرکت‌هایی نظیر ما نیز در تنگنا قرار گرفته‌اند، زیرا بازار فروش ندارند. خریداری وجود ندارد! همه چیز به پایان خط رسیده است و صاحبان شرکت‌های مزاربه‌ای نیز پول‌های مردم را از آلبانی منتقل کرده‌اند. مملکت به زبانی ساده‌تر، غارت شده است! حتی وزارتخانه‌ها نیز پول ندارند تا خرید کنند!»

او اضافه می‌کند، که دولت هر چه زودتر باید بعنوان عامل این فاجعه کنار برود. کشور ما فقیر است، اما هنوز می‌توان در آن زیست، همان‌گونه که در گذشته مردم زندگی می‌کردند. وقتی نظام گذشته فروپاشید، همه فکر می‌کردند بزودی پولدار خواهند شد و دستیابی به ثروت آسان است. سوء استفاده دولتی، رشوه، فساد مالی و سرقت ثروت ملی کشور رشد کرد. دولت و مردم حتی به توصیه مدیران شرکت‌هایی نظیر ما نیز گوش نکرد، که در کار سرمایه‌گذاری و بخش خصوصی، بدون این آلودگی‌ها، موفق شده بودیم!

باید به قدرت تکیه می‌زد، با انتخابات و یا بدون انتخابات، با تقلب و بی تقلب! او پس از انتخابات پر تقلب، کیش شخصیت خود را وسعت بخشید. اولین تظاهرات مردم غارت شده توسط شرکت‌های مزاربه‌ای، واکنش بسیار خشن رئیس جمهور و حکومت را به همراه داشت. این تظاهرات در حمایت از شرکت‌های غارتگر، بصورتی وحشیانه سرکوب شد. بیش از ۵۰۰ تن از فعالین حزب سوسیالیست، که از درون حزب سابق کارگران آلبانی بیرون آمده و امروز خود را متعلق به انترناسیونال سوسیالیست می‌داند، دستگیر و زندانی شدند.

سرکوب خونین این تظاهرات سر آغاز فصل نویسی در آلبانی شد. مردم غارت شده شهرها و روستاها، که فریادشان هیچ گوش شنوایی نداشت، به هر قیمت و از هر طریق ممکن خود را مسلح ساختند و محاسبه‌های نوین امپریالیسم جهانی برای هدایت جنگ داخلی در همان جبهتی که مایل بود شروع شد. مسائل قومی و مذهبی بلافاصله در دستور قرار گرفت. فرارهای بزرگ به ایتالیا، یونان و... آغاز شد و نقشه آلبانی روی میز "ناتو" قرار گرفت. ژنرال‌ها باید مجری آن طرحی می‌شدند که قدرتمندترین‌ها، در میان ۷ کشور بزرگ سرمایه‌داری خواهان آن بودند! جنبش مسلحانه از جنوب کشور، خود را به شمال آلبانی رساند. بخش بزرگی از ارتش و پلیس سر از اطاعت دولت مرکزی برتافتند و به مقابله با جنبش مسلحانه برخاستند. حزب سوسیالیست نیز در مهار این جنبش ناتوان ماند، اما در عوض باندهای مافیائی که حالا وارد معاملات اسلحه نیز شده بودند، شرایط را برای گسترش قدرت خود از هر جهت فراهم شده یافتند. "سالی بریشت" که با حمایت آمریکا به قدرت رسیده بود و همچنان امید به این حمایت داشت، هیچ نوع عقب نشینی را برای خود جایز نمی‌دانست. او دست به مانور جدیدی زد و "بشکیم فینو"، شهردار سابقه یکی از شهرها بنام "گروکاستر" را، که عضو حزب سوسیالیست بود کاندیدای نخست وزیر کرد. "بشکیم فینو" احتمال استعفای "بریشت" را که "کمیت‌های نجات عمومی" واقع در جنوب کشور تقاضای آسرا داشتند، رد کرد! او نام حکومت خود را حکومت آشتی ملی گذاشت و وظیفه خود را برگزاری انتخابات پیش از موعد، در ماه ژوئن اعلام داشت. در این شرایط، ایتالیا که همچنان در بیم از هجوم مهاجرین آلبانیایی به این کشور بسر می‌برد، موافقت خود را برای اعزام یک نیروی چند ملیتی برای تامین امنیت توزیع کمک‌های جهانی به آلبانی را اعلام داشت. سرانجام کشورهای اروپائی مانند فرانسه و یونان سرانجام ۶ هزار نفر از کادر نیروی چند ملیتی را به آلبانی اعزام داشتند. اعزام این نیرو می‌تواند گسترش مقابله‌های نظامی را همراه داشته باشد. مردم آلبانی از اشغال سرزمینشان توسط ایتالیا، در جنگ دوم جهانی خاطرات تلخی دارند. یونان نیز چشم طمع به جنوب آلبانی دارد، زیرا اقلیت یونانی زبان در این قسمت زندگی می‌کنند. بدین ترتیب و با توجه به توزیع وسیع سلاح در کشور، آلبانی همچنان یک بمب ساعت‌شمار در شرق اروپاست: سلاح، تحریکات قومی، خشم مردم غارت شده، اقتصاد نابود شده، شکم‌های گرسنه، حضور نیروهای نظامی بیگانه، غرور نابود شده، حکومتی دست‌نشانده صندوق بین‌المللی و... هر کدام به تنهایی شعله‌ای هستند که انفجار را موجب خواهند شد. شاید یگانه راه حل، دوری‌گزیدن از برنامه‌های اقتصادی نولیبرال صندوق بین‌المللی و تشکیل حکومتی ملی و مشارکت وسیع و همه‌جانبه مردم آلبانی در تعیین سرنوشتشان باشد! اما طرح‌های رهبری طلبانه آمریکا و رقابت‌های اروپا و آمریکا برای تقسیم جهان چنین اجازه‌ای را خواهد داد؟

* ارقام فوق از "تصویر اقتصادی جهان" شماره ۴۱-۱۹۹۶-۱۹۹۷ از انتشارات "سدس" و همچنین دو سند منتشر شده فرانسوی: گذار اقتصادی در شرق (۱۹۸۹-۱۹۹۵) اروپای مرکزی و شرقی (۱۹۹۶) برگرفته شده است.

رئیس جمهور مزاربه‌ای!

وسعت غارت شرکت‌های مزاربه‌ای در آلبانی را در گزارش دیگری که آنهم در آرمانیه* منتشر شده بخوانید. اما بعنوان مقدم این گزارش، این یادآوری بی‌جا نخواهد بود، که به یاد آوریم، همین شرکت‌ها، با اسامی مختلف، که عمدتاً نام امامان و معصومین را بر خود نهاده‌اند، در جمهوری اسلامی نیز با آخرین باقیمانده هستی بسیاری از روستائیان و شهرنشینان ایران همان را کردند که در آلبانی کردند. اخبار مربوط به افشای چند نمونه از این شرکت‌ها که کارشان به محاکمه نیز کشید، در نشریات داخل کشور انتشار یافت. البته این بدان معنی نبود و نیست که این شرکت‌ها جمع شده‌اند، این شرکت‌ها، تحت عنوان "بنیاد" و با اسامی مختلف همچنان، بعنوان فرزندان خلف بازار، به کار خود مشغولند و دست بسیاری از بازاری‌ها و روحانیون در همه آنها بند است. آنچه که به افشای چند نمونه و محاکمه چند غارتگر انجامید، عمدتاً ناشی از اختلافات و رقابت‌های این غارتگران با یکدیگر و تلاش برای بلعید دارائی هم بود!

انقلابیون فاربوندومارتی نه از مخفیگاه ها،
بلکه از صندوق آراء بیرون آمدند!

پیروزی بزرگ "چپ" در السالوادور

* فاربوندومارتی، بعنوان پیشتاز جنبش چپ السالوادور، با شعار مبارزه با "نئولیبرالیسم اقتصادی" خود را برای انتخابات ریاست جمهوری آماده می سازد!

شاید بتوان گفت که مرحله نویسی در تاریخ السالوادور آغاز شده است. پارتیزان های سابق، اکنون با رای مردم السالوادور، از صندوق های آراء بیرون آمده اند و بسیاری بر این عقیده اند که این پیروزی به معنای آغاز فصل دموکراسی و آزادی در تاریخ این کشور است.

از روز یکشنبه ۱۶ مارس بدینسو جبهه آزادیبخش ملی فارابوندومارتی، سان سالوادور، پایتخت کشور و همچنین بسیاری از شهرهای کشور را رهبری می کند. این جبهه در مجموع، در انتخابات اخیر شهرداری ها، در ۵۴ شهر به پیروزی دست یافت و در چهار شهر دیگر در رهبری ائتلاف های مترقی محلی شرکت دارد. در نتیجه، در کمتر از نیمی از شهرداری ها که اکثریت بزرگ ۶ میلیون رای دهنده را در برمی گیرد، رهبری در اختیار جبهه فارابوندومارتی قرار دارد.

در شورای قانونگذاری نیز از ۸۴ کرسی، ۲۷ کرسی در اختیار جبهه قرار گرفته است. در حالیکه ائتلاف دست راستی "جمهوریخواهان ملی" یک کرسی بیشتر بدست آورده است، بقیه کرسی ها بین چهار حزب چپ و مترقی السالوادور تقسیم شده است.

بدین ترتیب تنها ۵ سال بعد از پایان جنگ داخلی و در دومین حضور در انتخابات، چپ السالوادور به پیروزی بزرگی دست یافت و بدین ترتیب وضع جدیدی پیش آمده است، که پیروشدگان در انتخابات براساس آن باید بکوشند روند تغییرات سیاسی، قضائی و اقتصادی و اجتماعی را در کشور تعمیق بخشند.

(بقیه غارت تاریخی یک ملت!)

گریگزوتی می گوید: «من از بر باد رفتن ثروتی که فراهم کرده ام، آنقدر نگران نیستم، که از جنگ داخلی نگرانم. همه چیز در آلبانی بر باد رفته است. ایتالیا فقیرترین مهاجرین ما را پس می فرستند، و در مقابل ایالات متحده آمریکا کارت های سبز (ویزای ورودی) را به آسانی در اختیار متخصصان و بهترین های ما در امر انفورماتیک قرار میدهد! نه تنها پول و ثروت ملی، بلکه متفکران ما را دارند به غارت می برند!»

وقتی میدان گل آلود و جمعیت عصبی و کولی های کهنه فروش را به قصد هتل محل اقامت ترک می کنم، در راه و در جاده منتهی به تیرانا "معنی تابلوهای اعلانات شرکت "ویفا" را بیشتر درک می کنم، که روی آنها نوشته شده: «شرکت همه کاره» (هولندگ برای همه چیز)

این شعارها با حروف درشت، به خط آبی و بر پارچه های سفید نوشته شده اند.

آخرین انتخابات

در آخرین انتخاباتی که در آلبانی انجام شد، حزب جدید سوسیالیست به پیروزی رسید و "فاتوس ناتو" از سوی این حزب مامور تشکیل کابینه شد. وی در اولین اظهار نظرهاش بر ضرورت قانونمداری در کشور و مبارزه با مافیای تاکید کرد. او بر ضرورت جمع آوری سلاح و گرفتن آن از دست مردم تاکید کرد. خبرگزاری فرانسه تاکید کرده است، که مردم بدنبال اعلام ورشکستگی شرکت های مضاربه ای شورش کرده و ضمن حمله به پادگان های نظامی، مسلح شده اند. مافیای آلبانی بدین ترتیب به مدرن ترین سلاح ها دست یافته است. ■

"شفیق هندل"، یکی از پرنفوذترین و درعین حال محبوب ترین رهبران جبهه آزادیبخش ملی فارابوندومارتی، وضع را برای ما اینچنین توضیح می دهد:

«ما وارد مرحله جدیدی از مبارزه برای ساختمان یک کشور جدید، دموکراتیک و مبتنی بر عدالت و صلح می شویم. این پیروزی پیام بسیار با اهمیتی بود برای ضرورت تغییرات در کشور.»

"هکتور سیلوا"، پزشک جوان و برنده انتخابات در پایتخت کشور، این الویت ها را در برنامه خود قرار داده و خود را ملزم به پیگیری آنها اعلام داشته است: بهداشت، آموزش و پرورش، مسکن، حمل و نقل و همچنین مسائل مربوط به کودکان و جوانان.

نتایج انتخابات مجلس و شهرداری ها بهترین نتایجی بود که جبهه فارابوندومارتی از زمانی که در سال ۱۹۹۲ آتش بس را در مذاکرات دو جانبه با حکومت پذیرفته و بعنوان یک حزب سیاسی در السالوادور فعالیت می کند، بدست آورده است. در واقع نیز این نخستین بار در تاریخ آمریکا لاتین است که یک حزب سیاسی برآمده از مبارزه مسلحانه، در انتخابات به پیروزی های بزرگ دست می یابد و رهبران و کادری آن، نه از مخفیگاه ها، بلکه از درون صندوق های آراء بیرون می آیند.

در حال حاضر جبهه فارابوندومارتی تمام تلاش خود را در جهت کمک به پیروزی روند بازسازی کشور و وحدت جامعه السالوادور بکار می بندد. این جبهه بلافاصله پس از اعلام نتایج انتخابات اخیر، خود را جهت شرکت در انتخابات ریاست جمهوری در ماه مارس ۱۹۹۹ آماده می سازد. پیروزی های اخیر امینواری ها و تحرکات بیشتری را در جبهه فارابوندومارتی برای پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری بوجود آورده است. مردم نیز امیدوارند، بدین ترتیب یک قرن دیکتاتوری، کودتا، جنگ و اختناق را پشت سر بگذارند.

شعارها و اهداف جبهه فاربوندومارتی، برای رفتن به سوی انتخابات ریاست جمهوری، همانند دوران کارزار انتخاباتی اخیر، عبارتست از: مبارزه علیه نئولیبرالیسم و خصوصی سازی، بیکاری و رشد مافیای محلی و جنایت، که نه تنها السالوادور، بلکه تمامی کشورهای آمریکا لاتین را در وحشت فرو برده است. ارقام مربوط به جنایات در السالوادور، همزمان با اجرای برنامه های اقتصادی نئولیبرالی سه برابر شده است. یک آژانس اطلاعاتی بنام «کدال.آی.پی» این ارقام را تنها در سال ۱۹۹۶ بیش از ۸۲۵۳ قتل اعلام داشته است. چپ السالوادور معتقد است که با تلاش پیگیرانه برای گسترش فضای سیاسی کشور و رشد دموکراسی می تواند برنامه های خود را در میان مردم تبلیغ کرده و آنها را به پشتوانه برنامه ها و اهداف اعلام شده خود تبدیل کند. این راه حلی است، که به تلاش بسیار و اتخاذ تاکتیک های منطبق با خواست های روز مردم نیازمند است. نخستین موفقیت ها برای اجرای این برنامه ها، با پیروزی در انتخابات اخیر و تغییر ترکیب نمایندگان در مجلس بدست آمده است، که متاثر از آن، برنامه خصوصی سازی پیش بینی شده "آژانس ارتباطات" بعد از رای گیری در مجلس جدید با مخالفت روبرو شد. برای جلوگیری از این برنامه، تمامی فراکسیون های پارلمانی اپوزیسیون در پارلمان گرد هم آمده و مشترکا علیه این برنامه رای دادند!

(بقیه درس تلخی که نباید فراموش شود از ص ۷)

این نبردی است، که سرانجام باید سرنوشت نهایی انقلاب بهمن ۵۷ را روشن سازد. نبرد بین "مردم و انقلاب" در برابر "ارتجاع و ضد انقلاب".

آخرین تلاش راه توده!

و سرانجام "راه توده" در فوق العاده خویش در تاریخ ۲۲ اردیبهشت ماه ۱۳۷۶ چنین نوشت:

«... تمامی اخبار و اطلاعاتی که از نحوه نگرش دگراندیشان، وابستگان سابق و یا علاقمندان و هواداران سازمان های چپ و بویژه رفقای توده ای و فدائی از کارزار انتخابات ریاست جمهوری، از داخل کشور به ما رسیده، حکایت از تأکید جنبش مردم برای طرد راست ترین و ارتجاعی ترین جناح حاکمیت، تشویق مردم به رای دادن و حضور در کارزار این انتخابات دارد. توده ای ها و فدائی ها در داخل کشور، در کنار مردم و به شناخت و عزم آنها برای طرد نگرش اول و ارتجاعی ترین جناح حاکم و تأکید نگرش دوم رای می دهند! باید با هر نوع توطئه ارتجاع، تهدید، ایجاد ترلز در عزم مردم برای رفتن پای صندوق های آراء، که ارتجاع حاکم سازمانده آنست، مقابله کرد و مردم را به رفتن به پای صندوق های آراء و دفاع از رای خویش برای طرد نگرش اول و انتخاب نگرش دوم تشویق کرد.»

ریشه های جنبش عمومی و جنبش مذهبی در مصر

مشت آهنین! شکم گرسنه!

* یک میلیون بی سرپناه و روستائی بی سرپناه مصری در گورستان های اطراف قاهره زندگی می کنند! این توده بی سرپناه که همه شان مسلمانند، برخلاف تفسیرهایی که نشریات وابسته به بازار و موفلفه اسلامی در ایران منتشر می کنند، برای بیشتر مسلمان شدن به مقابله با حکومت برخاسته اند، بلکه برای نان و سرپناه در برابر حکومت حسنی مبارک صف بسته اند و به سازمان های مذهبی رادیکال که خواست های آنها را تکرار می کنند، تمایل پیدا کرده اند!

* جنبش "ناصریسم" دوشا دوش تشکل های مذهبی، برای احیای اندیشه های سوسیالیسم ملی-عربی در مصر به سازماندهی جنبش پرداخته است!

در ماه های اخیر درگیری ها بین نیروهای امنیتی مصر و مخالفان سازمان یافته در هسته ها و سازمان های سیاسی مخالف سیاست های حکومت مصر تشدید شده است. حکومت مصر با طرح اینکه افراد دستگیر شده و به قتل رسیده در درگیری ها مسلمانان تندرو هستند، عملاً بر ماهیت این درگیری ها و مخالفت ها سربوش می گذارد و سازمان های تبلیغاتی وابسته به امپریالیسم نیز این تعبیر و تبلیغ دولت مصر را برجسته ساخته و انگشت اتهام را نیز به سوی ایران دراز می کنند. در داخل ایران نیز جناح راست حاکم، و بویژه دو روزنامه "شما"، ارگان مرکزی موفلفه اسلامی و "رسالت"، ارگان جبهه روحانیت مبارز تهران و موفلفه اسلامی با این تبلیغات همسوئی کرده و مبارزه توده های زحمتکش، بیکاران، حاشیه نشینان شهرها و... مصر را با حکومت مرکزی در مبارزه برای حکومت اسلامی خلاصه کرده و کوچکترین اشاره ای به ماهیت این مبارزه و انگیزه های واقعی مردم نمی کنند.

از سوی دیگر، جریانات چپ نما، که برخی شان مدعی اعتقاد به مبارزه طبقاتی نیز هستند، قادر به درک پیچیدگی و تنوع اشکال مبارزه طبقاتی در کشورهای جهان سوم نبوده، بیداری توده های زحمتکش مذهبی و مبارزات محافل اسلامی در شماری از کشورهای مسلمان علیه ستم سرمایه داری را نتیجه تضاد "تجدد-بنیادگرایی" در این جوامع ارزیابی می کنند. (نگاه کنید به مقاله "نقش چپ در مبارزه با اسلام گرایی"، نوشته محمد رضا شالگونی، از رهبران سازمان "کار و کارگر" در آرش شماره ۵۸)

واقعیت اینست که شرکت توده های زحمتکش مذهبی در مبارزات اجتماعی-بویژه در سال های اخیر- ویژه جوامع اسلامی نیست و در جوامع مسیحی و شدیداً مذهبی آمریکای لاتین نیز در شکل جنبش "الهیات رهاپیش" تجلی یافته است. این پدیده نتیجه مستقیم مجموعه ای از عوامل تاریخی-ساختاری در کشورهای جهان سوم است. سازمان اقتصادی سیستم سرمایه داری در این کشورها، بخش شاغل جامعه را استثمار کرده و بخش غیر شاغل نیروی کار را به حاشیه رانده است. در نتیجه فقر رو به گسترش در این کشورها، شمار بیشتری از افراد، با سطح تجربه، آگاهی و دانش سیاسی متفاوت به مبارزه علیه ستم سرمایه داری و برای استقلال ملی می پیوندند. بخش قابل توجهی از این مبارزان در سازمان ها و جنبش های مذهبی متشکل می شوند. در دو دهه اخیر، اعمال سیاست های تعدیل اقتصادی به افزایش نابرابری های اجتماعی و دو قطبی شدن بیشتر این جوامع انجامیده است. بلکه تضاد اصلی در این جوامع نه تضاد بین تجدد و بنیادگرایی، بلکه تضاد بین کار و سرمایه و تضاد بین نو استثمار و استقلال ملی می باشد. در اینکه توده مردم مصر مسلمان هستند، تردید نیست، اما در اینکه این توده برای مبارزه با نابرابری بپا خاسته اند و این انگیزه کوچکترین ارتباطی با اسلامی خواهی-به زعم ارتجاع مذهبی ایران- نیز ندارد، تردید نیست، چرا که مردم مصر برای بیشتر مسلمان شدن به پناخته اند، بلکه برای مبارزه با نتایج همان برنامه اقتصاد پا به میدان مبارزه گذاشته اند که در ایران، بازاری ها و روحانیون وابسته به آن، مجری آن می باشند!

نوشته زیر که تگاهی است به جنبش اجتماعی در مصر امروز، با استفاده از اخبار و گزارش های مندرج در شماره های مختلف "الاهرام" و "الاهرام هفتگی" چاپ قاهره، در شش ماهه اول سال جاری میلادی تهیه شده است. مطالعه این دوره از دو نشریه فوق نشان می دهد که مهمترین انگیزه جنبش مردم مصر، که حکومت آنرا نآرامی ها و اعمال تروریستی اسلام گرایان معرفی می کند، دقیقاً حاصل همان سیاست هائی است که در جمهوری اسلامی تحت عنوان "تعدیل اقتصادی" به اجرا گذاشته شد و بزرگ ترین حامی و سود برنده آن بازاری ها، تجار، دلال ها، و روحانیون وابسته به این طیف بودند. تشکیل سازمان های سیاسی جدید در مصر

برای احیای "ناصریسم"، نشان از سازمان یافتگی جنبش عمومی مردم مصر برای مقابله با سیاست های حاکم است.

عواقب سیاست سازش با امپریالیسم

سیاست "درهای باز" که در سال ۱۹۷۴ بوسیله "انورسادات"، بعنوان رئیس جمهوری که جانشین جمال عبدالناصر شده بود، به اجرا گذاشته شد، در زمینه سیاست خارجی به انعقاد قرارداد "کمپ دیوید" و خروج مصر از جبهه مقاومت اعراب در برابر سیاست های تجاوزگرانه و اشغالگرانه آمریکا و اسرائیل منجر شد. در زمینه داخلی این سیاست انهدام کامل دستاوردهای اقتصادی و اجتماعی جنبش انقلابی مصر را به همراه داشت.

جنبش انقلابی مصر که مستقیماً تحت تاثیر جنبش ملی ایران در سال های منجر به کودتای ۲۸ مرداد بود، در ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲ با قیام یک واحد نظامی به رهبری گروه افسران میهن دوست مصری وارد مرحله نوینی شد. رهائی کشور از سلطه نظامی-سیاسی-اقتصادی امپریالیسم جهانی با تضمین اقتصاد ملی، از میان برداشتن بقایای فئودالیسم که یکی از موانع عمده پیشرفت کشور بود، پایه گذاری یک رژیم دموکراتیک و تضمین عدالت اجتماعی برای توده های مردم. جنبش ملی مصر علیرغم کارشکنی ارتجاع داخلی و توطئه های امپریالیستی-صهیونیستی و همچنین ارتجاع عرب، در مدت کوتاهی به موفقیت های چشمگیری دست یافت. بعنوان بخشی از سیاست ملی کردن صنایع و مایملکات خارجی، در ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۶ کمپانی کانال سوئز ملی شد. این اقدام نتایج جدی بدنبال داشت. انگلستان، فرانسه و اسرائیل برای درهم شکستن جنبش رهائی بخش ملی در سراسر جهان عرب، حمله نظامی به مصر را آغاز کردند. در نتیجه مبارزه قهرمانانه خلق مصر و مواضع اصولی اتحاد شوروی در حمایت از مردم مصر، تجاوز با شکست روبرو شد.

پیروزی بر تجاوزگران نه تنها به معنی این بود که انگلستان و فرانسه کانال سوئز را از دست دادند، بلکه مواضع اقتصادی آنها در جمهوری مصر بشدت لطمه دید. این امر به تحکیم سریع سرمایه ملی انجامید و درعین حال بخش دولتی نیز بتدریج قدرت گرفت. ملی کردن "بانک ملی مصر" و "بانک مصر" در فوریه ۱۹۶۰ گام مهمی در جهت تکامل انقلاب ژوئیه محسوب می شد. مدتی بعد دولت خطوط اتوبوسرانی قاهره و تجارت دارو و مواد شیمیائی را در اختیار گرفت و روزنامه ها و چاپخانه ها را به اتحادیه ملی سپرد. در آخر سال ۱۹۶۰ دولت شعبه بانک بلژیک و سهم سهامداران بلژیکی در سایر شرکت ها و تجارتخانه های مصر جدید را ملی کرد.

عبدالناصر رهبر فقید مصر، بنسبست نهمین سالگرد انقلاب ژوئیه در نوزدهم و بیست و سوم ژوئیه ۱۹۶۱ فرامینی صادر کرد که بوجوب آنها همه بانک ها، شرکت های بیمه و حمل و نقل، تجارت خارجی، بیشتر بنگاه های بزرگ و صنعتی، تجارت عمده داخلی در اختیار و یا زیر نظارت سازمان اقتصادی مصر قرار گرفت.

در ۳۰ ژوئن ۱۹۶۲ نمایندگان کارگران، دهقانان، کارمندان، صاحبان حرفه ها، دانشجویان و سرمایه داری ملی مصر در مجمع اختیارات ملی، منشور ملی را بعنوان برنامه تکامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مصر تصویب کردند. این منشور برای اولین بار هدف هائی را که مصر در راه تحقق آنها می کوشید، تعریف کرد. الگوی جامعه آینده را تحلیل کرد و چشم اندازهای تکامل بعدی را نیز ترسیم نمود. مهمترین مواد منشور در قانون اساسیس ۱۹۶۴ گنجانده شد.

این منشور مقرر می داشت که حق برخورداری هر شهروند از همه گونه مراقبت رایگان پزشکی نباید به کالائی برای خرید و فروش تبدیل گردد. هر شهروند باید حق برخورداری از آموزش، تامین شغلی، بیمه کهنوت و بیماری را داشته باشد. زن و مرد باید مساوی باشند. منشور اعلام کرد که هیچ شهروندی را نمی توان تا زمانی که از تضمین های زیر برخوردار نشده، رای دهنده ای آزاد بشمار آورد:

- باید از هرگونه استثمار در امان باشد؛

- باید فرصت داده شود تا سهم عادلانه ای از ثروت ملی را ببرد؛

- باید از هرگونه نگرانی که ممکنست امنیت زندگی اش را در آتیه به خطر اندازد، آسوده خاطر باشد.

از نظر رهبران ملی مصر، اصلاحات ارضی دموکراتیک، گسترش بخش خصوصی، ملی کردن واحدهای بزرگ اقتصادی و شرکت دادن کارگران، دهقانان، کارمندان، صاحبان حرفه ها و دانشجویان در زندگی سیاسی کشور، بدرستی پشتوانه ای ضروری برای تحقق و تضمین استقلال سیاسی و اقتصادی

مانند شرکت تولید دیگ‌های بخار، شرکت حمل و نقل و ترابری آبی و فروش سهام دولت در صنایع وابسته به آبراهه سوئز از جانب نیروهای مردمی بعنوان تهدیدی جدی علیه امنیت ملی کشور ارزیابی شده است.

در جریان محاکمه اعضا، یک شبکه جاسوسی اسرائیلی، برای اولین بار در ماه مه ۱۹۹۷ فاش شد که اسرائیل بطور پنهانی چهار واحد تولیدی را در مصر خریداری کرده است.

از طرف دیگر، در روستاهای مصر میلیون‌ها کشاورز در بیم و هراس نسبت به آینده زندگی کرده و بیش از ۶ میلیون نفر آنها در معرض تخلیه اجباری از زمین‌هایی هستند که همه عمر خود را بر روی آنها کار کرده‌اند. در اکتبر ۱۹۹۷ قانون روابط مالک و مستاجر مصوب ۲۸ ژوئن ۱۹۹۲، که تحت فشار صندوق جهانی پول و بانک جهانی تصویب شد، پس از پایان دوره انتقالی پنجساله رسمیت پیدا می‌کند. زمانی که اجرای مرحله اول این قانون در سال ۱۹۹۲ شروع شد، اجاره بهای زمین‌های کشاورزی یک‌شبه از ۷ برابر مالیات پرداختی بوسیله مالک به ۲۲ برابر آن افزایش یافت. در پائیز آینده، سقف قانونی موجود حذف شده و تعیین اجاره برای زمین‌های کشاورزی در بازار آزاد صورت خواهد گرفت. زمین‌های مشمول این قانون به گفته "یوسف والی"، وزیر کشاورزی مصر و بالغ بر ۱۶ درصد زمین‌های قابل کشت کشور که بالغ بر ۷ میلیون فدان (نزدیک به ۳ میلیون هکتار) می‌شود. نیروهای اپوزیسیون زمین‌های مشمول این قانون را به ۳۰ درصد کل زمین‌های قابل کشت کشور تخمین می‌زنند. کمونیست‌های مصر در "حزب تجمع"، هواداران راه ناصر در "حزب دمکراتیک ناصریست عرب" و نیروهای اسلامی در "حزب کارگر" متحدا مخالفت خود را با این قانون اعلام کرده و پیش بینی اعتراضات و ناآرامی‌های وسیع در روستاهای مصر را عنوان می‌کنند.

خالدی الدین، رهبر "حزب تجمع" ضمن ابراز مخالفت کامل کمونیست‌های مصری با این قانون، از کشاورزان خواست که در دفاع از حقوق خود متحدا عمل کنند. به گفته "حسین عبدالرزاق"، عضو بوروی سیاسی "حزب تجمع" چپ‌های مصر از همان ابتدا، زمانی که زمزمه تغییر روابط مالک و مستاجر شروع شد، نسبت به عواقب اجتماعی چنین اقدامی هشدار دادند. به گفته "عبدالحمید برکات"، معاون دبیرکل "حزب کارگر" که سخنگوی سیاسی نیروهای اسلامی مصر است، قانون روابط مالک و مستاجر یادآور مناسبات فئودالی ماقبل اصلاحات ارضی در مصر است. به گفته برکات، اگر دولت می‌خواهد نسبت به مالکین عادلانه رفتار کند، موظف است که برخوردی مشابه با کشاورزان داشته باشد.

"حزب دمکراتیک ناصریست عرب" مخالفت خود را با این قانون اعلام کرده است. "شیرقونعیم"، کشاورز و عضو این حزب تصویر تیره‌ای از آینده در روستاهای مصر ترسیم می‌کند. به گفته وی پافشاری دولت در اجرای قانون به درگیری‌های وسیعی خواهد انجامید. بخشی از اعضای سابق این حزب "کمیته دهقانی مقاومت خلق" را تأسیس کرده و در پی هماهنگ کردن مقاومت دهقانی در مقابل این قانون هستند. به گفته "حمید الصباحی"، یکی از مسئولین این کمیته مادامی که کشاوران جسوری وجود دارند که حاضرند جان خود را برای احقاق حق‌نشان فدا کنند، چنین قانونی اجرا نخواهد شد. "حزب دمکراتیک ملی" که حزب حاکم است، حزب فئودال‌ها و نیروهای محافظه کار مصر "حزب وفد" و "حزب لیبرال" از قانون جدید مالک و مستاجر حمایت می‌کنند.

"حزب تجمع" با حمایت دیگر احزاب و نیروهای مردمی، طرحی را به مجلس مصر پیشنهاد کرد که بموجب آن دوره انتقالی برای ۵ سال دیگر تمدید شده و طی آن تضمین‌های قانونی در حمایت از حقوق کشاورزان مورد بررسی قرار گیرد، آنرا در کمیته پیشنهادات و شکایات مجلس پایگانی می‌کند. با نزدیک شدن زمان اجرای این قانون، مالکین از تمدید قراردادهای اجاره خودداری کرده و حتی بانک کشاورزی مصر هم به این بهانه که تضمینی وجود ندارد که کشاورزان در سال آینده بر روی زمین‌های کنونی کارکنند، از پرداخت وام به کشاورزان زمین‌های اجاره‌ای خودداری می‌کند.

مبارزه طبقاتی رو به تشدید در روستاهای مصر را می‌توان در لابلای صفحات اخبار حوادث نشریات آن کشور بروشنی دید. در فوریه ۱۹۹۷ در منطقه "دصوق" از ایالت "الغریه"، ۱۷ کشاورز در جریان انتقال زمین‌های فروخته شده به مالکین جدید و در جریان مقاومت کشاورزان در برابر این انتقال زخمی شدند. ورکنخ کترس ۱۹۹۷ پلیس با استفاده از گاز اشک‌آور، اعتراضاتی را که در ارتباط با تخلیه اجباری کشاورزان در همان منطقه برپا شده بود، سرکوب کرده و بیش از ۹۰ کشاورز را دستگیر کردند. در همان ماه ۳ هزار کشاورز در منطقه "بن صوفی" در مصر علیا، دست به راه پیمائی زده و راه آهن سراسری به قاهره را بند آوردند. این راهپیمائی در اعتراض به خودداری بانک کشاورزی مصر از پرداخت وام به کشاورزان صورت گرفت. در آوریل ۱۹۹۷ چهار عضو یک خاندان مالک در منطقه "قال الیوم" در زد و خورد با کشاورزان

کشور بشمار می‌رفتند. از اینرو به هیچوجه تصادفی نبود که "سیاست‌دراهای باز" سادات که هجوم به دست‌آوردهای انقلاب مصر در زمینه‌های فوق را تعقیب می‌کرد، با استقبال کشورهای امپریالیستی و ارتجاع عرب روبرو شد. سیاست سادات که پس از او بوسیله حسنی مبارک ادامه یافت، در کمتر از ۱۵ سال، پایه‌های اقتصاد ملی مصر را نابود کرد و تا اوایل سال ۱۹۹۰ بدهی‌های خارجی مصر را که در زمان ناصر تقریباً ناچیز بود را به ۴۹ میلیارد دلار افزایش داد. بدهی خارجی کلان مصر به کشورهای سرمایه داری، از اوایل دهه ۱۹۹۰ به فرسایش هر چه بیشتر استقلال سیاسی آن کشور نیز منجر شده است. رژیم حاکم در مصر، اولاً در قبال دریافت ۳ میلیارد دلار از ایالات متحده، ۱۰ میلیارد دلار از کشورهای عضو کلپ پاریس و ۷ میلیارد دلار از شیخ نشین‌های خلیج فارس، در لشکر کشی ایالات متحده علیه عراق در جنگ خلیج فارس شرکت کرد و ثانیاً مجبور به پذیرش سیاست‌های تعدیل اقتصادی از جانب نهادهای نو استعماری بانک جهانی و صندوق بین الملل پول شد.

عواقب تعدیل اقتصادی

در کشورهای جهان سوم، سیاست‌های تعدیل اقتصادی تحمیلی نهادهای نو استعماری در سه مرحله جداگانه اجرای می‌شوند:

مرحله اول با اهداف سه گانه تعیین نرخ واحد مبادله ارزش و کاهش ارزش پول ملی؛ آزاد کردن نرخ بهره بانکی؛ و کاهش کسری بودجه دولتی از طریق کاهش هزینه‌های دولتی، افزایش مالیات‌های غیرمستقیم بر کالاها و خدمات مورد نیاز زحمتکشان و حذف یارانه دولتی به کالاها و خدمات عمومی؛ مرحله دوم با اهداف دوگانه خصوصی کردن واحدهای تولیدی دولتی و حاکم کردن بازار آزاد بر روابط مالک و مستاجر در شهر و روستا؛ مرحله سوم با هدف حذف همه مقررات و ممنوعیت‌های تعرفه‌ای و گمرکی در جهت برقراری کامل تجارت آزاد بر اساس مقررات گات.

اجرای مرحله اول سیاست‌های تعدیل در مصر در سال ۱۹۹۱ آغاز شد. حذف سیستم دوگانه تعیین نرخ مبادله ارزی و تابع کردن نرخ واحد بر بازار آزاد نهایتاً به کاهش نرخ برابری پوند مصر در برابر دلار آمریکا به میزان ۱۵ درصد منجر شده و باعث گرانی کالاها و وارداتی و به تبع آن گرانی عمومی شده است. حذف نرخ بهره بانکی ثابت، به تمرکز اعتبارات بانکی در فعالیت‌های دلالی و غیر دولتی انجامیده و در نتیجه امکان دسترسی زحمتکشان به اعتبارات بانکی برای ایجاد واحدهای تولیدی کوچک، تعمیر و ساختمان مسکن، خرید بذر و کود شیمیائی، تقریباً از بین رفت.

سیاست دولت مصر در جهت کاهش کسری بودجه، به افزایش مالیات‌های غیر مستقیم بر کالاها و خدمات مورد نیاز زحمتکشان و گرانی بی سابقه و کاهش خدمات رفاهی دولتی انجامید. اثرات ویرانگر این سیاست‌ها به رشد نارضایتی عمومی و مقاومت توده‌ای و افزایش فعالیت نیروهای مذهبی شد. در این مورد واقعیات آنچنان عریان بودند که "آکونومیست" چاپ لندن در ۲۴ ژوئن ۱۹۹۳، همزمان با اعلام توافق دولت مصر و صندوق بین المللی پول در مورد نحوه اجرای مرحله دوم سیاست‌های تعدیل اقتصادی، مجبور به بیان ضمنی آن شده و نوشت: «سیاست‌های تعدیل، دلیل اصلی رشد فعالیت‌های مخالفین مذهبی در مصر است.»

مرحله دوم سیاست تعدیل اقتصادی

اجرای مرحله دوم سیاست‌های تعدیل اقتصادی بیشترین آسیب را به منافع کارگران و کشاورزان وارد آورد. اجرای این مرحله در مصر، همانند آنچه که در جمهوری اسلامی انجام شد، بیش از ۱۷۰۰ واحد تولیدی کوچک، مانند مرغداری‌ها، دامداری‌ها و فروشگاه‌های دولتی و ۴۰۰ واحد تولیدی صنعتی بزرگ به بخش خصوصی فروخته شد. ارزش کل واحدهای خصوصی شده بالغ بر ۴۵ میلیارد دلار بود. در نتیجه اجرای این سیاست، افزون بر ۲۵۰ هزار نفر نیروی کار ماهر بیکار شده و بازار بورس که در پی سیاست‌های ملی کردن دهه ۱۹۶۰ تعطیل شده بود، احیا شده و رونقی کاذب یافت. در حال حاضر سهام بالغ بر ۶۵۰ شرکت که اکثراً واحدهای دولتی واگذار شده به بخش خصوصی هستند، در بازار بورس معامله می‌شوند. گرچه دولت به کارگران بیکار شده این واحدها امکان خرید ۱۰ درصد از سهام آنها را در عرض ۸ سال می‌دهد، در عمل کارگران به علت نیاز مبرم، در اولین فرصت و با کمترین قیمت، سهام خود را به فروش می‌رسانند. بازار بورس وسیله‌ای شده است برای بیشتر پولدار شدن بخش ثروتمند جامعه.

طی روند خصوصی کردن، صنعت جهانگردی و کارخانه‌های نوشابه سازی مصر، با قیمتی کمتر از نصف ارزش واقعی آنها به سرمایه داران خارجی واگذار شد. فروش تعدادی از واحدهای صنعتی استراتژیک به بخش خصوصی،

زندگی در گورستان ها!

بخش شهر نشین جنبش کنونی در مصر، مرکب است از حاشیه نشینان شهرها و بویژه قاهره. آنها از روستاها آورده شده اند و یا بی چیزان و بی سرپناهان و بیکارانی هستند که از شهرها به حاشیه شهرها رانده شده اند.

مصری ها معمولاً مقبره های اختصاصی و خانوادگی دارند، که البته البته بیشتر شامل خانواده هائی می شود که هنوز دستشان به دهانشان می رسد. این مقبره ها دو بخش روی زمین و زیرزمین است. زیر زمین های این مقبره ها بصورت سرداب است و قسمت روی زمین آن نیز اغلب با دیوار محصور شده است. خانواده مردگان و صاحبان مقبره از قسمت روی مقبره برای برپائی مراسم مذهبی به هنگام یادبود مردگان استفاده می کنند. قسمت روی زمین مقبره ها اغلب سقف ندارد و این بدان دلیل است که در قاهره کم باران می بارد. برای افرادی که توان مالی خرید مقبره ندارند، محوطه های بزرگی در اطراف قاهره توسط ثروتمندان و بعنوان صدقه و خیرات به "مقبره" اختصاص یافته است، که اطراف آن نیز دیوارکشی شده است. اکنون در قسمت روی زمین این مقبره ها، که مردگان را در زیر زمین های آنها می گذارند، تا بیوسند صدها هزار بی سرپناه مصری زندگی می کنند. تعداد این بی سرپناهان را که در کنار مردگان به زندگی خود ادامه می دهند، در شهر ۱۰ میلیون نفری قاهره، تا یک میلیون تخمین می زنند. حتی دولت نیز این واقعیت، یعنی زندگی زندگان را در کنار مردگان و در مقبره مردگان پذیرفته و به برخی ساکنین مقبره ها برق نیز داده است!!

در این زیرزمین ها و یا سرداب ها، مردگان را ۴۰ روز می گذارند در آنرا می بندند، تا مرده بپوسد. به همین دلیل پیوسته بوی تعفن در فضائی که یک میلیون مصری در آن زندگی می کنند، پخش است و ساکنین گورستان ها به انواع بیماری ها دچارند!

آسوده خاطری ۵ هزار جنایتکار

ما به تمام دنیا ثابت کردیم که آلمان یک جامعه مدنی است. از هزاران کیلومتر دورتر از آلمان دادگستری ما تحقیق کرد و بدون هیچ مانعی قاتلین رهبران اپوزیسیون کرد ایرانی را که در رستوران میکونوس برلین به قتل رسیدند تشخیص داد. نام آنها را بی اعتنا به روابط تجاری و سیاسی دو دولت اعلام داشت.

من چندان اطلاعاتی از عملکرد سیاسی جمهوری اسلامی ندارم و اکنون نیز مایل نیستم در این امر مداخله کنم. برای من مهم اینست که رسانه های گروهی آلمان، که اینگونه به میکونوس پرداخته و وجدان بیدار جهانی خود را نشان می دهند، چرا به برخی پدیده های دیگر بی اعتنا هستند. چند هفته پیش، یعنی ۳۰ ماه ژانویه امسال، که برای ما آلمان ها باید تاریخی عذاب آور باشد، مسئول یک وزارتخانه اعلام کرد، که دولت آلمان ماهانه برای ۵ هزار جنایتکار جنگ جهانی دوم حقوق بازنشستگی پرداخت می کند. جالب است که این مقام، خود از اصطلاح "جنایتکار جنگی" استفاده کرد. نیم قرن، زمان اندکی نیست و مطابق اعتراف این مقام، دولت آلمان طی نیم قرن میلیارد ها مارک از پول مالیات، کار و زحمت مردم آلمان را به جنایتکاران جنگی هدیه کرده است. جالب تر آنکه، بطور همزمان اعلام شد که دولت آلمان امسال ۶۵ میلیارد مارک کمبود بودجه دارد!

تردید نیست که اسناد و مدارک کافی و حیرت آوری در رابطه با جنایات این جنایتکاران جنگی وجود دارد، اما بحث و بررسی این اسناد و جنایات در دستور کار مقامات قضائی نیست. مطبوعات آلمان هم که مدعی وجدان بیدار اجتماعی را دارند، پیرامون اعترافات مقام وزارتخانه ای اهمیتی درخور توجه ندارد و این خبر در میان انواع خبرهای ورزشی و استقبال از یک زن میلیونر، در همان روز اعتراف مقام وزارتخانه ای، وارد آلمان شده، گم می شود! هزاران شهر و روستا سوخت، انسان های بی شماری در کوره های آدم سوزی نابود شدند، زنان و کودکان بسیاری از تیرهای برق خیابان ها آویزان شدند... عاملین مستقیم این جنایات در نقاط گمنامی زندگی نمی کنند، در همین مونیخ، برلین، کوبلنس و اطراف خودمان زندگی می کنند، حساب بانکی دارند و حقوق بازنشستگی می گیرند. در این جامعه مدنی کسی نیست سؤال کند، رفتاری که با این جنایتکاران می شود مشوق جنایتکاران آینده نیست؟ من قاضی نیستم که حکم مجازات برای آنها صادر کنم، اما در کجای جامعه مدنی ما قید شده است که میلیون ها زحمتکش آلمانی بدلیل نداشتن کار، مسکن و نگران از آینده باید شب را به صبح برسانند و ۵ هزار جنایتکار جنگی با خیال راحت حقوق بازنشستگی دریافت کنند؟

"امیل کارله باخ" - "عصرما" - ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان - ۲۵ اپریل ۹۷

کشته شده و بالغ بر ۴۰۰ نفر زخمی شدند. با توجه به اینکه مخالفین مذهبی رژیم مصر اغلب از روستاها و مناطق حاشیه شهرهای بزرگ برآمده و اکثر درگیری های مسلحانه در مزارع نیشکر و پنبه به پایان می رسند، بروشنی نقش کشاورزان از زمین رانده شده در جنبش عمومی مردم مصر را می توان پی گرفت. البته این کشاورزان باورهای مذهبی دارند و برخی شکل های جدید مذهبی نیز که از درودن همین جنبش بیرون آمده و خواست های آنرا بیان می کنند، در میان آنها صاحب نفوذ و اعتبار گشته اند. بدین ترتیب مصر، نه آنگونه که دولتش مدعی است با تروریست های اسلامی و مسلمانان قشری روبروست و نه آنگونه ارتجاع ایران مدعی است، در مصر قیام اسلام خواهی شروع شده است. آنچه در مصر جریان دارد و اوج می گیرد، قیام کشاورزان بی پناهان و غارت شدگان شهری است، که عقاید مذهبی در آن نفوذ دارد، همچنان که سازمان های غیر مذهبی نیز در تدارک سازماندهی آن می باشند!!

با توجه به اینکه مخالفین مذهبی رژیم مصر اغلب از روستاها برخاسته و یا از مناطق حاشیه نشینی شهرها و از میان روستائیان مهاجر بر خاسته اند و بیشتر درگیری های مسلحانه در مزارع نیشکر و پنبه جریان می یابد، بروشنی می توان نقش کشاورزان از زمین رانده شده را در جنبش عمومی و جنبش مذهبی دید.

دولت در حالی در صدد آزاد کردن روابط اجاره ای بین مالکین و کشاورزان است که بعلت سیاست های اقتصادی موجود، کشاورزان حتی قادر به پرداخت اجاره فعلی نیز نیستند. هدف سیاست های آزاد کردن تجارت محصولات کشاورزی در ظاهر این بود که قیمت تولیدات کشاورزی را افزایش داده، درآمد کشاورزان را بالا برده و آنها را قادر سازد که اجاره افزایش یافته را بپردازند. در عمل این سیاست ها هزینه تولید در بخش کشاورزی را بالا برده، باعث افزایش بهره وام های کشاورزی شده و در نتیجه بسیاری از کشاورزان قادر نیستند اجاره کنونی را بپردازند. به گفته "عبد الحمید قاضی"، مسئول دبیرخانه دهقانی "اتحادیه سوسیالیست عرب" در زمان ناصر، هزینه تولید که تا ۶۰ درصد در عرض یکسال افزایش یافته است، همه سود کشاورزان را از بین برده و آنها را در شرایطی قرار داده که به هیچوجه امکان پرداخت اقساط وام های خود را ندارند.

براساس گزارش ۹۲ صفحه ای کمیسیون کشاورزی مجلس مصر، در حالیکه صادرات محصولات کشاورزی در فاصله سال های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۵ از ۱۸ میلیون پوند مصر به ۱۶ میلیارد پوند مصر افزایش داشته، واردات محصولات کشاورزی در همین دوره از ۱۲ میلیارد پوند به ۱۰ میلیارد پوند مصر افزایش یافته است. در نتیجه سیاست های تعدیل اقتصادی، سهم واردات محصولات کشاورزی در کسری موازنه تجاری مصر که در سال ۱۹۸۵ برابر ۲۱ درصد بود، در سال ۱۹۹۵ به ۳۲ درصد افزایش یافته است.

رژیم حاکم مصر، بی توجه به نارضایتی عمومی، بخصوص در میان کشاورزان، به اتخاذ سیاست "مشت آهنین" در مقابله با مخالفین روی آورده و همچنان بر اجرای سیاست های نولیبرالی اصرار می ورزد. به گفته "احمد ابوزید"، رهبر پارلمانی حزب حاکم، توقف و یا به تعویق انداختن قانون مالک و مستاجر، به عدم تمایل مصر به پذیرش کامل اقتصاد بازار تعبیر شده و شکست در آزاد کردن روابط مالک و مستاجر در اراضی کشاورزی، به توقف و شکست چنان سیاستی در رابطه با مسکن و اراضی شهری خواهد انجامید.

چند نکته پایانی

جنبش مبارزاتی نیروهای مذهبی و غیر مذهبی در مصر، جنبشی است توده ای که گرایش های مذهبی نیز در آن قوی است. در این میان محافل چپ مذهبی ایران که نقش نسبتاً ویژه ای در افشاکاری پیرامون سیاست های تعدیل اقتصادی و نتایج آن در ایران ایفا کرده اند، بجای انعکاس نظرات نیروهای مترقی مذهبی مصر، به چاپ تحلیل محافل مشکوک مبادرت می کنند که این می تواند از محدودیت هائی برای دستیابی به منابع لازم نیز باشد. بعنوان مثال روزنامه "سلام" در شماره های ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۲۸ آبان ۷۵ خود مقاله هائی درباره شرایط کنونی در مصر منتشر ساخت که با واقعیات فاصله بسیار داشت. مقاله ای بنام "مصر، تمدن از دست رفته" بقلم "فواد عجمی"، نویسنده مصری و بنقل از مجله "روابط خارجی" نشریه کارمندان وزارت امور خارجه امریکا، نمونه ای از این دست مقالات است. در این مقاله با دقت و زیرکی بسیار سعی شده است تا به دلائل واقعی بحران کنونی مصر کوچکترین اشاره ای نشود. نویسنده بر دلائل واقعی بحران، رمانتیسیم ارتجاعی را برجسته ساخته و برای مصر دوران پادشاهان حسرت می خورد!

"جنبش نوین سوسیالیستی" در قلب جهان سرمایه داری!

نویسنده: مانفرد زون

منتشره در "عصرها"، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان

ترجمه و تلخیص: رضا شامخ

طرح موضوع - پایه های ده های سرمایه داری سرانجام به لرزه درآمده است. در انتخابات ماه اکتبر ژاپن، برنده واقعی حزب کمونیست ژاپن بود. در فرانسه همانطور که دیدیم، تشکیل دولتی بدون حضور کمونیست ها ممکن نشد. در روسیه نیرومندترین حزب، حزب کمونیست این کشور است. حتی در انگلستان نیز مردم حزب کارگر را به ماوراء راست ها ترجیح دادند. حزبی که هنوز و علیرغم همه پاکسازی هائی که در آن صورت گرفته، هنوز از لیبرالیسمی، که "توتی بلر" نمایندند آنست، فاصله دارد.

بدین ترتیب، نخستین سوالی که در برابر ما قرار دارد، آنست که کدام طبقات و اقشار اجتماعی به این روند نیرو می بخشند؟ یا به بیانی مارکسیستی، عامل فعال در این روند کیست؟ و مهمتر از این، آنکه این روند چه امکاناتی را برای جنبش نوین سوسیالیستی پدید می آورد؟ جنبشی که نه در حاشیه، بلکه در قلب نظام سرمایه داری شکوفا می شود.

در سال ۱۹۸۹ عنوان یکی از سرمقاله های روزنامه آلمانی "فرانکفورتر آنگماینه" * این بود: «کمونیسم مرد». اما همین روزنامه در تاریخ سوم ژوئن ۱۹۹۷ و بدنبال اعلام نتایج انتخابات فرانسه ناچار شد بنویسد: «تشکیل دولت با شرکت کمونیست ها» و طی تفسیر، بیسم زده از خود بپرسید: «آیا چپ ها دوباره زنده می شوند؟»

دست کم از سال ۱۹۹۰ تا امروز، سلاح عمده سرمایه داری در نبرد ایدئولوژیک علیه اتحادیه های کارگری این شبه استبدال بوده است که برای نیرومند ساختن کارخانه و یا کشور خود "آلمان" باید کمربندها را تنگ تر ببندیم و تن به صرفه جویی و چشم پوشی ها بدهیم.

این شبه استبدال از اختراعات آلمان ها نیست. در فرانسه و ژاپن نیز همین زمره ها تکرار می شود و هر جا این خوش خیالی بیشتر باشد که گرگ ملی دندان خود را در گلوئی بیگانه فرو خواهد کرد، نه در گلوئی خودی ها، تاثیر آن بیشتر است. ضمناً اینرا هم باید گفت که همین بینش همیشه یکی از دلایل ضعف سنتی چپ های افراطی در کشورهائی بوده است که دزدان اصلی امپریالیستی در آن مستقرند، یعنی انگلستان، آمریکا، ژاپن و آلمان. اما در دو سه سال اخیر، در ده های عمده سرمایه داری، از جمله آلمان، حوادث مهمی روی داده است، از جمله اینکه: ایمان به منطق کاهش مخارج سست می شود. دیگر نمی توان به کارگران کارخانه های "کروپ" و "تیسن" قبولاند که افزایش قدرت این کارخانه های به سود آنهاست. آنها که نقل و نبات بانک آلمان را فراهم می آورند اکنون فهمیده اند که افزایش قدرت کارخانه های بزرگ برای صاحبان کارخانه مفید است، نه برای آنها. آنها که در کشاکش های بازارهای جهانی حضور دارند، اکنون از خود می پرسند سود آنها از این کشاکش چیست؟ آنها که بطور سنتی طبقه کارگر می شناسیمشان، کارگران و کارمندانی که هنوز برای دستمزد و نان کار می کنند، کم کم اعتقاد به کاهش مخارج را از دست می دهند و اکثراً بخصوص خارج از آلمان روی به رادیکالیسم و "چپ" و همبستگی با یکدیگر می آورند. روزنامه فرانکفورتر آنگماینه در همان تفسیر

سوم ژوئن خود درباره تحلیل نتایج انتخابات فرانسه بدرستی به این نتیجه می رسد که «تنها سالندان و زنان خانه دار هستند که هنوز به احزاب بورژوازی فرانسه وفا دارند، گروه هائی که آینده زیادی ندارند...»

در توکیو، پاریس و لندن به آن خوش خیالی پایان بخشیده شده است که هر انتخاباتی، بدلیل کاهش تعداد شرکت کنندگان نسبت به دوره پیش، چپ را بیشتر می لرزاند تا راست ها را! دلیل افزایش تعداد شرکت کنندگان در انتخابات و نیز نیرومندتر شدن چپ ها آنست که ارتش میلیونی بیکاران در آستانه یک حرکت سیاسی قرار گرفته است. بنظر می رسد که این انسان ها با سرخوردگی و یاس وداع گفته اند. اگر این گرایش ادامه یابد، آنوقت می توان گفت که آثار عظیم و غول آسایی را این روند نوید می دهد و شاهد رویدادهائی خواهیم بود که صفت "تاریخ" واقعاً برازنده آنست.

تنها در ظاهر امر است که گویا انقلاب علمی-فنی علت نهائی بیکاری انبوه است. علت واقعی آن در شیوه تولید سرمایه داری است، که مارکس صد سال پیش آنرا پیش بینی و توصیف کرده است. اما تحقق این پیش بینی دو علت دارد:

اول - لجام گسیختگی ویرانگر شیوه تولید سرمایه داری، در شرایطی است که نیروهای مولد مدرن وارد میدان شده است.

دوم - شکست خیزش سوسیالیستی ۱۹۸۹-۱۹۹۷، که بدنبال آن، سرمایه داری خود را آزاد شده از فشار سیاسی برای مبارزه با بیکاری احساس کرد.

حاصل این دو عامل، افزایش انفجاری بیکاری از سال ۱۹۸۹ به بعد است، که در ابعاد کمی آن تازگی دارد. البته نکته دیگری که تازگی دارد آنست که چپ ها تا امروز به دشواری توانسته اند سیاست ها و تاکتیک های مبارزاتی خود را با این واقعیت همسو سازند، نه از لحاظ نظری، بلکه از لحاظ عملی. آنها نتوانسته اند میان فعالیت کارگران و کارمندان و فعالیت های بیکاران ارتباط برقرار سازند و به آن خصلت توده ای ببخشند. معجزه جنبشی بوجود آمده است که نمونه های آنرا در ژوئن ۱۹۹۶ در شهر "بن" آلمان، در راه پیمائی های اروپائی و در نتایج انتخابات توکیو و پاریس دیدیم.

تا امروز، امید کارگران و کارمندان، بیکاران و بویژه جوانان بی آینده به آنست که جایگزینی برای وضع کنونی در درون همین نظام کنونی پیدا شود. البته در حال حاضر و با توجه به تجربه منفی سال ۱۹۸۹ که نظام سوسیالیستی خود سلاح بر زمین نهاد و تسلیم شد، نتیجه جز این هم نمی توانست باشد. در چنین وضعی، در آغاز امید به نمایندگان راه سوم دوخته شده است، یعنی راهی میان سوسیالیسم و سرمایه داری. در حال حاضر جریان اصلی در درون جنبش رو به رشد چپ، در این مسیر گام برمی دارد. البته حسن نیت آنها که خواستار سرمایه داری با چهره ای اجتماعی و انساندوستانه هستند قابل درک است. نکته امید بخش دیگر آنست که تقریباً در سراسر این جنبش رو به رشد، تعداد کسانی که در پی ایجاد نظامی دیگر هستند نیز نیرومندتر می شود؛ بویژه در میان جوانان. اگر ارقام انتخابات را در توکیو، لندن، پاریس، مسکو، بن و روم با یکدیگر مقایسه کنیم به یک "اما" می رسیم که می توان آنرا به این صورت بیان کرد: اگر حزب کمونیست ژاپن، حزب کمونیست فرانسه، ریفونداسیونه (ایتالیا) کودکانی باشند که رو به سمت بلوغ می روند، احزاب کمونیست آمریکا، آلمان و انگلستان شیرخوارگانی هستند که هنوز در قنداقند. گرچه تفاوت های چشمگیری که در قدرت احزاب کمونیست در ده های عمده سرمایه داری مشاهده می شوند ناشی از دلایل تاریخی گوناگون هستند، ولی یک دلیل زنده و امروزی نیز دارند که شیرخوارگان باید به آن توجه داشته باشند و آنرا چاره کنند. بعنوان نمونه نگاهی می افکنیم به "ریفونداسیونه" در ایتالیا (البته می توان ژاپنی ها و یا فرانسوی ها را نیز انتخاب کرد)

در سند اصلی مصوبه در سومین کنگره حزب که از ۱۲ تا ۱۵ دسامبر در شهر رم بر پا بود، درباره تجدید نظر در سیاست حزب، بدون اغراق، در تقریباً هر صفحه، محور همه اندیشه ها این است که "باید بازیگر اصلی ترانسفورمسیون جامعه را شناخت". ایتالیائی ها این وظیفه را برای خود تعیین می کنند که: «طبقات زیرین جامعه را سازمان بدهند و نمایندگی کنند». و مناسبات مردانه و مردسالارانه با تولید و باز تولید اجتماعی را در برابر سؤال قرار دهند و این نیاز را در مد نظر قرار دهند که آرمان های سوسیالیستی در نسل های جوان را در درجه اول بسوی انتقاد اساسی از روندی سوق دهند که می خواهد همه چیز را تابع قوانین بازار سازد.

لب کلام آنکه: گرچه تاریخ با آشیزی، که دستور تهیه هر غذا از پیش مشخص است، تفاوت دارد، ولی (علیرغم وجود تفاوت های تاریخی و برنامه های متفاوت) در حال حاضر این وجه اشتراک میان احزاب کمونیست در ده های عمده سرمایه داری وجود دارد که توانسته اند با موفقیت پراکنده ترین نیروهای اجتماعی را بدلیل علائق مادی خود، بطور علنی به روند جدائی از

۱۳ هزار نفر از سراسر جهان در فستیوال جوانان در کوبا شرکت کردند!

فستیوال جوانان و دانشجویان دمکرات، از ۲۸ تا ۵ اوت ۱۹۹۷ در "هاوانا"، پایتخت کوبا برگزار شد. تعداد شرکت کنندگان در این فستیوال بیش از آن تعدادی بود که در ابتدا پیش بینی شده بود. بنا به گزارش ها، بیش از ۱۳ هزار نفر از کشورهای مختلف جهان، در این فستیوال شرکت کردند. بزرگ ترین گروه شرکت کننده در این فستیوال از آمریکا بود. جوانان آمریکائی، که بدلیل ممنوعیت های اعلام شده توسط دولت آمریکا نمی توانستند از آمریکا به کوبا بروند، خود را به کانادا رسانده و از آن به مکزیک رفته و سپس راهی کوبا شده بودند. در تمام طول فستیوال، با آنکه اخبار مربوط به این فستیوال از شبکه های تلویزیونی سانسور شده بود، اخبار مربوط به تهدیدهای دولت آمریکا علیه آمریکائی های شرکت کننده در این فستیوال در نوبت های مختلف پخش می شد. بر اساس این تهدیدها، شرکت کنندگان در فستیوال پس از بازگشت به آمریکا تحت تعقیب پلیس قرار خواهند گرفت. همین تهدیدها موجب شد، تا دولت کوبا برای دفع خطراتی که از طرف دولت آمریکا، شرکت کنندگان آمریکائی فستیوال را تهدید می کرد، مقررات ویژه ای را برای هیات های آمریکائی در نظر بگیرد، تا آنها کمتر شناخته شده و مشخصات و پیل عکس هایشان به دست دولت آمریکا نیافتد!

در نخستین روز فستیوال، فیدل کاسترو نطق کوتاهی برای شرکت کنندگان در فستیوال کرد و در پاسخ به سئوالی که درباره تعداد کم شرکت کنندگان از کشورهای سوسیالیستی سابق شده بود گفت: این ناشی از وضع فلاکت باری است که اکنون در این کشورها برقرار است!

در میتنگ پایانی فستیوال، که "راول کاسترو"، برادر فیدل کاسترو در آن حضور یافته بود، از جمله اعلام شد: «نظم نوین جهانی، پس از ۱۹۸۹ بر میزان بیکاری جوانان افزود و اینرو مبارزه با بیکاری یکی از عرصه های مهم مبارزه جوانان است.»

در جریان فستیوال، قضر کنگره "بالاسودلاکونونیوس" به مرکزی برای مباحثات تبدیل شده بود. از جمله شرکت کنندگان در این مباحثات "دانیل اورتگا"، رئیس جمهور انقلابی نیکاراگوئه و "فیلیپ اگه"، مامور سابق سازمان جاسوسی آمریکا "سیا" بودند. "فیلیپ اگه" از اواخر سال های ۶۰ با خروج از این سازمان به افشای اقدامات خرابکارانه آمریکا علیه کوبا پرداخته است.

فستیوال جوانان دمکرات، پس از شکست فاشیسم در جنگ دوم جهانی برای نخستین بار برپا شد و در تمام سال های پس از جنگ برپا شده است. امسال این جشن با شعار همبستگی جهانی با کوبای انقلابی برگزار شد.

به یاد "ارنستو چه گوارا"

نشریه عصرما در شماره ۲۲ مرداد خود، مطلبی دارد در ارتباط با خبر شناسائی استخوان های "ارنستو چه گوارا" انقلابی آمریکای لاتین و انتقال آن به کوبا. عصر ما از جمله می نویسد:

ماه گذشته بقایای استخوان های "ارنستو چه گوارا" انقلابی شهیر آمریکای لاتین در سالهای دهه ۶۰ و یکی از الهام بخشان و مبارزات رهائی بخش مستضعفین این قاره در چند دهه گذشته، پس از گذشت نزدیک به ۳۰ سال از تیرباران او، کشف شد و برای خاکسپاری به کوبا انتقال یافت. مردم انقلابی کوبا نیز که پس از فروپاشی شوروی علیرغم همه فشارها در برابر دسیسه های آمریکا مقاوم و سربلند ایستاده اند، به انجای مختلف به تجلیل از "چه" نشستند. یعنی در زمانی که به نظر عده ای پس از جنگ سرد هژمونی ایدئولوژی لیبرال-دموکراسی در پی فتح و حاکمیت انحصاری بر اذهان جهانیان بوده و القائنات شومی چون "عصر ایدئولوژی زدائی" بر فضای روشنفکری بسیاری از کشورها سایه انداخته است و انقلابیون حرفه ای نیز یکی پس از دیگری به انقلابی گری پشت می کنند، زنده شدن دیگر باره نام "چه گوارا" در پاره ای از مسالک غیر مسلمان پیرامونی شورانگیز و البته پُر معناست. استخوان های پوسیده چه گوارا علیرغم تردی ظاهری آن در برابر کاخ های به ظاهر مستحکم و پولادین اربابان شرکت های چند ملیتی از آنچنان صلابتی برخوردار است که اراده مستضعفین آمریکای لاتین را در جهت تشدید مبارزات و روحیه استقلال خواهی و عدالت جوئی آنان جهت خواهد داد...

سرمایه داری افتاده اند، در ضدیت با سرمایه داری متحد سازند. حزبی که تبلیغات و فعالیت خود را روی کارگرانی متمرکز کرده باشد که با کلاهخود کارگری بر سر کار حاضر می شوند، نمی تواند به کامیابی هائی دست یابد که با کامیابی های احزاب کمونیست ژاپن، ایتالیا و فرانسه قابل مقایسه باشد. چنین حزبی تنها در حاشیه اجتماعی می تواند به حیات خود ادامه دهد. ما باید خوشحال باشیم از اینکه حزب ما، یعنی حزب کمونیست آلمان در زمینه این احزاب منزوی نیست و می تواند امکانات جدید اجتماعی را برای گسترش مبارزه علیه سرمایه داری ببیند.

در دوران اخیر بر تعداد گروه های افزوده می شود که گرچه ساختار اجتماعی آنها با یکدیگر متفاوت است، اما شیوه سرمایه داری نمی تواند، نه در محدوده محلی و نه در عرصه بین المللی، پاسخگوی توقعات و تامین کننده علائق آنها باشد، وظیفه احزاب کمونیست آنست که رابطه میان دورنمای سوسیالیستی و توقعات و علائق پایمال شده این گروه ها را برای آنها آشکار سازد و به آنها نشان دهد. حزب کمونیست آلمان که در حال حاضر سرگرم بررسی و بیان این امکانات است، هر جا که آنها را عرضه کرده کامیاب شده است.

چنین می نماید که در اشکال سازمانی نیز باید برای بهبود در آوردن جنبش، از جمله هنر آشکار ساختن و نشان دادن تمام راه های پر تنوع رسیدن به دورنمای سوسیالیستی، دور خیز برداشت.

بنظر من یکی از این راهها را بحث کنونی و جاری ما دربارۀ سوسیالیسم، نشان می دهد، که در حال حاضر اهمیت توده ای و گسترده ندارد، اما برای آینده و پس از تبدیل شدن حزب به یک حزب توده ای فراگیر در آلمان، بی اندازه ارزشمند است.

این فرمول که سوسیالیسم، یعنی قدرت شوراهای بانضمام اینترنت، تبدیل به فرمولی شده است که از لحاظ مضمونی و برنامه ای سبب بحثی شورانگیز گشته و از صفوف اعضای حزب کمونیست آلمان فراتر نیز رفته است. هدف این فرمول در درجه اول آنست که کسانی را که در جامعه با وسائل ارتباطی مدرن سر و کار دارند در کانون هر نوع امکانی که شانس ایجاد یک پروژه نوین سوسیالیستی را داشته باشد قرار دهد، مشروط بر آنکه آنها تبدیل به "بت" نسازیم و کثرت راه ها را از نظر دور نداریم. در چنان حالتی عامل فعال برای برداشتن گام های آتی بسوی سوسیالیسم در خود متروپل ها پدید می آید. این عامل می تواند از پنج جریان درهم بافته بوجود آید:

- ۱- کارگران و کارمندان ساده که بی وقته نگران مزدهای ثابت و افت استاندارد اجتماعی هستند؛
- ۲- بیکاران دائمی که وحشت دارند، سرمایه داری آنان را کم و بیش، بعنوان انگل اجتماعی و بهره گیران از کارشاغلان در جامعه معرفی کند؛
- ۳- جوانانی که دو راه بیشتر در پیش روی خود نمی بینند: یا باید راه گرگ شدن را در پیش گیرند یا از پشت میز مدرسه مستقیماً به اردوی انسان های بی آینده و بی مزد بپیوندند؛
- ۴- زنانی که بر اثر ویرانی فزاینده نظام آموزشی و خدمات اجتماعی، بار عظیمی از تیمارداری سالمندان و پرورش اجتماعی را بر دوش دارند؛
- ۵- آن بخش هایی از کارشناسان علمی-فنی، که از دانشجوی شروع شده و به مهندسين ختم می شود. این طیف شاهد یک تازی "بازار" و ویرانی ساختارهای اجتماعی و فرو غلتیدن آن به توحش تکنیکی هستند.

* ارگان سرمایه داری بزرگ آلمان

رقم واقعی شرکت کنندگان در نماز جمعه تهران

برای نخستین بار در روزنامه های ایران، به تعداد واقعی شرکت کنندگان در نماز جمعه های تهران اشاره شد. روزنامه کاروکارگر در شماره ۱۱ مرداد خود نوشت: قضیه متهم کردن رای دهندگان آقای خاتمی به عناصری متضاد با ارزشهای اسلامی و ایرانی، صحیح نیست. این یک تهمت است. در صندوق نماز جمعه تهران ۷۰۰ نفر به آقای خاتمی و حدود ۲۶۰ نفر به آقای ناطق نوری رای داده بودند. باتوجه به اینکه انتخابات روز جمعه برگزار شد و ظاهراً شرکت کنندگان در نماز جمعه خود را موظف به رای دادن می دانند و صندوق رای گیری نیز به همین منظور در محل نماز جمعه کار گذاشته شده بود، این رقم می تواند واقعی ترین رقم مربوط به شرکت کنندگان در نمازهای جمعه تهران باشد. نمازی که در قبضه امثال آیت الله جنتی و امامی کاشانی و یزدی است و همه آنها در انتخابات اخیر از سوی مردم طرد شدند و توصیه هایشان برای رای دادن به ناطق نوری از سوی مردم رد شد.

نئولیبرالیسم و دولت

اگر مارکس و انگلس در ۱۸۴۸ با انتشار "مانیفست حزب کمونیست" برای اولین بار در تاریخ سیاست را پیرامون خط طبقاتی تعریف و تفسیر کردند، "هایک" در سال ۱۹۴۴ با انتشار کتاب "طریق بندگی" که از جانب نیروهای مترقی جهان بدرستی به نام "مانیفست ارتجاع" معروف شده است، سیاست را بر محور فرد-دولت تعریف کرد.

در فلسفه "هایک" فرد واحد اساسی جامعه بوده و در حالت رقابت آزاد و بدون دخالت دولت، به بهترین وجهی قادر است نیازهای خود را برطرف سازد. نقش دولت در جامعه باید حداقل بوده و فقط محدود به فراهم کردن شرایطی شود که به درگیر شدن آزادانه افراد در قراردادهای متقابل کمک کند. دولت بایستی حقوق اساسی مانند آزادی و حق مالکیت خصوصی را تضمین کرده و از این طریق از برخورد و تصادم در جامعه جلوگیری کند.

از نظر "هایک" هر گونه برنامه ریزی دولتی حق رقابت آزاد شهروندان را پایمال کرده و به استبداد می انجامد. به گفته وی آزادی یعنی فقدان نیروی قهر و تنها در بازار است که آزادی تحقق می یابد. بازار فاعل هرگونه اولویت اخلاقی بوده و بدون از هرگونه تبعیض است. در بازار سود یا زیان فرد به این بستگی دارد که چگونه قوانین عرضه و تقاضا را بکار گیرد. از طرف دیگر آزادی نیایستی با برابری در قدرت و امکانات مادی یکی دانسته شود. هر گونه کوششی در جهت مربوط کردن آزادی به برابری امکانات، به از دست رفتن آزادی و بندگی ختم می شود.

نئولیبرالیسم مخالف هرگونه برنامه ریزی دولتی بوده و معتقد است که "نظم خود بخودی" به پیشرفت اقتصادی و اجتماعی می انجامد. "نظم خود بخودی" نئولیبرالها، شبیه "دست پنهان" مورد نظر "آدام اسمیت" است که از طریق قوانین عرضه و تقاضا، نیازهای افراد و پیشرفت اقتصادی را تامین می کند، رعایت هنجارهای اجتماعی که در طول تاریخ تکامل یافته اند، برای اینکه "نظم خودبخود" کار کند، ضرور است. در نتیجه، نهادهای سنتی بنیادینی تغییر کنند، مگر آنکه جانشین بهتری برای آنها وجود داشته باشد. ثبات در جامعه از طریق درهم آمیختگی و قراردادهای منطقی اعضا جامعه که بوسیله سنن و منافع فردی هدایت می شوند و تحت نظارت محدود و حداقل دولت تامین می شود.

"هایک" خواهان حذف انحصار پولی دولت بوده و معتقد است که مناسبات پولی بایستی بوسیله بازار ایجاد شوند. این نظر بصورت سیاست استقلال بانک مرکزی عمل می شود.

از نظر "هایک" طبیعت، جامعه و رفتار انسان ها نشان می دهند، که سوسیالیسم و نهادهای سوسیالیستی قادر نیستند، آزادی و تامین اجتماعی را تامین کنند. خصومت او با سوسیالیسم بحدی است که ادعا می کند که در سیستم سوسیالیستی بعثت فقدان بازار و رقابت آزاد، جلادان و جنایتکاران در رأس امور قرار می گیرند. او هرگونه دخالت دولت در امور اقتصادی و اجتماعی را اقدامی سوسیالیستی تلقی کرده و در جزوه "زوند تفکرات اقتصادی" (ص ۱۳۵) می نویسد: «هر هوادار برنامه ریزی اقتصادی، سوسیالیست است. گرچه اکثر برنامه ریزان متوجه نیستند که سوسیالیستند. در نتیجه آنچه که یک اقتصاددان [نئولیبرال] درباره سوسیالیسم می گوید، درباره آنها [برنامه ریزان دولتی] نیز صادق است.»

در زمینه سیاسی، نئولیبرالیسم شکل گیری نظر واحد اکثریت جامعه را خطری بالقوه برای آزادی و "نظم خودبخودی" حاکم بر بازار تلقی می کند. به نظر "هایک" این واقعیت که دموکراسی مدعی نمایندگی اکثریت افراد جامعه است می تواند موجب دخالت در اموری شود که مغایر با منافع افراد است. در دموکراسی همیشه این وسوسه وجود دارد که نظر اکثریت در جهت ایجاد یک نظم از پیش تصویر شده، مانند دخالت دولت در برنامه ریزی اقتصادی، بکار گرفته شود. چنین استفاده هایی از نظر اکثریت نهایتاً به استقرار استبداد خواهد انجامید. به گفته "هایک" به علت پیچیدگی بیش از حد دموکراسی های معاصر، به نظر اکثریت نمی توان اطمینان کرد. اگر نظر اکثریت مالکیت خصوصی و رقابت آزاد را تهدید کند، نئولیبرالیسم یک دیکتاتور صالح و خیرخواه را بر آن ترجیح می دهد.

به نظر "هایک": «ما نباید با قبول اینکه همه افراد خوب بایستی دموکرات بوده و یا ضرورتاً علاقمند باشند که سهمی در دولت داشته باشند، خود را فریب دهیم. بدون تردید بسیاری ترجیح می دهند این امر را به کسی محول کنند که تصور می کنند بیشتر [از خود آنها] شایستگی انجام آنرا دارد. اگر چه ممکن است غیرعقلانه به نظر برسد، ولی تأیید یک دیکتاتور خوب به هیچوجه بد و غیرشرافتمندانه نیست.» (طریق بندگی، ص ۱۳۴).

"نئولیبرالیسم"

در برابر جنبش های اجتماعی

الف. خیرخواه

از اواخر دهه ۱۹۷۰، فلسفه اجتماعی و سیاسی نئولیبرالیسم در روند سیاست گذاری دولت ها در ایالات متحده و اروپا، عنصر ایدئولوژیک اصلی را تشکیل می دهد. اتخاذ و اعمال سیاست های اقتصادی و اجتماعی نئولیبرالی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته، ناشی از عملکرد یک مرکز و یا نهاد فراملیتی نبوده، بلکه نتیجه کارکرد مکانیسم درونی سرمایه داری انحصاری است.

اتخاذ سیاست های نئولیبرالی در آمریکا و انگلستان از زمان ریگان و تاجر، سرمایه داری انحصاری این دو کشور را در موقعیت برتری نسبت به رقبای اروپائی و ژاپنی آنها قرار داد. در نتیجه دیگر کشورهای سرمایه داری نیز برای آنکه بتوانند به رقابت در بازار جهانی ادامه دهند، به پذیرش سیاست های نئولیبرالی روی آوردند. افزون بر این در کشورهای اروپائی، ضرورت مقابله با کسری موازنه اقتصادی بعنوان پیش شرط ایجاد "پول واحد اروپائی" دلیل دیگری در جهت توجیه گزینش سیاست های نئولیبرالی عنوان شده است. در کشورهای جهان سوم و از آن جمله ایران، ایدئولوژی نئولیبرال از طریق سیاست های نواستعماری موسسات مالی امپریالیستی، مانند صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و وابستگان بومی آنها اعمال و تبلیغ می شود.

نئولیبرالیسم یک ایدئولوژی است و همینطور که در زیر نشان داده خواهد شد، هدف اصلی آن مقابله با ایدئولوژی طبقه کارگر و از بین بردن دستاوردهای تاریخی و بشری انقلاب اکثر است. از اینرو به هیچوجه تصادفی نیست که در پی فروپاشی اتحاد شوروی، یورش همه جانبه ای در جهت تبلیغ و پیشبرد آن در سراسر جهان، بگونه ای بیسابقه سازمان یافته است.

بنیانگذار و برجسته ترین مبلغ فلسفه نئولیبرالیسم، اقتصاددان اطریشی "فردریک هایک" است. وی که در سال ۱۸۹۹ در وین بدنیا آمد، دکترای اقتصادش را از "دانشگاه وین" و تحت سرپرستی استاتید ضد مارکسیست "مکتب اقتصادی اطریش" پایان رساند و قبل از اشغال اطریش بوسیله نازی ها، در سال ۱۹۳۱ به انگلستان مهاجرت کرد. "هایک" پس از ۲۰ سال تدریس در "مدرسه اقتصادی لندن" در سال ۱۹۵۱ به آمریکا مهاجرت کرده و در آن کشور به تدریس و تبلیغ فلسفه نئولیبرالیسم پرداخت. وی پس از یک عمر طولانی فعالیت ضد کمونیستی و در دفاع از منافع هارترین بخش سرمایه داری جهانی در سال ۱۹۹۲ درگذشت.

به ابتکار "هایک" اولین کنفرانس "انجمن مونت پله وین" در سال ۱۹۴۷ در سوئیس برگزار شد. این انجمن تا پایان دهه ۱۹۸۰ بمثابة "کمیته ارتجاع" عمل کرده و نقش هماهنگ کننده طیف سیاستمداران، روشنفکران، استاتید، فعالین سیاسی و علاقمندان لیبرالیسم اقتصادی را در جهان ایفا می کرد. از اعضا اولیه این انجمن میتوان مارگارت تاجر و "کمیلتون فریدمان" اقتصاددان آمریکائی را نام برد. در لندن "موسسه روابط اقتصادی" و نشریه اقتصادی و جزوات و کتب منتشره از طریق آن، مهمترین "جهه" برای تبلیغ افکار هوادار اقتصاد آزاد در سراسر جهان، بخصوص در اروپای شرقی و کشورهای جهان سوم بوده است. رد پای نظرات آکادمیک و روشنفکرانه این موسسه را می توان در تبلیغات جاری ارتجاع بازار-مولف و حتی در برخی نشریات طیف چپ ایران در خارج از کشور دید. مارگارت تاجر در پیامی بمناسبت نودمین سالگرد تولد هایک گفت: «هیچ یک از اقداماتی که انجام شده است، بدون ارزش ها و باورهای که ما را در مسیر درست قرار داد، امکان پذیر نبود... رهبری و انگیزه ای که آثار و افکار شما به ما داد حیاتی بوده و ما به شما بسیار مدیون هستیم...»

استفاده از کوپن در توزیع مایحتاج ضروری زحمتکشان، سوسیالیستی خواندن برنامه های دولت موسوی و هر مخالف سیاست های تعدیل و... چیلگی نشان دهنده وسعت جبهه ایست که ارتجاع در برابر و علیه هواداران عدالت اجتماعی در ایران گشوده است. در این شرایط شرکت همه جانبه و مشترک همه نیروهای مترقی و مردمی و عدالتخواه کشور در مقابله با تهاجم نئولیبرالی فوق ضروری است.

متأسفانه در طیف جنبش چپ غیر مذهبی ایران نه تنها این ضرورت درک نشده است، بلکه بخشی از آن، همزمان با محافل نئولیبرالی حرکت می کنند. گرچه گهگاه در نشریات چپ مهاجر اشاراتی گذرا به "عدالت اجتماعی" می شود، اما این اشارات اساساً خالی از محتوای مشخص مبارزاتی و تبدیل آن به شعار سیاسی است و بصورت مجرد و غیر ملموس مطرح می شود. دروغ از یک مقاله یا حتی یک سطر درافشای سیاست های تعدیل اقتصادی. در عوض و به بهانه "بازگشت به مارکس" و "ایدئولوژی زدایی" و "بیطرفی از جهت جهان بینی" دهها مقاله با هدف مشخص خلع سلاح ایدئولوژیک زحمتکشان و روشنفکران مترقی نوشته می شود.

چنانکه نشان داده شد، شعار عدالت اجتماعی، برای اولین بار در تاریخ، پس از انقلاب اکبر، عینیت مشخص تاریخی یافت و در شکل و محتوا، در یکسری حقوق اقتصادی و اجتماعی تبلور یافت. یکی از رهبران اکثریت، همصدا با "هایک" و ارتجاع جهانی درباره این تجربه تاریخ چنین می گوید: «...برجامعه عقب مانده روسیه، انقلاب سوسیالیستی حقه شد و لنین... بلشویک ها اراده کردند که انقلاب سیاسی اکبر را انقلاب اجتماعی سوسیالیستی تلقی کنند و در نتیجه با قانونگذاری ها در افتادند... اراده گرانی در کار بود و ادامه همین اراده گرانی ها این شد که پس از لنین، روشنفکران روس، تسلیم استالین گرجی رهبر اراده گرایان شود. ادامه آن شد که جوامع بسیار عقب مانده چین و مغولستان سوسیالیستی تلقی شدند. بعد هم کره و کیم ایل سونگ و بعد هم مضحکه افغانستان... و بعد و بعد هم که می دانیم...» (کار شماره ۱۴۱)*

این ادعا، در مورد سیاسی بودن انقلاب اکبر و انکار ماهیت اجتماعی سوسیالیستی آن، یعنی رد ضرورت تاریخی حقوق اقتصادی و اجتماعی بشر برآمده از انقلاب اکبر. از نظر او تضمین و تامین حق کار، درمان و بهداشت، مسکن، آموزش، استراحت و تفریح از جانب دولت یعنی اراده گرانی و درافتادن با قانونمندیها. از نظر وی مبارزات خلق ها در کشورهای عقب مانده برای ایجاد سیستمی در جهت تضمین و تامین این حقوق، یعنی مضحکه تاریخی. انصافاً که حتی "هایک" هم نمی توانست اینچنین گستاخانه به دستاوردهای تاریخی زحمتکشان جهانی حمله کند.

البته ارزیابی عصبی و قشری فوق از مبارزات خلق های جهان برای "عدالت اجتماعی" را نباید صرفاً نظری تلقی کرد. نظرات فوق گام به گام جهت دفاع عریان از سرمایه داری و نئولیبرالیسم حرکت می کنند. بعنوان مثال، سرمقاله کار شماره ۱۵۴ که ظاهراً در دفاع از گردهمایی نفتگران در برابر ساختمان نفت در تهران نوشته شده است، همصدا با بازار-مولفه، به تبلیغ زیرکانه علیه دخالت دولت در امور اقتصادی و کوپن و سوبسید می پردازد. از نظر سرمقاله نویس کار: «آنجا که دولت، بزرگترین کارفرما در ایران است، مهم ترین و درعین حال ابتدائی ترین خواست کارگران، حکم تقابل با دولت را می یابد... بسنده کردن به قوت لایموت کوپنی و سوبسیدی... سرنوشت محتومی است که این روند برای کارگران و خانواده هایشان رقم زده است.»

سرمقاله نویس کار، در پایان، کارگرانی را که در اعتراض به شرایط ناشی از سیاست های نئولیبرالی، در مقابل ساختمان نفت در تهران اجتماع کرده اند دعوت به مبارزه برای دمکراسی می کند.

به رغم اینگونه تبلیغات و کوششها در جهت "مغشوش کردن جبهه" زحمتکشان، توده ای ها مقاومت در برابر نئولیبرالیسم و عقب راندن سیاست های تعدیل اقتصادی را مبارزه برای عدالت اجتماعی ارزیابی کرده و با همه توان در آن شرکت دارند. شرکت ما توده ای ها در این مبارزه، درعین حال دفاع از بخشی از هویت تاریخی خود ما نیز هست!

* بهزاد کریمی

برای "هایک" مهمترین هدف حفظ نظم خودبخودی بازار و رقابت آزاد است و در راه آن دیکتاتور خیرخواه را به دمکراسی و نظر اکثریت ترجیح می دهد. او فاشیسم در ایتالیا و آلمان را تنها به این دلیل محکوم می کند که به فلج شدن مکانیسم بازار آزاد انجامید. «بدون تردید یک سیستم فاشیستی آمریکائی یا انگلیسی عمدتاً به مدل ایتالیائی و آلمانی آن متفاوت خواهد بود. من اگر قرار باشد در یک سیستم فاشیستی زندگی کنم، بدون هیچ تردیدی ترجیح می دهم تحت سیستمی زندگی کنم که بوسیله آمریکائی ها و یا انگلیسی ها و نه هیچ کس دیگری اداره شود.» (طریق بندگی ص ۱۳۵)

نئولیبرالیسم و عدالت اجتماعی:

دستاوردهای انقلاب اکبر در زمینه حقوق بشر، در مقیاس تاریخی مکمل دستاوردهای انقلاب های بورژوازی قرون هیجدهم و نوزدهم در این زمینه است. تشکیل اولین حکومت سوسیالیستی در جهان که الهام بخش مبارزات کارگران، زحمتکشان بشریت مترقی علیه ستم سرمایه داری و استعمار شد، برای اولین بار در تاریخ یک قرق حقوق اقتصادی و اجتماعی را بعنوان جزء لاینفک حقوق افراد بشر تضمین و تامین کرد.

در پی شکست فاشیسم و در نتیجه پیروزی بشریت مترقی در عقب راندن سرمایه داری انحصاری در فاصله دو جنگ جهانی، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ با تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر، حقوق اقتصادی و اجتماعی را برای همه افراد بشر به رسمیت شناخت. مواد ۱ تا ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر، حقوق مدنی کلاسیک برآمده از انقلابهای بورژوازی را دربرداشته و مواد ۲۲ تا ۲۸ آن، حقوق اقتصادی و اجتماعی برآمده از انقلاب اکبر را تعریف می کنند: حق امنیت اجتماعی (ماده ۲۲)، حق اشتغال (ماده ۲۳)، حق استراحت و تفریح (ماده ۲۴).

حق مسکن، درمان و خدمات اجتماعی لازم (ماده ۲۵) حق آموزش (ماده ۲۶)، حق شرکت آزادانه در زندگی فرهنگی جامعه و بهره مندی از پیشرفتهای علمی و نتایج آن (ماده ۲۷)، و حق برخورداری از یک نظام اجتماعی و جهانی که در آن حقوق و آزادی های مصرحه در اعلامیه جهانی حقوق بشر کاملاً قابل تحقق باشد (ماده ۲۸).

این سند تاریخی از ابتدا مورد حمله ارتجاعی ترین محافل سرمایه داری جهان قرار گرفت. ایالات متحده از امضاء آن خودداری کرد و "هایک" کتاب "سراب عدالت اجتماعی" را در رد آن نوشت. از نظر "هایک" اعلامیه جهانی حقوق بشر «کوششی است در جهت ترکیب و تلفیق حقوق مربوط به سنن لیبرالی غربی و مفاهیم کاملاً اقتصادی که از انقلاب مارکسیستی روسیه برآمده است. حقوق مدنی کلاسیک و حقوق اجتماعی و اقتصادی جدید توأماً قابل تحقق نبوده و در واقع غیرقابل انطباقند.» (سراب عدالت اجتماعی ص ۱۰۴-۱۰۳)

براساس ایدئولوژی نئولیبرالیسم «این نظر که دولت می تواند برای همه امکانات فراهم کرده و بخصوص اینکه می تواند برابر بودن این امکانات را برای همه تضمین کند، در تقابل با منطق یک جامعه آزاد قرار دارد» (همانجا ص ۹). با این استدلال، نئولیبرالیسم اصل اشتغال کامل و بیمه بیکاری را رد می کند. حق درمان و دسترسی همگانی به خدمات پزشکی را رد کرده و آنرا بر فرض نادرست نیاز برابر افراد به مراقبت های پزشکی می داند. حق مسکن را رد کرده و معتقد است که سیاست هائی نظیر محدود کردن اجاره و تهیه مسکن مناسب برای زحمتکشان باعث فرار منابع شده و درنتیجه مالکین علاقه کمتری به سرمایه گذاری در بخش مسکن نشان خواهند داد. وضع یک سیستم مالیاتی مترقی را مردود دانسته و هدف آنرا ارضاء حس حسادت بی چیزان نسبت به متمولین می داند. "هایک" به دو دلیل آموزش رایگان را، آنهم تا حد مشخصی ضروری می داند: اولاً در یک جامعه با سواد خطر کمتری از طرف هموعان متوجه افراد است، ثانیاً برای آنکه نهادهای دمکراتیک بدرستی کار کنند، حداقل سطح سواد برای افراد جامعه ضروری است.

شرایط مشخص ایران

نفوذ همه جانبه ایدئولوژی نئولیبرال "هایک" را جمهوری اسلامی، در تبلیغات و سیاست های ارتجاع بازار و مولفه اسلامی به روشنی می توان دید. اعمال سیاست های تعدیل اقتصادی، خصوصی کردن واحدهای اقتصادی دولتی، قانون جدید مالک و مستاجر، ایجاد مدارس انتفاعی طی برنامه اول، تحت عنوان واگذاری کار مردم به مردم و اختصاص بودجه دولتی به همین مدارس انتفاعی در بودجه سال جاری، به بهانه حمایت از امر آموزش، پیشنهاد پیوستن به سازمان تجارت جهانی، زمزمه مجدد تغییر قانون کار و مستقل کردن بانک مرکزی، تبلیغات "رسالت" پیرامون دیکتاتوری خیرخواه و مصلح، مخالفت با

«گفتگو با تاریخ» در ایران منتشر شد و ۱۰ هزار جلد آن طی چند روز به فروش رسید!

نورالدین کیانوری:

مردم در انتظار آزادی احزاب هستند!

* حزب توده ایران آرمان کرائی را با واقعیات جامعه ایران منطبق می‌کند!

* در کنار چهار طیف مذهبی، "نهضت آزادی، کارگزاران، جناح راست و خط میانه"، که هر کدام اقشار معین اجتماعی را در نظر دارند، حزب کارگران و دهقانان (حزب توده ایران) باید در ایران فعالیت آزاد داشته باشد.

* دیگر اتحاد شوروی وجود ندارد، که بتوان اتهام داشتن پایگاه خارجی را بهانه جلوگیری از فعالیت سیاسی (حزب توده ایران) کرد.

نخستین جلد از کتاب دو جلدی جدید "نورالدین کیانوری"، تحت عنوان «گفتگو با تاریخ» در ایران منتشر شد. این کتاب که دو هزار تومان قیمت دارد و به گفته ناشر و فروشندگان کتاب در تهران، در سه روز نخست توزیع بیش از ۱۰ هزار نسخه آن بفروش رسیده، توسط ناشری بنام "فکر" چاپ شده است.

این کتاب، گفتگویی است پیرامون تاریخ معاصر ایران و تاریخ فعالیت حزب توده ایران. آنچنان که از تاریخ وقایع بر می آید و تسکیدی که در مقدمه کتاب آورده شده، جلد نخست «گفتگو با تاریخ»، درحالیکه اشاره به تحولات جهانی تا سال ۹۶ را در بر می گیرد، در باره رویدادهای ایران تا سال ۷۳ را شامل می شود و جلد دوم براساس مقدمه کتاب، سالهای پس از ۷۳ را شامل خواهد شد.

دفاع صریح کیانوری از تاریخ حزب توده ایران و حضور همه جانبه اش در انقلاب و سالهای پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ و همچنین پیش بینی تحولاتی که در سالهای پس از ۷۳ در ایران - بویژه در سال ۷۵ و ۷۶ - روی داد، از جمله ویژگی های این کتاب است. در همین کتاب و در خلال گفتگو، از برنامه تعدیل اقتصادی شدت انتقاد شده، حرکت جامعه بسوی مقاومت در برابر این برنامه و عواقب آن تحلیل شده و حتی احتمال تشکیل احزاب متفاوت در جامعه و توسط حکومتیان و پیرامونیان حکومت نیز پیش بینی شده است. آنچه که در این گفتگو، در ارتباط با ضرورت بازگشت آزادی ها به جامعه، دفاع از حق فعالیت آزاد "نهضت آزادی ایران"، رفتن اطرافیان هاشمی رفسنجانی و کارگزاران دولت وی به سمت تشکیل حزب (که سرانجام با نام کارگزاران وارد انتخابات مجلس پنجم شد) و یک سلسله رویدادهای آستانه انتخابات مجلس پنجم و انتخابات ریاست جمهوری و... پیش بینی و مطرح شده است. این مجموع بار دیگر نشان می دهد، که حزب توده ایران، با دقت و پیگیری بی تزلزل، رویدادهای کشور را دنبال کرده، آنها را تجزیه و تحلیل کرده و نظرات و رهنمودهای مشخص خود را برای نجات انقلاب ۵۷ و به عقب راندن غارتگران بازاری و ارتجاع مذهبی از درون این تحلیل و بررسی ها استخراج می کند. تاکید بر واقع بینی انقلابی، درک شرایط امروز ایران، تلاش برای آزادی فعالیت سیاسی، انتقاد از خودباختگی رهبری سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت - پس

از مهاجرت و رویدادهای ناشی از تحولات منفی در اتحاد شوروی، دلالت ضعف رهبری حزب در مهاجرت، برای جلوگیری از تشتت سازمانی و نظری، گرایش به چپ در سطح جهان و... همگی فصول قابل توجهی از گفتگو با نورالدین کیانوری را تشکیل می دهد.

راه توده در شماره های آینده خود، فصول مشروح تری از این گفتگو را منتشر خواهد کرد؛ آنچه را در زیر می خوانید، برگرفته شده از همان فصول مشروخی است، که ما در آینده بیشتر به آن خواهیم پرداخت.

گرایش به چپ در جهان وضع ایران

- به نظر شما، وضع کنونی کشورمان چطور است؟

- می دانید که من تماس زیادی با مردم ندارم، آنچه که می خوانم یا می شنوم، دوگانه و متضاد است. از اظهارات مسئولین کشور چنین فهمیده می شود که همه چیز درست است و در روند پیشرفت؛ اما به نظر من، واقعیت این است که اقشار گوناگون مردم از کارگر گرفته تا روشنفکر و کشاورز و بخش وسیعی از اقشار متوسط و کارمندان و بدون تردید ارتش چند میلیونی بیکاران از وضع اقتصادی و سیاسی موجود، به شدت ناخشنود هستند و خواهان تغییرات جدی در زمینه های گوناگون زندگی اجتماعی اند. کارگران و بویژه کارگران صنعتی، مصرانه خواستار آزادی برای تشکیل اتحادیه صنفی خود هستند، همانطور که بازرگانان و سرمایه داران از این امکان برخوردارند. قشر وسیعی از روشنفکران و دیگر اقشار جامعه نیز خواستار آزادی های سیاسی پیش بینی شده در قانون اساسی هستند. همچنین تشکیل انجمن های استانی و شهرستانی و شهری از راه انتخابات واقعاً آزاد خواست بخش وسیعی از اقشار گوناگون مردم است. دادن آزادی فعالیت به گروه های سیاسی که صادقانه قانون اساسی را قبول دارند، ضروری به نظر می رسد. امروز سرمایه داران ایران تا آن اندازه نیرومند شده اند، که حتی به دولت کنونی که امکانات وسیعی را برای به دست آوردن سودهای کلان در اختیاران گذاشته، راضی نیستند و باز هم بر پایه قانون تغییرناپذیر رژیم سرمایه داری که در سراسر جهان حاکم بر بازار است، یعنی سودخداکتر خواهند کوشید که در دوره آینده انتخابات (مجلس پنجم) با گمراه کردن مردم و با وعده های مردم فریبانه و در ظاهر انتقادی، نمایندگان مستقیم خود را در اکثریت کرسی های مجلس بنشانند. اگر در زمان کوتاهی که به انتخابات باقی مانده است، آزادی هایی که در بالا از آن نام برده شد تامین نشود، پیروزی سرمایه داری بزرگ کشور، اجتناب ناپذیر خواهد بود. و این درست همان چیزی است که بانک جهانی، که نماینده و کارگزار سرمایه بین المللی است، خواهان آن است. در صورتی که این جریان رخ دهد، باید فاتحه عدالت اجتماعی را تا آینده دور خواند... آنچه که در سال های اخیر علیرغم تمامی شعارهای زیبا و جذاب در رابطه با عدالت اجتماعی و مساوات دیده می شود، برخلاف این شعاراست. تن دادن به نقشه های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول تحت عنوان "تعدیل اقتصادی" که در اصل سیاست امپریالیسم برای تسلط بر اقتصاد کشورهای درحال توسعه است و ایجاد محدودیت برای مخالفین این سیاست ها، عکس آن شعاراست. نزدیکتر از موسوی خوینی ها به امام چه کسی بود؟ اگر او به مجلس می رفت چه اتفاقی می افتاد که امثال او را حذف کردند؟ همانند او کنار زده شدند، چون با این گرایش (خصوصی سازی و پیروی از برنامه صندوق بین المللی) که گردانندگان بازار ایران خواستار ش بودند، سازگاری نداشتند.

س- اما الان روزنامه دارد، روزنامه سلام

ج- اما روزنامه سلام هم به خودسانسوری مجبور شده است، جرات انتقاد ندارد. س- من فکر می کنم اینها همه به نوعی دچار یک نوع روشنفکر زدگی شده اند، بجای اینکه بیایند فرهنگ سیاسی جامعه را بالا ببرند، روی برخورد سیاسی با افراد کار کردند.

ج- راستش من نمی فهمم که مقصود شما از بالا بردن فرهنگ سیاسی جامعه چیست و چه روشی را پیشنهاد می کنید؟ فرهنگ سیاسی جامعه ما تنها از طریق برخورد عقاید و آراء درباره مسائل مهم سیاست داخلی و خارجی و اقتصادی و فرهنگ و آموزش کشور، بالا می رود و نه فقط از طریق انتشار یک روزنامه محدود باخواندگانی محدود.

س- شما فکر می کنید باید به جو سال های ۵۹-۶۰ و آن بلیشوی آزادی احزاب برگردیم؟ کارنامه احزاب و گروه ها در آن سالها چه بود؟ آثارشیم، ترویج فاشیسم، رشد اختلاف و تشتت.

ج- بنظر من، اگر مدتی آزادی حزبی و آزادی تبلیغ سیاسی یک مرام و با سخت گیری همه جانبه علیه خرابکاران و آشوب طلبان، استمرار پیدا می کرد، رفته رفته اوضاع به سستی می رفت که هم اکنون در هندوستان و پاکستان شاهد آن هستیم. س- این اشکال در خود احزاب و جریان ها بود و یا در نظام؟ بنظر می رسد صداقت انقلابی و روحیه انقلابی و صبر در خود احزاب وجود نداشت.

تضادهایی با این زورگوییان هستند، مانند برخی کشورهای امریکای لاتین و کشورهای از اروپای شرقی و مرکزی که در دو سه سال گذشته نیروهای چپ گرا در آنجا به قدرت رسیده اند، مناسبات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خود را بیش از پیش گسترش دهد.

س- فکر نمی کنید که اگر دولت به نیروهای مخالف در درون ایران روی بیاورد، این، به تعبیر از نظریات آنان خواهد انجامید؟

ج- رادیو بی بی سی در مورد نتایج انتخابات افریقای جنوبی و موفقیت کنگره ملی افریقای جنوبی با مهندس بازرگان مصاحبه ای داشت که به نظر من، مهندس بازرگان خیلی خوب صحبت کرده بود. او گفت: ما می توانیم از تحولات اخیر در افریقای جنوبی دو درس عمده بگیریم، درس اول، صبر و تحمل است، آنها ۲۷ الی ۳۰ سال صبر کردند و ۲۷ سال ماندلا و یارانش در زندان ماندند. هیچکس تصور نمی کرد کسی که ۲۷ سال زندانی بوده، امروز رئیس جمهوری افریقای جنوبی باشد.

درس دوم انقلاب، سیاست نلسون ماندلا در ایجاد رفاقت و دوستی با همه، حتی با دشمنان و زندانبانان گذشته خود است. کاری که ما در ایران عکس آن عمل کردیم، یعنی از اول انقلاب تا به حال، نه تنها با دشمنان کنسار نیامدیم و سعی نکردیم رفاقتی با آنها داشته باشیم و از نیروهایشان استفاده کنیم، بلکه دوستان را هم گروه گروه کنار زدیم.

س- شما خودتان هم معتقد نیستید که با دشمنان اتحاد برقرار کنیم.

ج- درست است که برخی از روشنفکران که در کشور ما هستند با دشمنان میهن ما همراهند و بخش کوچکی از آنها که به خارج رفته اند با بازماندگان رژیم گذشته همکاری می کنند، اما همه که اینطور نبوده اند. در اینجا و در اول انقلاب، بسیاری از نیروهای مختلف که در جبهه واحدی عمل می کردند و به قانون اساسی هم رای دادند، طرد شدند. کنگره ملی افریقا، با سفید پوستان، یعنی با همان هائی که ۳۰ سال با آنان جنگیدند، آشتی کردند، ولی چند گروه مسلمان های معتقد که انتقاداتی داشته اند، مانند نهضت آزادی، آیت الله منتظری و هواداران ایشان، مجمع روحانیون مبارز، اکثریت نمایندگان دوره سوم مجلس و کسانی مانند مهندس موسوی که ۸ سال تمام مورد تائید کامل امام بود، کنار گذاشته شدند... شما اشاره به ضرورت حذف جریان بختیار می کنید، اما نهضت آزادی که جریان "بختیار" نبود، اکثریت مجلس که بختیار نبودند، اما حذف شدند. اکنون ساله است که از فروپاشی اتحاد شوروی می گذرد و دیگر حزبی که وابسته به کمونیسم حاکم در شوروی باشد و پایگاهی هم در خارج داشته باشد، نمی تواند به وجود آید. من اعتقاد دارم، حتی اگر حزب جمهوری اسلامی مانند دوران آیت الله بهشتی اداره می شد، و با بسیاری از همکاران با ارزش از جمله شهید محمد منتظری که من برای او احترام بسیار قائلم و بارها با او دیدار و گفتگو داشته ام و نظرات جالبی هم ارائه می داد، می توانست با ادامه روش دکتر بهشتی که وسعت مشرب داشت و برای جلسات بحث و گفتگوی آزادی از بسیاری کارشناسان رشته های مختلف دعوت می کرد، می توانست اثر قابل توجهی داشته باشد. اما پس از شهید شدن دکتر بهشتی، آن حزب به نردبان ترقی تبدیل شد. اگر حتی چند حزب اسلامی تشکیل می شد و بین آنها یک برخورد عقاید و آرای آزاد انجام می گرفت، حتی بدون احزاب غیر اسلامی، چنین وضعی می توانست در تربیت سیاسی مردم نقش موثری بازی کند.

از طرف دیگر، شما نگاه کنید، آیا در میان امام جمعه های مساجد، بسیاری از آنهایی که در دوران شاه بودند و به رژیم گذشته کرنش می کردند و در انقلاب هم شرکت نداشتند، وجود ندارند؟

س- شما آنها را می شناسید؟

ج- نه! ولی ما شاهد دزدی های برخی از آنان بودیم. وقتی که آزاد بودیم آنها را می دیدیم... اکنون مسئله دزدی و رشوه گیری تا کجا رفته است؟ داستان بانک صادرات، داستان رئیس قسمت حفاری وزارت نفت باتمام همکاریانش، داستان دزدی کلان دارودسته ای که مسئولیت نوسازی آبادان را داشتند... امپریالیسم امریکا با تمام نیرو از این موقعیت استفاده می کند.

گرایش به چپ در جهان

س- آیا آلمان خواستار کنار آمدن با روسیه است؟

ج- من خیال نمی کنم. آلمان ها، الان فقط با یلتسن، که روسیه را به ذلت کشانده است، موافقت نه با کسانی که تفکر چپ دارند. آنها نمی توانند با نیروهای چپ روسیه سازند. دشمن اصلی جبهه سرمایه داری جهانی، به رغم اختلافات درونی، افکار سوسیالیستی است. آلمان امروز، خواستار یک روسیه بی جان و بی خطراست.

ج- اینطور نیست. باید در این زمینه صبر داشت، باید گذاشت این احزاب جان بگیرند، تجربه پیدا کنند، باهم در جلب هوادار رقابت کنند، نه اینکه رقابت با فحش و توهین و دروغساز و اتهام.

س- به چه قیمتی؟

ج- به همان قیمتی که در هندوستان به دست آمد. اگر از این راه نرویم با پیشنهاد شما، تربیت سیاسی جامعه کنونی ایران، بدون وجود احزاب سیاسی و برخورد عقاید و آراء آنان تا هزار سال دیگر هم نمی تواند بوجود بیاید.

س- اما هندوستان فرهنگ قوی تری داشت.

ج- خیر، تعداد با سواد های انگلیس در صد و پنجاه سال پیش، از تعداد با سواد های ایران به مراتب کمتر بود، بد نیست کتاب های چارلز دیکنز را بخوانید و با وضع انگلستان در قرن گذشته آشنا شوید و همینطور کتاب های جواهر لعل نهرو را بخوانید تا با وضع هند آشنا شوید. شما کتاب وضع طبقه کارگر در انگلستان، نوشته "تدریگ انگلس" را که یکصد و پنجاه سال پیش نوشته شده، بخوانید و ببینید چقدر از وضع امروز ایران عقب تر بودند. رفقای آلمانی به ما می گفتند، آنوقتی که شما بالاترین تمدن جهان را داشتید ما بالای درخت مثل میمون ها زندگی می کردیم و این یک واقعیت است. زمانی که ما دانشمندی مانند خوارزمی، ابوعلی سینا، رازی، بیرونی و خیام نیشابوری را داشتیم، اروپا نیمه وحشی بود. کتاب شفای ابن سینا تا قرن ۱۸ کتاب درسی دانشکده های پزشکی در اروپا بود، جبر و مقاله خوارزمی پایه علوم ریاضی در غرب شد. س- خوب، آزاد هم می گذاشتیم، حوادث ۳۰ خرداد تکرار شده بود.

ج- چنین نیست، کارگران هرگز جریان ۳۰ خرداد را به وجود نمی آورند. باز هم تکرار می کنم که اگر جزایان اقتصادی یا اجتماعی خط امام، یعنی خط مردمی تکیه کردن به حقوق کارگران و زحمتکشان و دهقانان به صورت یک جریان سیاسی حزبی در می آمد، در جامعه حاکم می شد و جلوی همه گونه هرج و مرج را هم می گرفت، یعنی هم آزادی را تا مرز معینی تامین می کرد و هم جلوی هرج و مرج را می گرفت، چنین نمی شد. این نظر قاطع من است، شما هر چه می خواهید بگوئید.

س- می دانم، نخیر، بحث اینست که نحوه کار را چگونه پیدا کنیم؟ ما با آدم های سیاسی مواجه نیستیم، با سیاسی کارها سروکار داریم.

ج- نحوه کار این است که باید بگذارید این کج رویها بشود تا فرهنگ سیاسی پدید بیاید و برای پیدا کردن آغاز این تحول در شرایط کنونی، همانطور که چند دقیقه پیش گفتم، باید صاحب نظران با همه تفاوت دیدگاهها، با شرکت در یک گفتگوی سازنده و آزاد بهترین راه را جستجو کنند.

س- یک مرتبه مورد خاصی است، فرد خاصی است، می توان برخورد کرد، اما جریان وابسته چی؟

ج- اینطور نیست. اگر همانطور که گفتم نقشه دقیقی برای تحول پیدا شود، کاشانی ها راهی به اوج مدیریت جامعه پیدا نمی کنند. ولی اگر این وضع ادامه یابد، توکل جای کاشانی را می گیرد که بنظر من در بسیاری از جنبه ها تفاوت زیادی با او ندارد.

معتقد هستم که از درون کسانی که مدعی هواداری از خط امام هستند، ممکن است چند حزب تشکیل شود. یک حزب به اصطلاح خط میانه، از شماری از نمایندگان اکثریت دوره سوم. یک جریان دیگر، نهضت آزادی است که دارای نظرات دیگری است، ولی در هر حال میهن پرست است و علاقمند به پیشرفت واقعی کشور. جریان دیگر به اصطلاح راست است که نماینده کامل بخش خصوصی است و اکنون فعالیت دارد. یک حزب دیگر هم ممکن است از مجموعه همکاران آقای هاشمی، یعنی طیف متوسط و معتقد به سازندگی به وجود آید. یک حزب هم از مدافعان خواست های طبقات زحمتکش در درجه اول کارگران و دهقانان.

س- درباره سیاست خارجی ایران نظرتان چیست؟

ج- با موضع گیری به شدت دشمنانه امپریالیسم امریکا، به ویژه پس از بیرون رفتن اتحاد شوروی از میدان سیاست جهانی، و به تبعیت از او برخی دیگر از کشورهای بزرگ و کوچک اردوگاه سوسیالیستی، پیچیدگی سیاست خارجی ایران چند برابر شده است. اکنون بیشتر کشورهای در حال رشد جهان، یا مستقیماً به امپریالیسم غرب وابسته اند و یا در زیر فشارهای سنگین سیاسی و اقتصادی امپریالیسم جهانی و بویژه امریکا قرار گرفته اند. مانند سوریه، لیبی، جمهوری خلق کره و کوبا... به نظر من سیاست خارجی ایران باید به موازات مناسبات "آجباری" با دنیای امپریالیستی، در درجه اول درگسترش مناسبات سیاسی و اقتصادی اش با کشورهای مستقل از سیاست امپریالیست ها بکوشد. مثل جمهوری خلق چین، جمهوری سوسیالیستی ویتنام، جمهوری دموکراتیک خلق کره، جمهوری سوسیالیستی کوبا، جمهوری های آسیای میانه و قفقاز، جمهوری هندوستان، جمهوری اوکراین و جمهوری فدراتیو روسیه، آن هم در چارچوبی که این کشورها مستقل از فشار امریکا، امکان عمل داشته باشند. همچنین ایران می تواند با کشورهای که ضمن وابستگی جدی به دنیای امپریالیستی، دچار

ج- آنچه من در باره شخص فرخ نگهدار می دانم از مصاحبه ایست که با رادیو بی بی سی انجام داده و در آن خود را هوادار رژیم اقتصادی و سیاسی انگلستان اعلام کرده بود. البته این "حزب کار" در ایران به نادرست، "حزب کارگر" شهرت یافته است و تفاوت چندانی هم با حزب محافظه کار انگلستان ندارد.

نقش تاریخی حزب توده ایران

س- دستاوردهای تاریخی حزب ایران را چه می بینید؟
ج- باید به حزب توده ایران بازگشت، زیرا جنبش حزب ایران ۵۰ سال پیش با تشکیل این حزب با به غرضه سیاسی موثر گذشت. همین حزب، در طول دهه ها، تقریباً یک تاز میدان و نماد حزب در ایران بود. حزب توده ایران، برنامه و اساسنامه و تشکیلات منظم را جاری ساخت. جنبه های مثبت فعالیت حزب هنوز با برجاست و اینکه بخشی از فرهنگ و شیوه کار مبارزان ایران را تشکیل می دهد، انکار ناپذیر است. حزب ایران، فرهنگ مترقی و انسان دوستانه و مبارزه با استبداد و ظلم، فساد و استعمار وحشیانه زحمتکشان و همه آرمان های بشر دوستانه و عدالت خواهی را با تمام قوت در جامعه مطرح ساخت. فرهنگ لغات اجتماعی و سیاسی و اصطلاحات نویسی را در سطح کشور مطرح ساخت که قبل از آن در ادبیات سیاسی وجود نداشت. در چنین مکتبی، شعرا و نویسندگان و روزنامه نگاران برجسته ای تربیت شدند و یا از آن متاثر گردیدند. به جرات می توان گفت که کم پیدا می شوند شاعران و نویسندگان آزاد اندیش و مترقی، حتی مردان سیاسی برجسته تجدد خواه که سن آنها بالای پنجاه باشد و روزی یا مدتی عضو حزب توده یا سازمان جوانان توده نبوده باشند و یا در انجمن ها و اتحادیه ها و جمعیت های وابسته به حزب توده فعال نبوده و یا در حول و حوش آن قرار نگرفته باشند. نوشین، بزرگ علوی، مهدی اخوان ثالث، احسان طبری، ایراج اسکندری و...

گروه های بسیار کوچکی بودند که هیچ وقت پایه توده ای پیدا نکردند، ولی برنامه ای را که حزب توده ایران به مردم عرضه کرد، موجب شد که این حزب، در عرض چند سال به بزرگ ترین حزب، نه تنها در ایران بلکه در تمام خاورمیانه تبدیل شود، چون امکان تماس گرفتن با توده مردم وجود داشت. حتی امروز هم افرادی که در درگیری های سال های ۱۳۲۰-۱۳۲۲ شریک نبودند وقتی از احزاب آن دوره صحبت می کنند، تنها و تنها از حزب توده نام می برند. حزب توده ایران در آن دوران، به رغم اشتباهات بزرگی که در ارزیابی های سیاسی اش مرتکب شد توانست نفوذ قابل توجهی در میان توده واقعی مردم، یعنی کارگران و کشاورزان و روشنفکران و دیگر زحمتکشان شهر و روستا به دست آورد.

مردم باید متشکل شوند

نشریه "عصرما" در سر مقاله شماره ۲۲ مرداد خود، در ارتباط با مقاومت ارتجاع و بازار در برابر برنامه محمد خاتمی نوشت: «... فراموش نباید کرد که مخالفان فکری و سیاسی جناب آقای خاتمی متشکل و آماده اند، و اگر بنا بر مصالحی امروز سکوت کرده اند، به احتمال بسیار زیاد در آیینده موضع منفی اتخاذ خواهند کرد. تنها راه موفقیت جناب آقای خاتمی در مقابل مشکلات و دشواری ها سخن گفتن دانم با مردم و یادآوری وعده هاست و توضیح اینکه چه مشکلات و نیروهای در راه تحقق این وعده ها قرار گرفته اند.»

همین نشریه، در همین شماره و در پاسخ به مقاله ای که در نشریه جامعه سالم و در انتقاد به مواضع حزب مذهبی و خط امامی ها منتشر شده، از جمله نوشت: «... واقعیت حیات سیاسی، فرآیندی تو در تو، پیچیده و آمیخته از صواب و خطاست. روشنفکران ما نباید به ترویج روحیه انتظار و سکوت منفعلانه و تعمیق فرهنگی منجی گرایانه برگزیده های روحی و فکری توده مردم بیفزایند و پیش شرط های گذار به سوی جامعه ای مدنی را که همانا شهروندانی نقاد، آگاه، خطرپذیر و فعال است تضعیف کنند. اگر فرهنگ عمومی و سیاسی مردم تحول و تکامل نیابد، اگر روشنفکران و نویسندگان ما در فرآیند تکوین افکار عمومی مشارکت فعال نکنند، اگر شهروندان از عناصری کار پذیر و منفعل به عوامل مشارکت طلب، فعال و ناظر تبدیل نشوند و مهمتر از همه اگر افراد در قالب نهادهای مدنی گوناگون از اتحادیه و انجمن و سندیکا گرفته تا مطبوعات و احزاب متشکل نشوند و مطالبات سیاسی و اجتماعی خود را شجاعانه و صریح مطرح نسازند و دولت را وادار به "پاسخگویی" در قبالت نیازها و خواستهای خود نکنند، هیچ تضمینی وجود ندارد حقوق افراد رعایت شود و دولت به سمت خود گامگی میل نکند. صرفنظر از اینکه آقای خاتمی یا جناح خط امام حکومت را در دست داشته باشد، یا هر فرد و گروه دیگر، باید به جامعه سیاسی رشید اندیشید. تا ما خود نخواهیم و نهادهای مدنی قوی ایجاد نکنیم، امکان اینکه هر آزادخواه مصلحی خود تبدیل به مستبدی انتقاد ناپذیر شود، وجود خواهد داشت.

س- تحولات مجارستان برای من پدیده جالبی است، حزب حاکمی که ۶۱ درصد آراء را در انتخابات اول داشت، در انتخابات سال گذشته، تنها ۱۱ درصد رای بدست آورد. ج- حزب سوسیالیست مجارستان، در گذشته هم، همین نام را داشت ولی همان حزب کمونیست بود. نه تنها در مجارستان بلکه حتی در ایتالیا هم کمونیست ها به پیروزی عظیمی دست یافتند. تمام ارتجاع، فاشیست های نوپا و پاپ دست به یکی کردند تا به موفقیت برسند، اما با این همه، در انتخابات دو سال پیش توانستند ۵۳ درصد آراء را بدست آورند و نیروهای چپ مترقی توانستند ۴۶ درصد آراء بدست آورند. در انتخابات ماه مه ۹۵ شهرداریها، کمونیست ها موفق شدند پیروز شوند. در بسیاری از شهرهای ایتالیا، شهرداری ها در دست کمونیست ها است. در انتخابات سال ۱۹۹۶ ایتالیا جبهه چپ میانه که بخش مهمی از کمونیست ها در آن شرکت دارند به پیروزی رسید و مأمور تشکیل دولت جدید شد. حزب مستقل کمونیست ۱۰ درصد نمایندگان سنا را در دست دارد و از این جبهه که برنامه مترقی دارد پشتیبانی می کند. این پشتیبانی برای تأمین اکثریت در پارلمان و برنامه این جبهه بسیار جالب و نشان دهند مطالبات اکثریت مردم ایتالیا است.

به این ترتیب، من خیال می کنم مجموعه این جریان شامل برانگیز است. اگر به مجموعه رشد جریان چپ در آمریکا لاتین هم نگاه کنیم در می یابیم که در همه جا، نیروهای چپ در حال پیشروی هستند.

س- چه سیاستی را باید با همسایگان خودمان داشته باشیم؟
ج- فقط با اعلامیه صادر کردن و فحش دادن و یا تلقی گفتن کار پیش نمی رود. شاه فهد با ایران چگونه رفتار کرد؟ با تمام تلقی هایی که ما از او گفتیم مانند آن و عربستان دو بال اسلام هستند. کشورهای عربی، یکی پس از دیگری رز فشار، یا وعده و وعیدهای آمریکا در جریان برقراری مناسبات با اسرائیل هستند. ترکیه هر روز مناسباتش را با اسرائیل تنگ تر می کند و بدون رو درپستی از ایران، پیمان نظامی امضاء می کند که تنها ماده اعلام شده آن اجازه پرواز شکاری بمب افکن های ارتش اسرائیل در تمام فضای هوایی ترکیه و امکان فرود آمدن در فرودگاه های نظامی آن کشور است. به این ترتیب هواپیماهای نظامی اسرائیل تمام مرزهای شمال شرقی ایران را زیر پا بگیرند و در صورت تصمیم به حمله به ایران معلوم نیست که موشک های دور بردشان تا کجا خواهد رسید؟ مسئله کشمیر برچشم سیاست خارجی پاکستان شده است، در منطقه نزدیک کشور ما، مسئله فلسطین به یک گره کور تبدیل شده است. اکنون دهها سال است که خلق فلسطین که از با فرهنگ ترین و با استعدادترین خلق های عرب زبان هستند، در آوارگی و در بدری و محرومیت از همه حقوق انسانی به سر می برند. فکر می کنم شما هم می پذیرید که تا امپریالیسم در آمریکا و اروپا وجود دارد، از بین بردن کشور اسرائیل مسکن نیست، بلکه بر عکس اسرائیل هر روز نیرومندتر و از لحاظ اقتصادی و فرهنگی پیشرفته تر می شود، و حتی اگر روزی سوسیالیسم در دنیا پیروز شود، تنها به افسار گسیختگی اسرائیل لجام زده خواهد شد، ولی کشور اسرائیل از بین نخواهد رفت. واقع بینی، مهم ترین عامل در دست یافتن به سیاست درست است. من به مبارزان لبنانی حق می دهم که تا روزی که اسرائیل بخشی از کشورشان را اشغال کرده است، با همه امکانات خود علیه اشغالگر بجنگند.

س- واقع گرائی که می آید آرمان را کنار نمی گذارد.
این جور نیست. ما دو جور واقع گرائی داریم، یکی، تسلیم به واقعیت است، یکی این است که ما آرمان داریم، ولی سعی می کنیم آرمان هایمان را با واقعیت که غیر قابل تغییر است، همساز کنیم. دیگر اینکه با در نظر گرفتن این واقعیت و به رغم مشکلات تلاش خود را برای تغییر واقعیت موجود دنبال کنیم. س- آیا واقع گرائی ما را از شجاعت، شهادت و شهامت دور نمی کند؟

ج- نه، دور نمی کند. ببینید، مثلاً فرض کنیم ما کمونیست هستیم، ولی در کجا؟ در یک جامعه عمیقاً اسلامی. در این شرایط ما واقع گرا هستیم. تا حدودی که به ما امکان می دهد تا بتوانیم به فعالیت ایدئولوژیک خودمان ادامه دهیم با وضع موجود کنار می آییم، تا جایی که شرایط اجتماعی اجازه می دهد، گام به گام به کارگران آگاهی و روشنگری بدهیم و آنان را آماده کنیم تا در آغاز، برای حقوق صنفی و در گام بعدی برای حقوق سیاسی خود مبارزه کنند. این می شود آرمان گرائی و واقع بینی. اما اگر شروع کنیم به تهدید دولت و اعلامیه بدهیم که "اگر تسلیم نظریات ما نشوید، و به برقراری نظام سوسیالیستی تن در ندهید، ما شما را خواهیم کشت." و برای نمونه هم چند بمب بسازیم و نه تنها مردم بی گناه، بلکه برخی از مهمترین افراد هیات حاکمه کشور را بکشیم، آیا از این راه نتیجه خواهیم گرفت؟

ما که در کشور خودمان، تجربه مجاهدین خلق را با کشتار مرکز حزب جمهوری اسلامی و آدم کشی های دیگر را دیده ایم و پی آمدهای دردناکش را برای جهان به اصطلاح "آرمان گرایان" شاهد هستیم!

س- شما فکر می کنید افرادی مثل فرخ نگهدار هم آرمان را کنار گذاشته اند؟

مردم و "رای اعتماد به دولت خاتمی"

جریان مباحثات دو روزه پیرامون هیأت دولت محمد خاتمی در مجلس اسلامی، مستقیماً از شبکه دوم تلویزیون جمهوری اسلامی پخش شد. گزارش زیر از تهران و در ارتباط با رای اعتماد مجلس به دولت خاتمی، به ما رسیده است:

«... عصر روز اول که مخالفان دولت صحبت کردند و عصر روز دوم که مجلس وارد شور شد، خیابان‌های تهران خلوت شده بود، زیرا مردم در خانه‌هایشان پای تلویزیون نشسته بودند. حتی مقابل مغازه‌هایی که تلویزیون داشتند، مردم اجتماع کرده بودند. این وضع به گونه‌ای بود، که تلویزیون جمهوری اسلامی نیز ناچار شد، گزارش شهری خود را به آن اختصاص دهد. گزارش این انتظار مردم و آمادگی آنها برای مقابله با رای منفی مجلس به برخی افراد کابینه خاتمی، لحظه به لحظه به مجلس اسلامی نیز گزارش می‌شد و سرانجام نمایندگان مجلس گزارش تلویزیون را از انتظار مردم دیدند. این وضع به گونه‌ای بود، که ناطق نوری، سرانجام خطاب به آندسته از نمایندگان مجلس که برای دادن رای مثبت در تعلل به سر می‌بردند، گفت: «آقایان امروز ظهر در تلویزیون دیدیم که مردم مراقب رای گیری هستند.»

پس از نطق‌های تند نمایندگان وابسته به روحانیون مبارز و موتلفه اسلامی درباره دکتر مهاجرانی برای وزارت ارشاد اسلامی، محمد خاتمی در دفاع از وی سخنرانی کرد. ابتدای سخنرانی او لحنی تند، نسبت به مخاطبانش داشت و این امر در میان مردم با استقبال روبرو شد. خاتمی در این نطق گفت: آنچه که در اینجا به دکتر مهاجرانی نسبت می‌دهند، پیش از انتخابات ریاست جمهوری درباره خود من هم همین‌ها را می‌گفتند و می‌نوشتند. برنامه او و اندیشه‌های او برای وزارت ارشاد اسلامی، همان اندیشه‌ها و برنامه‌های من است. آقایان توجه دارند، که مردم به همین برنامه رای داده‌اند، به قانونمداری، جامعه مدنی و...

قرار بود، یکساعت پس از ورود مجلس به جلسه شور، نتایج آراء اعلام شود، پس از آنکه این وقت مقرر پایان یافت، سیل تلفن‌های مردم نگران نسبت به سرانجام کار، به تلویزیون، مطبوعات و مجلس اسلامی شروع شد. این وضع به گونه‌ای بود، که تلویزیون جمهوری اسلامی به ناچار هر پنج دقیقه یکبار برنامه عادی خود را قطع کرده و برای آرام کردن مردم و از بیم عکس العمل آنها، اعلام می‌داشت: «شمارش آراء هنوز آغاز نشده است»

وقت اضافی یکساعت به دراز انجامید و سرانجام مجلس پس از دوساعت نظر موافق خود را با دولت محمد خاتمی اعلام داشت. در این مدت آنچه که بیشترین تأثیر را در تغییر نظر برخی نمایندگان وابسته به جناح راست ارتجاعی در مجلس داشت، بیم از واکنش مردم، بویژه در شهرستانهایی بود که نمایندگان آن مخالف دولت بودند. وقتی رای دکتر مهاجرانی خوانده شد و او تأیید شد، حجت الاسلام موحی‌ساوچی، از وابستگان مستقیم ارتجاع روحانی-بازاری با صدای بلند گفت: «انا لاله و اناعلیه راجعون». این واکنش او در مطبوعات جمهوری اسلامی نیز منعکس شد و بی‌تردید بر شناخت بیشتر مردم نسبت به یکی از ارتجاعی‌ترین روحانیون وابسته به بازار و حجتیه در جمهوری اسلامی کمک کرد.»

بازگشت "کروبی" به مجلس

با خروج سه تن از نمایندگان مجلس از مجلس اسلامی و پیوستن آنها به دولت خاتمی، اکنون دو نماینده از تهران و یک نماینده از اصفهان به مجلس اضافه می‌شوند. به این منظور قرار است بزودی انتخابات میانپرده‌ای برگزار شود. کاندیداتوری آیت الله مهدی کروبی، دبیر مجمع روحانیون مبارز از تهران قطعی بنظر می‌رسد. در اینصورت، سرپرستی و هدایت فراکسیون متمایل به دولت خاتمی در مجلس اسلامی را وی عهده دار خواهد شد. گفته می‌شود کاندیدای دوم از تهران دکتر ولایتی وزیر سابق خارجه است، که انتخاب او از سوی مردم با دشواری بسیار همراه خواهد بود. در اصفهان نیز بی‌تردید کاندیدای مورد تأیید آیت الله طاهری به مجلس راه خواهد یافت، که او نیز از حامیان محمد خاتمی است. به این ترتیب توازن قوا در مجلس اسلامی بازم به سود فراکسیون تحول خواه تقویت خواهد شد. کروبی رئیس مجلس سوم بود!

تغییرات در تلویزیون ج.ا.

در تلویزیون جمهوری اسلامی همه از تغییرات اساسی در سطح مدیریت آن صحبت می‌کنند. براساس برخی اظهار نظرها، علی لاریجانی از سرپرستی تلویزیون جمهوری اسلامی برکنار خواهد شد و بسیاری از مدیران و

مسئولان قسمت‌های مختلف که همراه او از وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی و واحدهای اطلاعاتی سپاه پاسداران به تلویزیون آمده‌اند، این واحد خبری-فرهنگی را ترک خواهند کرد. از سوی دیگر گفته می‌شود، که تلویزیون و رادیوی جمهوری اسلامی، برخلاف دوران اخیر، عمدتاً با وزارت ارشاد اسلامی و سیاست‌های آن هماهنگ خواهد شد. علی لاریجانی سرپرست رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی، برادر محمد جواد لاریجانی و هر دو خواهرزاده‌های آیت الله جواد آملی عضو شورای نگهبان هستند. آخرین سخنرانی آیت الله جواد آملی بعنوان امام جمعه موقت قم، که طی آن حمایت خود را از دولت خاتمی اعلام داشت، اعلام موافقت وی با برکناری خواهرزاده‌هایش از مسئولیت‌های مهمی تلقی شده است، که در جمهوری اسلامی برعهده دارند. با آنکه آیت الله جواد آملی را از جمله روحانیون عضو شورای نگهبان می‌شناسند، که با بازار و موتلفه اسلامی ارتباط تشکیلاتی ندارد و در شورای نگهبان نیز رای مستقل خود را دارد، اما از برادران لاریجانی بعنوان کارگزاران حجتیه و موتلفه اسلامی یاد می‌کنند. تبلیغات یک سوبه تلویزیون به سود ناطق نوری، برنامه‌های متعدد تلویزیونی علیه روشنفکران و دگراندیشان، سانسور اخبار مربوط به انتخابات و پیروزی محمد خاتمی... همگی بخشی از سیاستی است، که تحت هدایت روحانیت مبارز، موتلفه و حجتیه در تلویزیون جمهوری اسلامی، تحت مدیریت علی لاریجانی پی گرفت شده است. علی لاریجانی سال‌ها عضو سپاه پاسداران بوده و انتقال او به تلویزیون جمهوری اسلامی در حقیقت اشغال نظامی تلویزیون به سود بازار و روحانیون بازاری بوده است. همین سیاست، با وزارت مصطفی میرسلیم در وزارت ارشاد اسلامی در این وزارتخانه به اجرا گذاشته شد. میرسلیم، که عضو شورای مرکزی موتلفه اسلامی است و مدتی رئیس شهرانی در جمهوری اسلامی بوده، بسیاری از فرماندهان سپاه و مأموران وزا اطلاعات و امنیت را به مدیریت و معاونت وزارت ارشاد اسلامی برگمارده بو. که مشهورترین آنها "محمد ضرغامی"، معاونت سینمایی وی بود. برگماری‌ها در وزارت ارشاد و تلویزیون، در سال‌های اخیر، نشان دهنده اشغال نظامی-امنیتی دستگاه‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی از سوی روحانیون بازاری و حزب موتلفه اسلامی بود، که در صورت به پیروزی رسیدن ناطق نوری، این تمرکز قدرت و تدارک کامل برای برقراری یک حکومت نظامی در ایران فراهم شده بود.

فرمانده سپاه پاسداران برکنار می‌شود؟

در تهران گفته می‌شود، علیرغم همه تکذیب‌هایی که محسن رضانی پیرامون خبر برکناری خویش از فرماندهی سپاه پاسداران در اختیار مطبوعات گذاشته، وی از فرماندهی سپاه کنار گذاشته خواهد شد. فساد و رشوه خواری در سطح فرماندهی سپاه پاسداران و بی‌اعتمادی بدنه نیروهای مسلح جمهوری اسلامی به فرماندهان وابسته به بازار و مافیای دلالی و غارتگری، از جمله انگیزه‌های اساسی برکناری او از این سمت است. دخالت‌های او در امر دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری و تشکیل نیروهای ویژه عملیاتی، که در این دو انتخابات به سود کاندیدای بازار و روحانیت مبارز تهران وارد میدان شدند، این احتمال را که او به کمک این نیروها و با حمایت روحانیون وابسته به بازار و سران جمعیت موتلفه اسلامی دست به ماجراجویی‌های باز هم بیشتری بزند قوی کرده است. از سوی دیگر، نخستین اقدامات وزیر جدید دفاع جمهوری اسلامی، تمرکز خریدهای نظامی حکومت در وزارت دفاع و پاکه نیروهای مسلح از معاملات اسلحه تعیین شده است. این پاکسازی جز با برکناری بسیاری از فرماندهان کنونی سپاه پاسداران و قطع پیوند آنها با بازار ممکن نیست و گفته می‌شود که طرح چنین پاکسازی در دست تهیه است تا برای اجرا در اختیار رهبر جمهوری اسلامی گذاشته شود.

Rahe Tudeh No. 63

August 1997

Postfach 45

54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 6517751430

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۰۴۵-۳۲۰۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان)
می‌توانید برای تماس سریع با «راه توده» و ارسال اخبار
و گزارش‌های خود استفاده کنید.

راه

توده

۱۱ شهریور ۱۳۷۶
۵۰ فیک آلمان، ۲۵ سنت آمریکا

محمود دولت آبادی، رمان نویس ایران، طی نامه ای خطاب به محمد خاتمی، رسیدن وی به ریاست جمهوری را به وی تبریک گفته و در عین حال نکاتی را یاد آور شده است. دولت آبادی در نامه خود تاکید می کند، که انتخاب "خاتمی" خوش بیاری ارباب ذوق و قلم و فرهنگ نبود، او در نخستین و پسین گام ها نیز شانس جمهوری اسلامی ایران است به جهت قرار و استمرار در لزوم مدارای حکومت با مردم، همچون مابه ازاء مدارای مردمان با حکومت در قربیت دود دهه ای که گذشت و هیچ آسان نبود!

متن این پیام را در زیر می خوانید:

محمود دولت آبادی: دو دهه مدارای دشوار مردم "با" حکومت!

بتواند از گنجی بدر آید و در کمال و تعقل و آرامش، با رفتاری فرهیخته به پای صندوق های رای برود و تجلی آرزوهای دیرین نهفت خود را برگزیند. رفتاری که ما، همه ایرانیان در هر کجای جهان می توانیم به آن بیالیم، زیرا امکانی پدید آمد، تا مردمان ما بدین توانا شدند تا به خود و به دنیا بگویند از چه مایه بلوغ سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و مدنی برخوردارند؛ و همچنین تا چه مایه برخوردار هستند از روحیه ای سرشار از جوانی و زندگانی و عشق به کار و سبزه گاه در ایرانی که آباد توانندش کرد. مردمانی زیرک و هوشمند، چندان و چنان که با رفتاری در نهفت سنجیده، گاه به نظر غافلگیر کننده می رسند، هوشمندی ای کم نظیر که خواهم گفت چرا و چگونه مشترک میان شما و مردمان است و امید می رود که در کیفیت برین خود پاس داشته خواهد شد، چرا که دریغ به دل ها می ماند اگر این حقیقت مردمی در سکون و سعایت و بهتان و بی مراقبتی، در یادها خنثی و سپس گم شود. که مردم ایران برای دست یافتن به همین محدوده امکان انتخاب، توانایی بس گزاف پرداخته است و این نکته را نیز شما نیک می شناسید.

سچند نکته دیگر

برخی گفته اند و شنیده ایم که سیاستمدار می بایست آب زیرکاه و چنین و چنان باشد. من پاسخ داده ام "نه الزاماً" و دانسته ام چنین کسان حسب تعریبات قرائن تاریخ خود، سخن می پردازند که "سیاست بر مردم" جز با شیوه و شگردهای ماکاولی ممکن نتواند بود. ایشان یک نکته را نادیده می انگارند، و آن اینکه دکتر خاتمی قدرت را غصب نکرده است تا لازم باشد آن را با روش های ماکاولی برای خود حفظ و بر مردم اعمال کند؛ بلکه قدرت به شهادت واقع بر وجدان دکتر خاتمی تحمیل شده است؛ هم از این رو منطقاً باید در نخستین مجال و بسنجیدگی دقیق در اندیشه توزیع و ساختار قانونمند آن باشد. دیگر اینکه در نظر من صفات نکوهیده، تعبیر منفی هوشمندی است؛ نه اصل بایسته هوشمندی، نیز امثال ایشان عنایت نداشته اند به این نکته ظریف که شهادت و شجاعت و حقیقت جوئی و یک رویه بودن با مردم، سیاست برین و یگانه ای است از جانب انسانی که در میزان سنجش خود نیاز ژرف مردمان را به راستی و درستی و نگرانی شان از خوف تباهی کشف و درک کرده است؛ پس با زبان مردم سخن می جوید و این تدبیری بس هوشمندانه و هوشمندانه ترین رای است.

دیگر اینکه برخی در این گمانند و گویند "خاتمی" خوشیاری (شانس) ارباب ذوق و قلم و فرهنگ است. اما من عقیده جز این دارم، بل چنین می اندیشیده ام و می اندیشم نیز که "حجت الاسلام والمسلمین سید محمد خاتمی" در نخستین و پسین گام ها نیز شانس جمهوری اسلامی ایران است به جهت قرار و استمرار در لزوم مدارای حکومت با مردم، همچون ما به ازاء مدارای مردمان با حکومت در قربیت دو دهه ای که گذشت و هیچ آسان نبود. و این "سیاست مدارا" حقیقتی است که حس می شود از جانب زعیمان پخرد جمهور و پخرد زعیمان به فراست دریافته شده است؛ و اگر برخی نمی خواهند یا نخواسته اند با رغبت این روشهای را ببینند، به گمان مشکل از کورت آفتاب نیست، چرا که اینهمه طرح و انگاره های خوشایند هم که دکتر خاتمی در افکنده است از برکت وفاق میردم، نخست برای جمهوری اسلامی ایران به سود خواهد بود از باب دلجوئی مردمان، که ارباب ذوق و فرهنگ، شاید بدین برکت پس از کرختی

جناب آقای دکتر سید محمد خاتمی
مقام ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران

چنین درمی یابم که حضرت عالی به قدر کفایت از زبان دل مردم ایران تبریک و تهنیت دریافت کرده اید، نیز می توان درک کرد که رگه چاپلوسی را در اشخاصی که سعایت کنندگان فردای روز خواهند بود، با بصیرت خاصی که در شما قابل تشخیص است دریافت کرده باشید.

آگاهی و بصیرت شما این اطمینان را به انسان می بخشد که با پیشینه تاریخی دو دلمایه بدنهاد "چاپلوسی- سعایت" در فرهنگ سیاسی معیوب ایران آشنا هستید و نیک می دانید که چهره های متین، پربار و درخشان ما ایرانیان، و نه تبع آن تاریخ سرزمین ما، بخصوص از همین زاویه آسیب پذیر شده و آسیب های عمیق پذیرفته اند. از نامیمونی همین دو ویژگی است: بزرگی راستین و ممکن را به سبکی جلافت آوردن، و از ناپسندیدگی سبکی و جلافت، بزرگی کاذب ساختن.

دیگر چنین میاد. اما "چنین نبودن" به قوام ساختن اجتماع منشا شما بستگی دارد که چگونه بتوانید از خود همچون نشانه ای از تجلی روحی پیچیده یک ملت در بافت جهانی چنین فرصت جو، صیانت کنید. صریح بگویم که یک مردم گسیخته و بی سامان اجتماعی هرگز نمی توانند و نتوانسته اند نیز که از خود و تجلیات روح خود مراقبت و صیانت کنند؛ که مردم در پیوند با یکدیگر مردمانند و محور این پیوند، محور مستمر این پیوند نمی تواند فقط در صندوق های مقوائی آراء خلاصه شود. آراء مردم فقط یک پیش درآمد پرشکوه است در آستانه حرکت ملایم و سنجیده یک سنفونی بزرگ که می تواند و می باید در بالتهای پهن گام و متوازن، با دقت ذهن و انگشتانی واقف، به فرجام قانع کننده اش برسد، فرجامی خود زمینه ساز آغازی شادمانه تر.

اکنون و نیز در ایام حضور جناب عالی در عرصه های رفتار و گفتارهای سیاسی، خاکسار این قلم بیش از هر دوره ای امیدوار به تعیین صلح آمیز سرنوشت مردم و سرزمینی بوده که پس به آن و بدان بسته است، پس لحظه به لحظه مجذوب این پیوند منطقی و دلخواه می بوده که بین گزین کننده و گزین شونده اش دارد رتم می خورد، که رتم خورده است. این اتفاق ساده ای نبوده است و شما نیک واقفید که پدیداری چنین احساس و ادراکی، چه مسئولیت سنگینی را متوجه وجدان مدیر اجرایی مانسی می کند که بعد از قریب قرنی تاریخ مثله شده دوران معاصر، یک بار بدون پرده پوشی، بدون زیان جویدن و کج و معج کردن واژگان و عبارات، اصول خواسته شده مردم ایران در طول دهه ها را، روشن و آشکارا تبیین می کند: قانون و قانون. جامعه مدنی و قانون. قانون و ضرورت آزادی، و حرمت آزادی. آزادی و ضرورت فرهنگ در جامعه مدنی، حقوق زن، تشخص جوانان، حقوق فردی و اجتماعی انسان!

آری... ضرورت تغییر! در تاریخ اخیر معاصر ایران، طرح این مدینه فاضله ممکن به بسی پیش از انقلاب مشروطیت، آن جراحی دردناک زایمانی می رسد. از این زاویه می خواهم بگویم جناب عالی اگر چه برآمده نظام اسلامی هستید، اما در عین حال فرایند صلح آمیز تاریخی یک قرن مبارزه براعت و خیز مردم ایران هستید و خواسته های نهفته در و جوان ملتی را بازتاب می بخشید که در خیزش های خامیخت خود بسیار بسیار سکندری خورده است تا روزی، سرانجام

خاکستری سالیان بدرآیند، و این چرخ به حالت پیش از بیماری بازگشتن است، بعد از دوره‌ای نقاهت طولانی؛ شکری که غایت!

چه دشوار، اما چه دشوار است سیمای امید یک ملت شدن، راهی چه دشوار، و کاری چه سترگ که شما برابر روی خود دارید؛ به راستی در تنهایی خود خوف نمی‌کنید از پندار اینکه انبوه مردمان، نجات و ناجی [منجی] خود را در سیمای شما می‌جویند؟! چگونه این پلنگه کور گشوده خواهد شد و چگونه و با کدام روش‌ها شما خواهید توانست در عمل به مردم بقبولانید که "خاتمی" بس نمای و تجلی ایشان است و اینکه سرانجام، خود مردم می‌باید ناجی [منجی] خود باشند؟! و آیا شما چنین خواهید کرد؟ نمی‌دانم! اما کو چاره جز امید؟! امیدی البته آمیخته به نگرانش در این قلاب سخت که شما در آن دچار هستید، من، این شهروند هنوز روستائی، از سر همدلی با شما باید بگویم که نگرانی‌ام نسبت به آینده هیچ کم از سرخوشی‌ام نسبت به اکنون نیست؛ که مردمان را من نیز کم و بیش می‌شناسم و دانم که ما مردم، بسیار خوش آغاز هستیم و... پس، نگهداشت این سرخوشی آغازین و توان تداوم آن در گام از گام فردا- آینده، هنر ظریف و تدبیری تمام می‌طلبد تا -خدای را- این آغاز خوش به فرجام بد نینجامد!

با آرزوی ایجاد چنین تعادل و بستجیدگی‌ای ست که برخورد منی‌دانم ادای فریضه کنم و مقبولیت انتخاب، تنفیذ و تأیید جناب عالی را در مقام رئیس جمهوری اسلامی ایران، تبریک و تهنیت بگویم و چون یک تن از خیل نویسندگان این سرزمین به شما و برنامه‌های رهگشایان خوشآمد بگویم و انتظار داشته باشم که از این پس دوطنه بهتان و مرگ و پراکندگی و تبعید و گریز و انزوای سری سنگین قلم سپری شده باشد و دیگر قلم به زندان اندر نشود، که به زندان اندر نتوان عیب کارها و رفتارها برشمرد به جهت پیشبرد کارها و صیقل دادن زندگانی مردم و دولت، که این زندگانی دراز نای و بارآورد بادا بر شما و بر همگان این مردم، انشاء الله. (۲۶ مرداد ۷۶)

اختیار با کیست؟ مسئولیت با کیست؟

بحث پیرامون اختیارات و مسئولیت‌هایی که رهبر جمهوری اسلامی در چارچوب قانون اساسی دارد و اختیارات مطلق که وی برای خود قائل شده و در تمامی امور کشور دخالت مستقیم و غیر مستقیم می‌کند، اکنون به بخشی جدی در جمهوری اسلامی تبدیل شده است. از آنجا که این بحث‌ها در سطح جامعه جریان یافته و اقشاری از حکومتان و پیرامونیان آن سهم خویش را در آن برعهده گرفته‌اند، نمی‌توان امیدوار بود، که سرانجام مردم، خود خلود مسئولیت‌ها و اختیارات را مشخص سازند. موضع گیری‌های رهبر کنونی جمهوری اسلامی و مشاوران و نزدیکانش در جریان انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری و بویژه تعلل دوماهه برای اعلام کابینه محمد خاتمی، مردم را بیش از پیش متوجه خطرات و موانع ناشی از اختیارات مطلق رهبری بر سر راه تحولات کرده است. بحث مربوط به اختیارات و مسئولیت‌های رهبری، با آنکه مدت‌ها بود بصورت اشارات در مطبوعات جریان داشت، اکنون با صراحت بیشتری مطرح می‌شود. از جمله روزنامه کیهان به تاریخ ۹ شهریور ۱۳۷۶ و در تفسیر اختیارات مطلق رهبری می‌نویسد، که رهبر برگزیده خداوند است (چیزی شبیه ظل الله در نظام شاهنشاهی) و مجلس خبرگان او را نه انتخاب، بلکه کشف کرده‌اند و بدین ترتیب مردم نقشی در تعیین او ندارند!

بصورت همزمان، روزنامه سلام، متن گفتگوی مهمی را با مهندس بهزاد نبوی، از رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، به تاریخ ۹ شهریور ۱۳۷۶ چاپ کرده است، که شاید بتوان آنرا صریح‌ترین موضع گیری در این ارتباط و از سوی نیروهای حکومتی و پیرامونیان آن دانست. برای آنکه خوانندگان

راه توده و بویژه توده‌ای‌ها، دقیق‌تر در جریان این مرحله نوین از کارزار در داخل کشور قرار گرفته و گام‌های خود را با گام‌های جنبش مردم هماهنگ سازند، بخش‌های مربوط به بحث اختیارات رهبری را از این گفتگو برگرفته و در زیر می‌آوریم. این کارزار و اشکالی که به خود می‌گیرد، بار دیگر نشان می‌دهد که اهداف جنبش مرحله به مرحله و براساس آگاهی مردم و توازن نیروها در جامعه تعیین می‌شود، نه براساس میل و آرزوهای این یا آن سازمان و شخصیت سیاسی. جنبش مردم در این مرحله، پس از اشنای فشارهای پشت پرده به دولت خاتمی، با موانع جدی که بر سر راه تحولات قرار دارد، آشنا شده و نسبت به ضرورت مقابله با این موانع آشنا می‌شود!

روزنامه سلام: «مردم باید بفهمند که رئیس جمهور در نظام اسلامی چه کاره است. شرح وظائف و اختیارات رئیس جمهور در قانون اساسی آمده است، ولی بعضی مسائل باید بیشتر باز شود... تقریباً تمامی قوانین کشور باید به تصویب مجلس برسد. مجلس مجاز است در هر زمینه‌ای قانون بنویسد، ولو در زمینه‌هایی که اختیاراتش بطور مستقیم مربوط به رئیس جمهور است. به عنوان مثال شنیده‌ام بعد از اینکه مشکلاتی در انتخاب وزیر اطلاعات پیش آمده بود، عده‌ای از نمایندگان مجلس در صدد برآمدند تا با ارائه طرحی، وزارت اطلاعات را به سازمان تبدیل کنند تا بدین ترتیب از زیر پوشش قوه مجریه خارج شود و تحت نظر مستقیم مقام رهبری قرار گیرد. البته این طرح خلاف صریح قانون اساسی است. رئیس جمهور حتی در زمینه تضمین آزادی انتخابات و آزادی احزاب نمی‌تواند قول قطعی به مردم بدهد. بخش مهمی از آزادی انتخابات با توجه به قانون نظارت استصوابی در اختیار شورای نگهبان است. در مورد آزادی احزاب هم یک کمیسیون ماده ۶۰ داریم که در وزارت کشور مستقر است و از دو نماینده مجلس، دو نماینده قوه قضائیه و تنها یک نماینده از قوه مجریه تشکیل می‌شود. بنابراین باید توجه کنیم که شعارهایی که آقای خاتمی در خصوص حاکمیت قانون و آزادی مطرح کرده است، تنها به اتکال توان خودش نبوده و به حمایت قوای دیگر و حمایت کل نظام در تحقق این شعارها امید داشته است.

اگر آقای خاتمی خدای ناکرده در انتخابات مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان و یا شوراهای (اگر برپا شود) مشکلی ببیند، با قوانین فعلی دستش بسته است و اگر تخلص دید، باید مثل هر شهروند دیگری به شورای نگهبان شکایت کند و دیگر با شورای نگهبان است که چگونه بخواهد با آن خلف برخورد کند.

قوه قضائیه در کشور ما کاملاً مستقل است و زیر نظر رهبری قرار دارد و رئیس جمهور هیچ اشرافی بر آن ندارد. نیروهای مسلح در کشور زیر نظر مستقیم فرماندهی کل قوا و رهبری هستند و رئیس جمهور هیچ اشرافی بر آنها ندارد. اگر فرماندهی قوای انتظامی به گونه‌ای که قبلاً مرسوم بوده از طرف رهبری به وزیر کشور تنفیذ شود، قوه مجریه می‌تواند به پلیس و نیروهای انتظامی امر و نهی کند. در غیر اینصورت قوه مجریه و رئیس جمهور، نیروی نظامی و انتظامی در اختیار نخواهد داشت. این یک رئیس جمهوری است که به طور معمول در جمهوری اسلامی روی کار می‌آید و در میان مراکز رسمی قدرت در کشور، چنین جایگاهی دارد، ضمن اینکه در نظام ما براساس قانون اساسی، رهبری اختیارات بسیار گسترده‌ای دارد، که آن هم در عیطه کار رئیس جمهور نیست، اختیارات رهبری، اختیارات کلان و گسترده‌ای است که طبیعتاً رئیس جمهور از آن نوع اختیارات بهره‌مند نیست. از جمله این اختیارات، تدوین سیاست‌های کلی نظام است که بحث بسیار مهمی است. آقای خاتمی در چنین شرایطی رئیس جمهور کشور شده است. کسانی که در داخل و خارج کشور می‌خواهند توقعات بسیار زیادی در مردم ایجاد کنند، حال آنکه امکانات خیلی زیادی در اختیار آقای خاتمی نیست، این توقعات در واقع با این هدف ایجاد می‌شود که مردم را نسبت به آقای خاتمی مایوس و ناامید کند. بدین ترتیب که مردم ابتدا تصور کنند که آقای خاتمی آمده یک سری معجزه‌های عجیبی بکند، ولی در عمل ببینند که شرایط شبیه آن چیزی است که قبلاً بوده است.»

از فاکس و تلفن شماره ۳۲۰۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان) می‌توانید برای تماس سریع با «راه توده» و ارسال اخبار و گزارش‌های خود استفاده کنید.